

با سلام و آرزوی قبولی طاعات و عبادات

مستحضری که درس تحلیل و بررسی کتب فارسی یک درس عملی است و طبق برنامه ی تحصیلی مقرر گردیده بود با هر یک از گروه های هشتگانه ی کلاس هشت مبحث را به طور حضوری تحلیل و بررسی کنیم ولی با توجه به شرایط موجود و عدم امکان حضور در کلاس مصلحت در آن دیدم که از هر مبحث دو درس را بعنوان نمونه ی کاری برای شما بیاورم تا با مطالعه ی آنها با محتوا و قلمروهای زبانی و ادبی و فکری هدفهای آموزشی روشهای تدریس و رسانه های آموزشی آگاهی های فرامتنی و منبع تکمیلی هر درس بطور مجزا بیشتر آشنا شده و بتوانید تدریس هدفمندی را برای دانش آموزان خود داشته باشید .

هرآنچه در پاورپوینت ارائه شده آمده صرفاً جهت مطالعه و آگاهی بیش از پیش شما دانشجویان است و هیچ گونه آزمون نظری از محتوای آن بعمل نخواهد آمد .

اما نمره شما به تحلیل یک درس از کتابهای فارسی متوسطه دوره دوم (با رعایت تمام موارد تحلیل و با انتخاب شما و غیر از دروسی که در این پاورپوینت آمده است) تعلق خواهد گرفت. که با ادرس زیر به ایمیل اینجانب ارسال خواهید نمود به امید موفقیت و شکست کرونا

درس یکم چشمه

نمایه درس

محتوا: (متن، تصویر)، بیان درون‌نمایه «پرهیز از خودستایی» در قالب شعری مثنوی

قلمرو فکری

دریافت مفهوم و پیام شعر،
 بازگردانی بیت به نثر امروزی،
 مقایسه دو شعر از سعدی و نیما
 و انتخاب شخصیت‌های شعری
 نیما.

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (ممارست نماد،
 کنایه، تشبیه، تشخیص، جناس،
 مراعات نظیر و آموزش حس آمیزی
 در تمرین‌های پیش‌بینی شده).

قلمرو زبانی

روابط معنایی (ترادف)، تحوّل
 معنایی واژگان، ساختار معیار
 جمله‌های فارسی، نقش گروه
 اسمی در جمله

هدف‌های آموزشی

۱. آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
۲. توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر)
۳. توانایی انجام فعالیت‌های پیش‌بینی‌شده در قلمروهای سه‌گانه کتاب فارسی (عمل)
۴. تقویت علاقه نسبت به هنجارهای مناسب اجتماعی (اخلاق)
۵. باور به منش فروتنی و دوری از رفتار ناپسند خودستایی (اخلاق)
۶. کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های تدریس پیشنهادی

- کارایی گروه؛
- ایفای نقش؛
- بحث گروهی و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب اشعار نیما، فیلم‌های کوتاه مرتبط با محتوا و پیام درس، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

جستاری در متن

- «چشمه» شعری نمادین است. نمادها عبارت‌اند از:
 - چشمه: نماینده فردی ضعیف و ناتوان، اما پرهیاهو و مغرور و خودشیفته است.
 - سنگ: نماد افراد ایستا، خنثی و بی‌نقش و بی‌رغبت.
 - بحر یا دریا نماد افراد دریا صفت و اقیانوسی، که طبع و منشی بلند دارند. عظیم و آرام‌اند.
- نیما پوشیخ این سروده را در قالب مثنوی سروده است و حکایتی را تصویر می‌کند که در ادب تعلیمی فارسی، نمونه‌هایی از آن می‌توان یافت.
- واژگان، ترکیب‌ها و آرایه‌های قابل تأمل شعر عبارت‌اند از:
 - غلغله زن: در حال غُل غُل زدن و خروشان.
 - چهره نما: خودنما، در حال خودنمایی.
 - تیزپا: تندرو، شتابان.
 - کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط و نیرومندی است.
 - گلبن: اسم مرکب از (گل + بن)، درخت یا بوته گل سرخ.
 - سعدی: «چو از گلبنی دیده باشی خوشی روا باشد از بار خارش کنی».
- شکن از سر موی گشادن: کنایه از گشودن پیچ و شکنج زلف و نمایان کردن رخسار، برده از رخسار برگرفتن، صاف و زلال شدن.
- سر به گریبان بردن: کنایه از کنار کشیدن و غُزلت گرفتن، خموشی گزیدن.
- پرده نیلوفری: استعاره از آسمان آبی.
- همسری کردن: کنایه از برابری کردن، مقابله و رویارویی.
- دیده سیاه کردن: کنایه از خشمگین شدن، حالت عصبانیت به خود گرفتن.
- زهره در شدن: کنایه از ایجاد وحشت کردن، سبب ترس شدن، هراس‌انگیز.
- یله دادن تن: لمیدن، تکیه دادن به چیزی به نحوی که بدن در حال استراحت کامل قرار گیرد.

کارگاه متن پژوهی

قلرو زبانی

۱ میدان جنگ : معرکه // جرئت : زهره // شیوه : نَمَط // کمیاب : نادره .

۲ همسری : رقابت و برابری // راست : عیناً، درست .

معنای مختلف «همسری»

■ برابری و مساوات :

نحس شاگردی که با استاد خویش همسری آغازد و آید به پیش

(مولوی)

■ همسری جستن :

خود را برتر از دیگران دیدن، کوشش برای برابر شدن با کسی .

کسی کاو با من اندر علم و حکمت همسری جوید همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید

(ناصرخسرو)

■ زنانویی، ازدواج :

پذیرفت شاهنشاه از مادرش نهاد افسر همسری بر سرش

(نظامی)

معنای مختلف کلمه «راست»

■ طرف راست، جانب راست، مقابل چپ .

بر او راست خم کرد و چپ کرد راست (فردوسی)

ماهی که قدش به سرو می ماند راست آینه به دست، روی خود می آراست

(حافظ)

گر راست سخن گویی و در بند مانی به زان که دروغت دهد از بند رهایی

(سعدی)

۲ چشمه‌ای غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزیا از سنگی جدا گشت.

■ یکی چشمه (چشمه‌ای) : نهاد

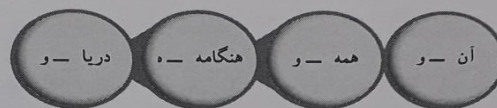
■ غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزیا : قید حالت

■ سنگی : متمم. «ز» یا «از» نشانه متمم.

۲ آن همه هنگامه دریا.

زمانی که چشمه کوچک، آنجا رسید و آن همه هنگامه دریا را دید.

در این گروه اسمی، «هنگامه» هسته است که وابسته‌های پیشین و پسین هم دارد.



قلمرو ادبی

۱- بیت اول

■ تشخیص : ماه (داشتن «رخ» و «عمل دیدن» به ماه نسبت داده شده است). چشمه (داشتن «و» و «گشودن مو» به چشمه نسبت داده شده است).

■ کنایه : مصراع اول : گشودن شکن مو : صاف و زلال شدن چشمه.

■ مراعات نظیر : سر، رخ، مو، شکن.

بیت دوم:

■ تشبیه : مصراع اول و دوم (من گاهی مانند صدف و گاهی مانند تیر هستم)

■ جناس ناهمسان : صدف، هدف

■ تناسب : تیر و هدف.

■ تشخیص : کف بر دهان زدن صدف.

۲ چشمه، نماینده افراد ضعیف و ناتوان، اما پریاهو و مغرور و خودشیفته است.

۲ سر به گریبان بردن : شرمنده شدن، سرافکندگی، به فکر فرو رفتن، گوشه‌گیری کردن (در متن درس :

به علت شرمندگی، خود را پنهان کردن و کنایه از کنار کشیدن و عزلت گرفتن، خموشی گزیدن).

۲ شیرین سخن، در بیت پایانی :

لیک چنان، خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی گوش ماند
توضیح: «شیرینی» را حس چشایی، درک می‌کند، «سخن» را حس شنوایی. در ترکیب و باهم‌آیی «شیرین سخن»، دو حس چشایی و شنوایی با هم پیوند می‌خورند و آرایهٔ «حس آمیزی» را پدید می‌آورند.
 به نمونه‌های زیر، بنگرید:

نگر تا چه گوید سخن‌گوی بلخ	که باشد سخن گفتن راست تلخ
(فردوسی)	
اگرچه تلخ باشد، فرقت یار	در او شیرین بود، امید دیدار
(فخرالدین اسعد گرگانی)	
بوی دهن تو از چمن می‌شنوم	رنگ تو ز لاله و سمن می‌شنوم
(مولوی)	
بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم	شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
	(حافظ)

قلمرو فکری

۱ چشمه با دیدن عظمت دریا، مبهوت شده و به حقارت و کوچکی و ناچیزی خود در برابر دریا پی برد، سکوت پیشه کرد و غرور و خودبینی را کنار گذاشت.

۲ آن دریا فریاد می‌کشید به گونه‌ای که فریادهایش گوش آسمان را کر می‌کرد. نگاه خشم‌آلود و ترس‌آور داشت و بسیار بیمناک شده بود.

۳ «چشمه» در آغاز شعر نیما، نماد افراد مغرور و خودخواه بود، آن چنان که خود را برتر از همهٔ پدیده‌ها می‌دانست؛ ولی در شعر سعدی قطرهٔ باران، از همان ابتدا با دیدن دریا، فروتنی و تواضع اختیار کرد.

در شعر سعدی، قطرهٔ باران در مقابل عظمت دریا، فروتنی می‌کند و چون خودش را پست و بی‌ارزش می‌بیند، به مقام ارزشمند می‌رسد؛ اما در شعر نیما، چشمه، مغرور است و خودش را برتر از دیگران می‌بیند و زمانی که با دریای طوفانی و سهمگین رویارو می‌شود، می‌خواهد از دریا دوری کند و خود را نجات دهد؛ اما چنان در برابر عظمت دریا مبهوت و حیران می‌ماند که چاره‌ای جز سکوت و تسلیم شدن ندارد.

قطرهٔ باران، نماد انسان‌های خاکسار و رشد یافته است. چشمه، در پایان در برابر عظمت دریا، مبهوت ماند و به جای اظهار وجود، به ناچار سکوت کرد و غرور را کنار گذاشت.

۴ فعالیت‌های دانش‌آموزی.

پاسخ، واگراست. در این‌گونه فعالیت‌ها مهم نیست که پاسخ نخست چیست؛ آنچه اهمیت دارد، استدلال‌هایی است که افراد برای پاسخ و انتخاب خویش بیان و تدوین می‌کنند. از استدلال اشخاص، می‌توان به چگونگی درک و دریافت و توانایی تفکر آنان نیز پی برد.

۵ نقطه‌چین‌ها در پرسش‌های پایانی به معنای باز بودن دامنه پرسشگری در نگاه مؤلفان است. پرورش روحیه پرسشگری و رسیدن به مهارت پرسش‌سازی، از اهداف بسیار مهم برنامه درسی فارسی است که هم در این کتاب و هم در کتاب «نگارش» بدان تأکید شده است.

بنابراین، باید به گروه‌های دانش‌آموزی یا به صورت فردی، برای پرسش‌سازی فرصت دهیم و به طور جدی، پرسش‌ها را بررسی کنیم و بخواهیم چرا این پرسش را بیان کرده‌اند و خواست آنان از این پرسش چه بود.

درس دوم از آموختن ننگ مدار

نمایه درس

محتوا: آموزه‌های اخلاقی و تربیتی (دوری از ریا، دادگری، امید، احترام به دیگران، علم‌آموزی) در قالب نثر تاریخی

قلمرو فکری

متن کاوی، درک و دریافت مفهوم جمله‌ها

قلمرو ادبی

مَثَل، ویژگی‌های نثر قابوس‌نامه

قلمرو زبانی

روابط معنایی مترادف، تضاد، هم‌ریشگی، ساخت واژه، فعل امر، ساخت منفی و فعل مضارع

هدف‌های آموزشی

۱. آشنایی بیشتر با آموزه‌های اخلاقی در آثار کهن ادب فارسی (علم)
۲. درک و خوانش نثر تاریخی قابوس‌نامه با لحن مناسب (عمل)
۳. تقویت هنجارهای اخلاقی متناسب با متن درس (اخلاق)
۴. ارج نهادن به الگوهای اخلاق دینی، ملی و اجتماعی (اخلاق)
۵. توانایی درک بخش‌های زبانی و ادبی متن درس (تفکر)
۶. کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
۷. توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر).

روش‌های تدریس پیشنهادی

- بحث گروهی؛
- روشن‌سازی طرز تلقی؛
- کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، عکس، فیلم‌های کوتاه مرتبط با محتوا و پیام درس، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

جستاری در متن

متن «از آموختن ننگ مدار» برگرفته از کتاب «قابوس‌نامه» است که نوع نثر آن مرسل، ساده و تاریخی است. واژه‌ها، عبارت‌ها و جمله‌هایی که به هنگام تدریس ممکن است نیاز به شرح و توضیح داشته باشند، عبارت‌اند از:

- نمای، نمودی، نموده از مصدر نمودن و نمایاندن به معنی نشان دادن، ارائه دادن و واضح ساختن است. نمایاندن، متعدی فعل نمودن است.
- گندم‌نمای جو فروش: مثلی است درباره افراد متقلب که جنس مرغوبی را نشان داده اما هنگام تحویل، نامرغوب آن را به خریدار می‌دهد؛ گندم‌نمایی: ریا و دورویی.
- داد از تن خویشتن دادن: محاسبه نفس کردن (حاسبوا نفسک قبل ان تحاسبوا)، حق خود را بگیرد و تکلیف خویش را به جای آورد، به انصاف و عدالت رفتار کند.
- تیمار داشتن: مراقبت کردن و محافظت نمودن.
- نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی: نومیدی وابسته امید است و امید به ناامیدی (وابسته است).

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ الف) داد (اول): حق همه چیز داد. // (دوم): ارائه کرد، نشان داد.
 ب) نهاد (اول): سرشت، ذات و نهاد. // (دوم): قرار داد، گذاشت.

■ نمونه‌هایی برای کاربرد واژه «داد»

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد	ستایش خرد را به از راه داد	(فردوسی)
چو در داد شه آورد کاستی	بیچند سر هر کس از راستی	(اسدی)

■ نمونه‌هایی برای کاربرد واژه «نهاد»

نهاد: گذاشتن، گذاشتن، مقابل برداشتن؛

نهاد: سرشت، طبع؛

همه رای تو برتری جستن است	نهاد تو همرنگ اهریمن است	(فردوسی)
بیرون همه صفا و درون تیره	گویی نهاد آینه‌سان دارند	(خاقانی)

۱ غم و شادی، نیک و بد، حق و باطل، هنر و عیب، ایمن و ناایمن، شادان و اندوهگین، نومییدی و امید.

۲ حرمت: احترام، حریم، حرم، محترم، حرام.

// مقدار: مُقدّر، قدر، تقدیر، قادر.

// مستغنی: غنی، غنا، استغنا، اغنیا.

۳ واژه از دید ساختار برونّی و ظاهری در زبان فارسی، در نگاه نخست، به دو رده بخش می‌شود:

الف) ساده، مانند «مردم، زبان، داور، غم و نیک».

ب) غیرساده، مانند «مردمان، نیکی، ناامید، جوفروش».

در مرحله دوم، غیرساده‌ها را از دید کارکرد وند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

■ صرفی، مانند مردمان (نشانه‌های جمع، نشانه‌های صفت برتر و عالی، یای نکره، وندهای صرف فعل

...)

■ اشتقاقی، مانند نیکی (فراوان هستند و دامنه بسیار فراخی دارند).

اکنون در نگاهی عام، غیرساده‌های غیرصرفی را بررسی و بخش‌بندی می‌کنیم:

■ مشتق، مانند نیکی؛ (نیک + ی)، ناامید (نا + امید)، بازگشت (باز + گشت)

■ مرکب، مانند جوفروش (جو + فروش)؛ حق‌شناس (حق + شناس)؛ خویشتن (خویش + تن)

■ مشتق - مرکب، مانند جوفروشی (جو + فروش + ی) این واژه در درس نیامده، فقط نمونه آوردیم.

بنابراین، کلماتی مانند «گل‌ها و خوب‌تر»، از دید ساخت، غیرساده صرفی هستند.

غیر ساده			ساده
غیر صرفی			مردم
مشتق — مرکب = م — م	مرکب	مشتق	صرفی مردمان
—	جوفروش	نیکی	
—	حق شناس	ناایمن	—
—	خویشان	بازگشت	—

۵

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می شنوی	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
می رود	نمی رود	—	دارد می رود
می پرسند	نخواهند پرسید	—	خواهند پرسید

توجه: در ستون «امر»، ردیف دوم و سوم، می توان نوشت «برود» و «پرسند»، اما باید بدانیم که در ساخت امری، این صیغه ها کاربرد ندارند. به بیان دیگر، در زبان فارسی امروز، فعل امر فقط در دو ساخت دوم شخص مفرد و جمع، کاربرد دارد.

منفی کردن فعل ها

در فارسی امروز، هر فعلی را می توان با آوردن تکواژ منفی ساز «ن» منفی کرد. تلفظ این تکواژ «ت» است اما اگر پیش از «می» بیاید، «ن» تلفظ می شود. این تکواژ همیشه پیش از فعل اصلی می آید اما در فعل های آینده و مجهول پیش از فعل معین قرار می گیرد:

نگفتم، نگفتم، نگفته بودم، نگفته باشید، نمی گفتند / نخواهم گفت، گفته نشد.

هنگام پیوستن تکواژ «ن» به فعل، اگر تکواژ «ب» همراه فعل باشد، حذف می شود: برو — نرو، بیایند — نیایند، بگویم — نگوییم.

زمان‌های مستمر (ملموس) صورت منفی ندارند و برای منفی کردن آنها از معادل‌های غیرمستمر استفاده شود:

بهرام دارد نامه می‌نویسد (مضارع مستمر) بهرام نامه نمی‌نویسد (مضارع اخباری)
 بهرام داشت نامه می‌نوشت (ماضی مستمر) بهرام نامه نمی‌نوشت (ماضی استمراری)
 تکواژ «ن» در فعل‌های پیشوندی همیشه پس از پیشوند می‌آید:
 خورشید هنوز برنیامده بود. لاک‌پشت سر از آب درنیاورد. ماهی هنوز لقمهٔ اول را درست فرو نبرده بود.
 تکواژ منفی‌ساز «ن» در فعل‌های مرکب، پیش از جزء صرفی می‌آید:
 نگاه نداشت. دوست نداشت. فرود نیامد. سردرنیاورد (ر. ک دستور زبان فارسی، محمد جواد شریعت).

قلمرو ادبی

۱ کارکرد «مَثَل» در کلاس:

- دلنشین و تأثیرگذار کردن سخن.
- ایجاز و کوتاه سخنی، تأکید بر مفهوم.
- محسوس و ملموس کردن مفاهیم ذهنی.
- افزایش تأثیر سخن بر مخاطب.
- به تفکر واداشتن مخاطب.

۲ ویژگی‌های نثر این درس:

- ساده و روان بودن متن.
- کوتاهی جمله‌ها.
- کمی واژگان غیر فارسی (عربی).
- تکرار کلمه‌ها.
- استفاده از ضرب‌المثل.
- بهره‌گیری از تضادهای فراوان.

قلمرو فکری

۱ زود تحت تأثیرپذیری قرار نگرفتن (به هر نیک و بد، زود شاد و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد).

۲ خویشتن‌داری؛ پرورش قدرت تحمل و شکیبایی؛

۳ فریب‌کاری، تظاهر و ریاکاری؛

۴ به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو.

آگاهی‌های فرامتنی

«قابوس‌نامه» کتابی است تعلیمی در آیین زندگی، اثر امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار و تألیف آن به سال ۴۷۵ قمری است.

نام کتاب قابوس‌نامه از نام مؤلف که در تاریخ به «قابوس دوم» معروف است، گرفته شده است. وی این کتاب را به نام فرزندش گیلان‌شاه در ۴۴ فصل به قصد بند و اندرز و همچنین برای تربیت فرزند در رسوم لشکرکشی، مملکت‌داری، آداب اجتماعی و دانش و فنون متداول نوشت. سبک نگارش کتاب به تتر مرسل یا نثر ساده و بی‌پیرایه، معمول قرن‌های چهارم و پنجم هجری قمری است.

روان خوانی: خسرو

برخی از واژگان متن :

ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن. // تقریر: بیان، بیان کردن. // مقتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک. // زنگاری: منسوب به زنگار، سبز رنگ. // ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن. // لاجرم: ناچار، ناگزیر. // مخذول: خوار، زبون گردیده. // استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن. // مغلوب: شکست خورده. // پسمیل کردن: سر جانور را بریدن. // خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه. //

بدسیگال: بداندیش، بدخواه. // دوات: مرکب دان، جوهر. // طمأنینه: آرامش، سکون و قرار. // إلزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن. // کیمیت: اسب سرخ مایل به سیاه. // تصدیق نامه: گواهی‌نامه.

شهنواز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور. // عتاب کردن: سرزنش کردن،

خشم گرفتن بر کسی. // دانگ : بخش، یک ششم چیزی. // صاحب دل : عارف، آگاه. // مألوف : خو گرفته. // خلّی : ورقه نازک فلزی از جنس حَلَب. // ضمایم : جمع ضمیمه، همراه و پیوست. // تعلیقات : جمع تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب. // طبیعت : خو، عادت، طبع و سرشت. // حُجب : شرم و حیا. // قِیَاض : بسیار فیض‌دهنده، بسیار بخشنده. // اوان : وقت، هنگام. // مُطربی : عمل و شغل مطرب. // مُطرب : کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد. // مسخرگی : لطیفه‌گویی، دلقکی. // تکریم : گرامی‌داشت. // غنود : ستیزه کار، دشمن، بدخواه. // لَهو : بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند. // لَعِب : بازی. // لَهو و لَعِب : خوش‌گذرانی. // مَنجَلاب : محلّ جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو. // مَعاصی : جمع معصیت، گناهان. // مُسکِر : چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد، مثل شراب. // مُنکر : زشت، ناپسند. // تکیده : لاغر و باریک اندام. // لِمَنْ تَقُول : به چه کسی می‌گویی؟ // پَلاس : جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کُلُفت. // مُندرس : کهنه، فرسوده.

دوک و دریافت

- ۱ بهره‌گیری از عنصر تقلید با چاشنی طنز. یکی از شیوه‌های طنزپردازی با نام «نقیضه‌پردازی» یا اقتباس از آثار ادبی. در ادبیات اروپایی به این کار «پارودی» گفته می‌شود. نقیضه‌گویی یا پارودی، گونه‌ای تقلید یا تغییر شکل عامدانه با ابزار طنز و سرگرمی برای برجسته‌سازی موضوع.
- ۲ این تمرین، فعالیت‌های دانش‌آموزی است که بر بنیاد شگرد نگارشی «اگر نویسی» استوار است. این فعالیت، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش تفکر و تقویت توان نویسندگی به‌شمار می‌آید.

ادبیات پدیداری
برزیده (زنگنه) فاطمی ۲ (نزد)

درس هشتم

نمایه درس

عنوان: در امواج سند

نوع ادبی: ادبیات پایداری
درونمایه: پایداری در برابر بیدادگری و تجاوز به میهن
قالب: چهار پاره

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن
- ۳- دریافت ارتباط معنایی

قلمرو ادبی

- ۱- قالب چهارپاره
- ۲- تمرین بازیابی آرایه‌های ادبی (کنایه، استعاره و ...)

قلمرو زبانی

- فرایندهای واجی
- ۱- افزایش
 - ۲- کاهش

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با ادبیات پایداری (علم)
- ۲ تقویت نگرش مثبت نسبت به ناپایداری و سختی‌های مقاومت (اخلاق)
- ۳ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۴ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۵ توانایی کاربرد آموزه‌های سه قلمرو (عمل)
- ۶ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس قضاوت عملکرد، کارایی گروه، بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار دکتر حمیدی شیرازی، نوار صوتی، عکس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با حملات مغول به ایران، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و....

منابع تکمیلی

- ۱ تأثیرپذیری مهدی حمیدی شیرازی از شاعران پیشین. مهدی ماحوزی؛ مصطفی عرفانی. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. مجله بهار ادب. دوره ۶. شماره ۱. صص ۳۵۵-۳۳۱.
- ۲ تحلیل و بررسی اشعار غنایی مهدی حمیدی شیرازی با تکیه بر اشک معشوق و سال‌های سیاه. احمد ولی‌زاده. ۱۳۹۰. پایان‌نامه. وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه سیستان و بلوچستان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۳ دکتر حمیدی شیرازی در آیینۀ آثارش. مریم زارع. ۱۳۸۹. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رفسنجان.
- ۴ دیوان اشعار. مهدی حمیدی شیرازی. ۱۳۸۲. تهران: انتشارات عطایی.
- ۵ فنون شعر و کالبدهای بولادین آن. مهدی حمیدی شیرازی. ۱۳۸۲. تهران: انتشارات عطایی.
- ۶ مهدی حمیدی. شاعر ملی نامیرا در دور دست‌ها. منوچهر برومند. سپتامبر ۱۳۰۲. پاریس. فرانسه.
- ۷ نقد و بررسی تأثیر شعر غربی در شعر «مرگ‌فو»ی حمیدی شیرازی. میر جلیل اکرمی. ۱۳۹۳. نشریه زبان و ادب فارسی تبریز. سال ۶۷. شماره ۲۲۹.

تحلیل متن درس

در امواج سند^۱

به مغرب، سینه مالان قرص خورشید
فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ
نهان می‌گشت پشت کوهساران^۲
به روی نیزه‌ها و نیزه داران^۳

نهان می‌گشت روی روشن روز
در آن تاریک شب می‌گشت پنهان
به زیر دامن شب در سیاهی^۴
فروغ خَرگه خوارزمشاهی

اگر یک لحظه امشب دیر جنبد
سپیده دم جهان در خون نشیند^۵

۱- در حمله جنگیز به ایران، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد، به جزیره آیسکون (واقع در دریای مازندران) می‌گریزد و همان جا می‌میرد. پسر شجاع او، جلال الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند. قلمرو ادبی: شعر در قالب دوبیتی‌های به هم پیوسته یا چهارپاره سروده شده است.

۲- قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز/ صفت فاعلی مرکب مرخم/ قلمرو ادبی: تشخیص: سینه خیزرفتن خورشید / قرص خورشید: می‌تواند استعاره از عظمت و جاه و جلال حکومت خوارزمشاهیان باشد.

قلمرو فکری: قرص خورشید به آرامی و سینه خیز، در پشت کوه‌ها پنهان می‌شود؛ یعنی خورشید عظمت حکومت خوارزمشاهیان رو به نابودی بود. خورشید هنگام غروب پرتو زرد و بی‌دمق خود را بر روی نیزه‌ها و نیزه‌داران می‌پاشید. این بند، براعت استهلال این داستان است. با تصویر غروب خورشید، زمینه فراهم می‌شود برای روایت داستانی که به پایان می‌انداخت. اگرچه شاعر می‌کوشد و انصافاً هم توانسته است، غروب قهرمانش را به طلوعی نویدبخش ببیند. این دقیقاً آن نکته‌ای است که دانش‌آموز ما پس از پایان تدریس باید بدان برسد و خارخاری است که درس باید در اقلیم وجود او بی‌رود.

هدف ادبیات پایداری هم، البته غیر از این نیست که بگوید این پایداری‌ها برای زنده نگه داشتن امید در جان وطن است، اینکه پیروزی واقعی و جاودانگی برای آنهایی است که در راه حق ایستادگی می‌کنند.

۳- قلمرو ادبی: گرد زعفران رنگ: استعاره از آفتاب زردرنگ / گردی زعفران رنگ در واقع تشبیه دارد، گردی همانند زعفران.

۴- قلمرو ادبی: روی روز: اضافه استعاره و تشخیص/ روز مجازاً خورشید به علاقه لازمیه/ دامن شب: اضافه استعاره و تشخیص.

قلمرو فکری: صورت روشن روز در زیر دامن شب پنهان می‌شود؛ یعنی هوا کم‌کم تاریک می‌شود.
۵- قلمرو زبانی: خرگه: خرگاه، خیمه بزرگ، سرایره. / قلمرو ادبی: خرگه در اینجا مجاز از تخت و قدرت پادشاهی است به قرینه «خوارزمشاهی» و در حقیقت به قرینه تصویری که از غروب و احاطه شب ارائه می‌دهد.

قلمرو فکری: همانگونه که خورشید در تاریکی شب پنهان می‌شود، قدرت و عظمت خوارزمشاهیان نیز به پایان می‌رسید.

۶- قلمرو ادبی: در خون نشستن: کنایه از کشته شدن/ جهان: مجاز از ایران/ قلمرو فکری: جلال الدین با خود فکر می‌کند اگر امشب یک لحظه دیر بجنبد و جلوی فتنه مغولان را نگردد تا هنگام سپیده‌دم، جهان نابود خواهد شد.

به آتش‌های تُرک و خون تازیک ^۱	ز رود سند تا جیحون ^۲ نشیند

به خوناب شفق در دامن شام در آن دریای خون ^۳ ، در قرص خورشید	به خون آلوده ایران کهن دید ^۴ غروب آفتاب خوشتن دید

چه اندیشید آن دم، کس ندانست چو آتش در سپاه دشمن افتاد	که مژگانش به خون دیده تر شده ^۵ ز آتش هم کمی سوزنده تر شده ^۶

در آن باران تیر و برق پولاد در آن دریای خون در دشت تاریک	میان شام رستاخیز ^۷ می‌گشت به دنبال سرِ چنگیز می‌گشت

۱- قلمرو ادبی: آتش: مجاز از ویرانگری و کشتار. / قلمرو زبانی: ترک: مفول. / «و» را در اینجا باید واو مقابله گرفت تا معنی درک شود. / تازیک: تازی، تاجیک، غیر ترک، ایرانی. (فرهنگ فارسی)

۲- قلمرو زبانی: سند: «رودی بزرگ که از درهٔ میان هیمالیا و قره‌قوروم سرچشمه می‌گیرد و از درهٔ تاریخی میان هند و افغانستان گذشته، در آنجا رودخانهٔ کابل از افغانستان وارد آن می‌گردد. اینجا پنج رودخانه (چیناب، راوی، ستلج، بیاه، جیلم) از سمت مشرق در آن می‌ریزد و به همین جهت آن را «پنجاب» خوانند. رود سند در پایان به دریای عمان ریزد. طول آن قریب ۳۱۸۰ کیلومتر است» (فرهنگ فارسی).

جیحون: آمو دریا که از کوه‌های شمال افغانستان سرچشمه می‌گیرد و به دریاچه آرال می‌ریزد.

قلمرو ادبی: / سمند و جیحون: مجاز از مغولستان و ایران است.

قلمرو فکری: یعنی با ویرانگری و کشتار مغولان و در مقابل آن خونی که از ایرانیان ریخته می‌شود، این خون از رود سند تا جیحون را فرا می‌گیرد.

۳- شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید/ خوناب شفق: اضافهٔ تشبیهی.

قلمرو فکری: جلال‌الدین با نگاه کردن به شفق، ایران شکوهمند را خون آلود می‌بیند.

۴- قلمرو ادبی: دریای خون: استعاره از «شفق». / غروب آفتاب خوشتن را دیدن: کنایه از رو به نابودی رفتن؛ یعنی فضای سرخ‌رنگ و غروبی که جلال‌الدین در آن می‌نگریست و تأمل می‌کرد.

قلمرو فکری: با نگاه کردن به خورشید در حال غروب و شفق غروب عمر خود را می‌بیند.

۵- قلمرو ادبی: به خون دیده‌تر شدن: کنایه از به شدت گریستن.

قلمرو فکری: کسی نمی‌دانست که آن لحظه، به چه می‌اندیشید که گریست.

۶- قلمرو ادبی: شاعر ابتدا جلال‌الدین را به آتش تشبیه می‌کند و بعد او را از آتش سوزنده‌تر می‌داند و این تشبیه تفضیل است. / بیت اغراق هم دارد.

قلمرو فکری: همانند آتشی سوزان بلکه سوزنده‌تر از آتش به میان سپاه مغول افتاد و به کشتار آنها پرداخت.

۷- قلمرو ادبی: تشبیه: باران تیر و برق پولاد / شام رستاخیز: استعاره از میدان نبرد. وجه شباهتش را باید در خون‌ریزی و کشتار دید. آن چنان‌که گویی قیامت شده بود. / دریای خون: اضافهٔ تشبیهی. / به دنبال سر کسی گشتن: کنایه از نابود کردن. /

قلمرو فکری: ... در میان انبوه کشته‌شدگان و خون آنها دنبال سر چنگیز می‌گشت.

بدان شمشیر تیز عافیت سوز^۱
ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت

میان موج می‌رقصید در آب
به رود سند می‌غلتید بر هم

خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف آلود
از این سد روان در دیده شاه

ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی
در آن سیماب گون امواج لرزان

شبی آمد که می‌باید فدا کرد
به پیش دشمنان استاد و جنگید

به راه مملکت فرزند و زن را
رهاند از بند اهریمن، وطن را^۲

- ۱- قلمرو زبانی: عافیت سوز: برنده و کشنده. / صفت فاعلی مرکب مرخم. قلمرو فکری: جلال الدین با شمشیر برنده و کشنده‌اش در میان لشکریان مغول کار مرگ را می‌کرد و هر چه از مغولان را می‌کشت دو برابر کشته‌شدگان، سرباز مغول جای آنها را می‌گرفت و عرصه را بر او تنگ می‌کردند.
- ۲- قلمرو ادبی: اخترهای انبوه می‌رقصیدند: تشخیص. / رقص مرگ: اضافه استعاره. قلمرو فکری: تصویری از ستارگان که در آب افتاده و امواج ملایم آب، آنها را در هیئت رقص می‌نمایاند، برای شاعر الهام بخش است و وی از تقارن این تصویر با تصویر کشتار و به زمین افتادن سپاهیان ایران، تصویر شاعرانه‌ای ساخته است که گویی این رقص ستاره‌ها، رقص مرگ است.
- ۳- قلمرو ادبی: بر پایه همان تصویر در بیت اول این چهارپاره، امواج گران، مجاز از حمله است و کوه مجاز از سپاهیان ایران است که به صورت پشته و انبوه در خاک می‌افتادند و گویی کوه‌ها جابه‌جا می‌شدند.
- ۴- قلمرو ادبی: دل شب: اضافه استعاره. / در مصراع اول: تنسيق الصفات. / دل شب دریدن: کنایه از پیش رفتن در تاریکی.
- ۵- قلمرو ادبی: سد روان: استعاره از رود سند و آرایه متناقض نما نیز دارد. سد روان نمی‌تواند باشد. / دیده: مجاز از چشم. / نیش در دیده رفتن: کنایه از آزار دیدن/ تشبیه: موج(مشبهه)/ نیش(مشبهه به)
- ۶- قلمرو فکری: سد روان: منظور رودخانه سند است که سد راه جلال الدین شده بود. رود سند جوشان و خروشان، عمیق، کف‌آلود و امواج دل‌سپاه شب را باره می‌کرد و به جلو می‌رفت و جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می‌دید: [زیرا مانع فرار او و خانواده‌اش بود].
- ۷- قلمرو ادبی: بنای زندگی: اضافه تشبیهی/ بنای زندگی برآب دیدن: کنایه از تابیدار دیدن زندگی، پادشاهی. / سیماب گون امواج لرزان: امواج لرزان به سیماب(جیوه) تشبیه شده است. / قلمرو فکری: جلال الدین به شدت گریه می‌کرد و زندگی‌اش را نابود شده می‌دید و با نگاه کردن به امواج متلاطم و لرزان رودسند، فکرتازهای به ذهنش رسید.
- ۸- قلمرو ادبی: اهریمن: استعاره از دشمن بداندیش و شیطان صفت. / در مقابل کسی ایستادن: کنایه از مقاومت کردن. / قلمرو زبانی: استاد: مخفف ایستاد. / قلمرو فکری: اکنون وقت آن است که زن و فرزند را در راه آزادی کشور و سرزمین فدا کنیم و در مقابل دشمن اهریمن صفت مقاومت کنیم تا وطن را از اسارت نجات دهیم.

ز تن‌ها سر، ز سرها خُود افکند
جو کشتی، بادپا در رود افکند^۱

از آن دریای بی پایب^۲، آسان
که گر فرزند باید، باید این سان^۳

چنین بستند راه ترک و تازی
بدانی قدر و بر هیچش نبازی^۴

چه بسیار است، آن سرها که رفته!
خدا داند چه افسرها که رفته!^۵

مهدی حمیدی شیرازی^۶

شبی را تا شبی با لشکری خُرد
جو لشکر گرد بر گردش گرفتند

جو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار
به فرزندان و یاران گفت چنگیز

بلی، آنان که از این پیش بودند
از آن، این داستان گفتم که امروز

به پاس هر وجب خاکی از این مُلک
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک

آگاهی‌های فرامتنی

چهارپاره

دکتر رضا اشرف زاده، از استادان بزرگ دانشگاه مشهد، مقاله‌ای دارد با عنوان «مسمط و تحول آن» (از چهارپاره تا چارپاره) که در آن سیر تحول «چهارپاره» را بررسی کرده است؛ در اینجا قسمتی از مقاله ایشان را

۱- قلمرو زبانی: شبی را تا شبی: یک شبانه روز/ خود: کلاه خود،/ بادپا صفت جانشین اسم (اسب بادپا)/ قلمرو ادبی: تشبیه: اسب به کشتی تشبیه شده./ قلمرو فکری: جلال‌الدین یک شبانه‌روز با لشکری اندک می‌جنگید و سرهای زیادی را همراه با کلاه خودهایشان از تن جدا می‌کند و وقتی سپاه مغول او را محاصره کردند، اسب خود را مانند کشتی به رود انداخت و فرار کرد.

۲- قلمرو زبانی: بی پایب: عمیق. پایاب: جایی از رود یا دریا که کم عمق باشد و با به تپ آب برسد.
۳- قلمرو فکری: وقتی پس از آن جنگ سخت و طولانی به راحتی از رود عمیق سبک‌گذشت، چنگیز خان به فرزندان و یارانش گفت: اگر فرار است، انسان فرزندی داشته باشد آن فرزند در دلاوری باید این گونه باشد.

۴- قلمرو فکری: آری گذشتگان ما این گونه مبارزه کردند و راه نفوذ بر کشور را بر ترک و غیر ترک بستند. من این داستان را گفتم که قدر وطن را بدانی و آن را خوار نداری و به راحتی از دست ندهی.

۵- قلمرو زبانی: ملک: سرزمین./ قلمرو ادبی: سرها: مجاز از سربازان شجاع/ افسر: تاج مجاز از سرسرداران./ سر رفتن: کنایه از کشته شدن./ سر، هر: جناس ناهمسان اختلافی.

قلمرو فکری: برای حفظ هرجب خاک از این سرزمین، چه بسیار سربازانی که جان خود را از دست دادند و خدا می‌داند که به خاطر عشق به وطن و حفظ هر تکه از این سرزمین چه پادشاهان و سردارانی جان خود را فدا کردند.

۶- (۱۳۶۵-۱۳۹۳ ه.ش.)

می‌آوریم^۱: «... این تحولات در قالب مسمط - به هر نوعی - ایجاد می‌شد تا اینکه نیما منظومه مشهور «افسانه» خود را سرود... بعد از نیما یوشیج شاعران چهارپاره گو به دو گونه چهارپاره روی آوردند، گاهی با توجه به مسمط دهخدا، دو مصراع اول هر بند چهارپاره را با همه هم قافیه آوردند و مصراع‌های دوم را نیز با هم، مثلاً:

مادر، قسم به حق حقیقت که سیر شد از جان خویش، مایه امید جان تو
مادر! ببین چگونه ز اندوه پیر شد نادیده کام دل ز جوانی، جوان تو؟

سعیدی

اما شیوه دیگر - که اغلب شعرای معاصر، از نیما گرفته تا فروغ و اخوان ثالث و نادر نادرپور و حتی شاملو، به این قالب توجه کرده‌اند - چهارپاره‌هایی است که از پیوند معنوی تعدادی چهارمصراع‌ی تشکیلی شده که مصراع‌های دوم آنها با هم، هم قافیه‌اند، در این گونه شعر، نادرپور - چه از جهت تعداد شعر و چه از جهت شوق به این قالب - از همه مشهورتر است. نمونه‌ای از آن:

بر ستون بسته

در آن شهر تاریک از یاد رفته که ویران شد از فتنه روزگاران
شبی «بر ستون بسته» ای دید «سعیدی» که نامش نرسید از رهگذاران
چو ماری که بر دوش ضحاک خفته گره خورده زنجیر بر بازوانش
عطش، آتش افشاند در تار و بودش غضب، لرزه افکنده در زانوانش...

بدین گونه است که قالب مسمط، در حقیقت از چهارپاره شروع می‌شود و با تحولات و دگرگونی‌هایی به چهارپاره می‌رسد و خود را زنده می‌دارد، همان گونه که شاعران اخیر نیز در این قالب طبع آزمایی کرده‌اند و اشعار زیبایی نیز سروده‌اند.

«شاید نخستین شاعری که این قالب را به عنوان قالب اصلی شعر خود انتخاب کرد، فریدون توللی بود و پس از وی نادر نادرپور، فریدون مشیری، فروغ فرخ‌زاد، حسن هنرمندی و شرف‌الدین خراسانی قالب چهارپاره را به کار بردند.»

منصور رستگار فسایی

کارگاه متن پژوهی

آموزه یکم: فرایندهای واجی

نامطابق‌های املایی: منظور واژه‌هایی که بین صورت ملفوظ و املای آنها مطابقت وجود ندارد. یکی

۱- اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۹) محرمان سرایرده وصال (۲۵ مقاله در مورد شاعران و نکات دیرپای شعر). مشهد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

از شکل های نامطابق های املایی فرایندهای واجی است.

صورت نوشتاری بعضی از کلمات با صورت گفتاری آنها معادل نیست. این اختلاف تلفظ به دلیل ویژگی های آوایی زبان است و در طول زمان اتفاق می افتد و تبدیل آوایی آنها منجر به تبدیل املایی نمی شود. این گونه دگرگونی ها را «فرایندهای واجی» می نامند.

فرایندهای واجی به چهار شکل در زبان فارسی دیده می شوند: ۱: کاهش؛ ۲: افزایش؛ ۳: ابدال؛ ۴: ادغام در این درس دو نوع «کاهش و افزایش» بررسی می شود:

۱ **کاهش**: در تلفظ واژه، کاهش آوایی رخ می دهد. ترکیب و تلفظ واج های هر زبان تابع دستگاه آوایی آن زبان است. در این صورت:

الف) هرگاه واج های /س/ و/ت/ در کنار هم بیایند، واج/ت/ به تلفظ در نمی آید.

می خوانیم: ماس بند، دس یار، درس کار، مثن زنی، پُش چی، دس بند.

می نویسیم: ماست بند، دست یار، درست کار، مِشت زنی، پست چی، دست بند.

ب) در پایان واژه های عربی پس از مصوت بلند «ا» همزه آورده نمی شود؛ مانند: انشاء، املاء، اجراء، استثناء.

پ) حذف واج «د» و همزه آغازی برخی از واژه ها در زنجیره گفتار؛ مانند: قند شکن = قن شکن، برافتاد = برفتاد، باز آمد = باز آمد.

۲ **افزایش**: هرگاه برای آسان شدن تلفظ میان دو مصوت، یک صامت اضافه کنیم. از فرایند واجی افزایش استفاده کرده ایم که به دو شکل زیر کاربرد دارد:

الف) افزایش واجی که تنها در تلفظ و گفتار است؛ مانند: سیاست، بیا، بیابان، خیابان، زانوان، بانوان
ب) افزایش واجی در نوشتار؛ تمام کلماتی که واج میانجی دارند؛ مانند: نامه ای (ا)، جامگی (گ)، فضای آرام (ی)

در زبان فارسی هرگز دو مصوت کنار هم قرار نمی گیرند و با هم تلفظ نمی شوند بلکه نیاز به صامتی است که بین دو مصوت قرار گیرد. به آنها واج میانجی گویند. انواع واج های میانجی عبارتند از:

گ: در تشنگان، بختگی، پرندگان: تشنه+گ+ا+ن/ بخته+گ+ی/ پرنده+گ+ان

ک: در نیاکان، پلکان: نیا+ک+ان/ پله+ک+ان

ج: در سبزیجات، ترشیجات: سبزی+ج+ات / ترشی+ج+ات

ا(همزه): در نکته ای، خانه ای: نکته+ا+ی / خانه+ا+ی

ی: در دانایان، سخن گویان و روستایی: دانا+ی+ان سخنگو+ی+ان روستا+ی+ی واج میانجی

«ی» در برخی از ترکیب ها فقط نمود آوایی دارد؛ مانند: کشتی {ی} نوح

توجه: در زبان فارسی برخی از کلمات به گونه ای نوشته و تلفظ می شوند که تشخیص واج میانجی در شکل نوشتاری آنها به راحتی امکان پذیر نیست. در سؤالات کنکور هنگام شمارش واج نیز باید به آنها

بسیار دقت کرد. در این کلمات مصوّت‌های کوتاه پایان واژه، قبل از پیوستن به پسوند تبدیل به مصوّت کوتاه می‌شوند و در تلفّظ یا گفتار آشکار می‌شوند؛ مانند: گیسوان=گیش + و + ان یا بانوان = بان + و + ان
آموزه دوم : دو بیتی‌هایی به هم پیوسته یا چهارپاره

چهارپاره از قالب‌های جدید شعری است که پس از مشروطیت و همزمان با رواج شعر نو در ایران به وجود آمده است. چهارپاره مجموعه‌ای از دوبیتی‌هایی است با معنای منسجم که در کل سائنده یک شعر هستند با این تفاوت که برخلاف قالب دو بیتی، قافیه معمولاً در مصراع‌های دوم نیز رعایت می‌شود. پس در قالب چهارپاره :

هر بند دو بیت است اما شاعر در آوردن تعداد این بندها، محدودیتی ندارد.

محتوا و درون مایه، اجتماعی و غنایی است.

محدودیت وزنی وجود ندارد بلکه به وزن‌های مختلف سروده می‌شود.

شکل گرافیکی قالب چهارپاره

*	*
*	*
* * * *	
+	+
+	+

گنج حکمت

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند : «چندین درخت نامور که خدای عزّوجلّ آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند، مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. درین چه حکمت^۱ است؟»

گفت : «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان..»

به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی
پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد^۲

۱- قلمرو زیبایی و فکری : حکمت : «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنان که باشند، و قیام نمودن به کارها چنان که باید به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد.» (اخلاق ناصری : ۳۷) در اینجا منظور نکته ظریف و دقیق و قابل تأمل.
۲- در دیباچه آورد : آنچه نباید، دلستگی را نشاید.

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد^۱
گلستان، سعدی

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم

تحلیل متن

آزاد در این تعریف سعدی؛ یعنی آنکه بر یک صفت، پایدار باشد و رنگ عوض نکند. به گفته حافظ :
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
حافظ

۱- قلمرو فکری : نخل چون نمر دارد، کریم است و سرو که رنگ عوض نمی کند و هیچ گاه نیز پژمرده نمی گردد و همیشه بر یک صفت ماند، آزاد است.

درس نهم

نمایه درس

عنوان: آغازگری تنها

نوع ادبی: پایداری

درونی‌نامه: دفاع از وطن، ارزشمندی پیشرفت علم و صنعت
در سایه علم اخلاق، بیان شجاعت و دلاوری

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن

قلمرو ادبی

بررسی کاربرد آرایه‌های
(تشبیه، تشخیص و کنایه)

قلمرو زبانی

وابسته‌های پیشین اسم :
صفات (اشاره، مبهم، عالی،
پرستی، شمارشی) اصلی و
ترتیبی، تعجیبی و شاخص

هدف‌های آموزشی

۱. تقویت روحیه شجاعت و دلاوری در نوجوانان (اخلاق)
۲. آشنایی بیشتر با ادب پایداری (علم)
۳. باور اعتقادی به پیشرفت علمی در سایه علم اخلاق (اخلاق)
۴. توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
۵. تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل محتوا و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
۶. کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس پرسش و پاسخ
- روش تدریس بحث گروهی
- روش قضاوت عملکرد
- روش تدریس کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب عباس میرزا آغازگری تنها از مجید واعظی، عکس‌های مرتبط با محتوای متن درس، فیلم و اسلایدهای نمایشی مرتبط با جنگ همخوان با متن درس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و

منابع تکمیلی

۱. عباس میرزا آغازگری تنها. مجید واعظی. ۱۳۹۵. مؤسسه فرهنگی برهان.
۲. عباس میرزا و آذربایجان. امینه پاکروان و دیگران. ۱۳۸۸. انتشارات پینار.
۳. عباس میرزا. علی‌اکبر ولایتی. ۱۳۹۱. تهران: امیرکبیر.
۴. کمین عباس میرزا. مهدی میرکیایی. ۱۳۹۰. تهران: امیرکبیر کتاب‌های شکوفه.

عبّاس میرزا، آغازگری تنها

قلمرو زبانی : اسبی سینه فراخ : در اینجا یعنی اسبی قوی هیکل و کوه پیکر
ولایتعهدی : وندی - مرکب. ولایت (حکومت کردن، امارت) + عهد (عهده‌دار شدن) + ی (مصدری) :
شغل و مقام ولیعهدی. / نوجوان، میان‌بالا، خوش تراش : مرکب.
دارالسلطنه : پایتخت، مرکز حکومت
قلمرو ادبی : دست‌درازی : کنایه از تجاوز و حمله به خاک یک کشور
قلمرو زبانی : اعطای نشان ولایتعهدی : دادن نشان جانشینی شاه
اذن : اجازه
ولعهد : جانشین شاه
تدبیر ملک : چاره‌اندیشی برای به‌سامان کردن کارهای کشور، اندیشه در امور کشورداری
رعیت‌پروری : مردم‌داری
بختک‌وار : کابوس‌وار، کابوس‌مانند
درایت : دانایی، آگاهی، دریافت
صفیر : بانگ، صدا دار السلطنه : سرای سلطنت. در دوره قاجاریه، تبریز ولیعهد نشین بود؛ یعنی جانشین
سلطنت در تبریز اقامت می‌کرد و اداره امور آنجا هم البته با وی بود.
تدبیر مُلک : حکومت داری، اداره مملکت. سرسپردگی، خودفروختگی، خانگی
رسیدن به حکومت ولایات : ج ولایت. مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره شود.
تحت‌الحمايگی : مستقل نبودن و تحت حمایت کشور دیگری بودن و امتیاز دادن برای برخورداری از
تحت‌الحمايگی
زنبورک : در دوره صفویه و قاجاریه به نوعی توپ کوچک می‌گفتند که به شتر می‌بستند.
- اما در این فاصله، اروپا قدم‌های بزرگی برای پیشرفت برداشته است.... تا اینکه یکی از شب‌ها با
خیانت گروهی از شهر، راه برچی به روی محاصره‌گران باز شد.... : اروپا : مجاز از مردم اروپا. / شهر :
مجاز از مردم شهر.
- اختلافات و جنگ‌های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است.
قلمرو ادبی : تشبیه/ پهلوی این کشور : استعاره مکنیه و تشخیص.

- قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جوییش را به جنوب دوخته بود.
- قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه، تشخیص. / نگاه دوختن: کنایه از انتظار.
- موج‌های سنگین و افسارگسیختهٔ ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و
- قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه/ افسارگسیخته: کنایه از رها و شتابان/ سدوار: مانند سد: تشبیه.
- گنجه با واپسین نفس‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید.
- قلمرو ادبی:** استعارهٔ مکنیه، تشخیص. / سقفی از دود و غبار: تشبیه.
- صبح حرکت فرار رسید، آفتاب داشت تیغ می‌کشید؛ گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود؛ شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. چهره‌هایی که از خبر حملهٔ روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه شکفته می‌شد. عباس میرزا... دل از ناظران می‌برد.
- قلمرو ادبی:** تیغ کشیدن آفتاب: کنایه از طلوع خورشید. / گرد و غبار آسمان... بود: اغراق. / شور... تنوره می‌کشید: استعارهٔ مکنیه. / درهم رفتن چهره‌ها: کنایه از غم و ناراحتی. / شکفتن چهره‌ها: استعارهٔ مکنیه. / کنایه از شادمان شدن. / دل بردن: کنایه از علاقه‌مند کردن.
- عباس میرزا... همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند.
- قلمرو ادبی:** تشبیه عباس میرزا به معبد، گذشته از تصویر زیبایی که ساخته، از دیدگاه نویسنده، نوعی تقدس بخشیدن به کار عباس میرزا نیز هست؛ اینکه وی، برای دفاع از وطن می‌رفت و گویی مردم او را برای این کار می‌پرستیدند.
- جنگ روس با ما جنگ میان ارتش دو کشور نبود؛ جنگ ارتش کشوری بزرگ با ارتش کشوری نامنسجم و دچار اختلافات داخلی نبود؛ این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود....
- قلمرو فکری:** منظور گوینده، پیشرفته و به‌روز بودن جنگ‌افزارهای کشور روس و ابتدایی و فرسوده بودن سلاح‌های کشور ایران بوده است.
- گر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، دره‌ایی را به روی ما گشود. صدای مهیب توپ‌ها و گلوله‌های دشمن ما را از خواب قرن‌ها بیدار کرد... از این بیماری درون‌مرزی پنهانمان خبر نداشتیم....
- قلمرو فکری:** منظور از بیماری درون‌مرزی پنهان، ایستایی و عقب‌ماندگی است و نویسنده تأکید دارد که با بیداری و آگاهی می‌توان پیشرفت کرد و بی‌خبری، آدمی را به هدفی نمی‌رساند. جنگ با دشمن بیرونی و جنگ با افکار کهنهٔ مخالفان پیشرفت، دو جبهه‌ای است که با عشق و شجاعت باید از پس آن برآمد.
- مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریجه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند.
- قلمرو فکری:** مردمی که به سنت‌ها و رسوم کهنه و محدود عادت کرده‌اند، از نوگرایی و پیشرفت و ارتباط با جهان گریزانند.

ریز پیام‌های درس

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، با به پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توب و تفنگ است.

نویی و جوانی هرچند آلوده به پستی‌ها و زبونی‌ها باشد، غالباً پیروز میدان است.
اگر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود.
پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک سویه و تک بعدی باشد ...
مردمی که به خانه‌های تاریک و بی دریجه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.

کارگاه متن‌پژوهی

وابسته‌های پیشین اسم

خواندیم که گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته پیشین و پسین تشکیل می‌شود. در مثال «دانش‌آموزان کلاس پنجم، تمرین‌های ریاضی خود را نوشتند.» «دانش‌آموزان» و «تمرین» را در گروه اسمی هسته می‌گوییم و بقیه واژه‌ها (کلاس، پنجم، ریاضی و خود) وابسته‌اند. وجود هسته در گروه الزامی است اما آمدن وابسته‌ها در گروه اختیاری است. هسته گروه اسمی، اسم است.

۱ مهم‌ترین عضو گروه اسمی، هسته است. «این دو جلد کتاب»

۲ هسته اولین کلمه‌ای است که در گروه نقش نمای اضافه گرفته است. «این دو شهر بزرگ ایران»

۳ اگر فقط اسم باشد و ساختار گروهی نداشته باشد، همان یک اسم هسته است. «کتاب خواندنی

است.» وابسته‌های پیشین اسم عبارت‌اند از :

الف) صفت اشاره : این شهر مرزی به آذربایجان نزدیک است. / آن کتاب داستانی را دوستم هدیه کرد.
ب) صفت پرسشی : کدام رمان را خوانده‌ای؟ / چه کار در این هفته انجام داده‌ای؟ / چند سفر علمی تاکنون رفته‌ای؟

پ) صفت تعجبی : عجب طبیعت بکری! / چه هوای پاک!

ت) صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی) : بیست و هشتمین جشنواره فیلم فجر برگزار گردید. / یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت.

ث) صفت مبهم : هر روشی را لازم بود، به کار گرفتیم. / هیچ عمل نیکی بدون پاداش نمی‌ماند.

ج) صفت عالی : با وجود سخت‌ترین تحریم‌ها ایران از موضع خود عقب نشینی نکرد.

ج) شاخص

شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم یا بعد از اسم می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته هستند و خود اسم یا صفت‌اند که می‌توانند هسته گروه اسمی قرار بگیرند. در صورت هسته واقع شدن دیگر شاخص محسوب نمی‌شوند؛ شاخص‌ها مانند: استاد، مهندس، کدخدا، سرگرد، آقا، خان و... در نمونه‌های «خان کاکا / جواد خان - آقا محسن / عیسی خان بهادری و... مثال‌ها:

۱) مرحوم عیسی خان بهادری فرزند موسی خان و نواده علی بزرگ از فرزندان بیگلرخان بود.

۲) دکتر دادبه در روز سخنرانی، چند غزل حافظ را بررسی کرد.

روان خوانی

تا غزل بعد...

زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزی

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم	از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم
ما آمده بودیم که تا مرز رسیدن	همراه تو فرسنگ به فرسنگ بمیریم
ما را بکش و مثله کن و خوب بسوزان	لایق که نبودیم در این جنگ بمیریم
یک جرئت پیدا شدن و شعر چکیدن	بس بود که با آن غزل آهنگ بمیریم
فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد	در غیرت ما نیست که از تنگ بمیریم
بای طلب و شوق رسیدن همه حرف است	بد خاطره ای نیست اگر لنگ بمیریم
تقصیر کسی نیست که این گونه غریبیم	شاید که خدا خواسته دلتنگ بمیریم

توضیح: دو بیت از این غزل در متن درس آمده و دیگر ابیات جهت آگاهی آورده شده است.

درس هفتم

عنوان: باران محبت

محتوا: متن، تصویر
درونمایه: آفرینش انسان
قالب متن: نثر بینابین

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفهوم و پیام متن درس
- ۲- بازگردانی برخی از عبارات به نثر امروزی

قلمرو ادبی

تشخیص آرایه‌ها (کنایه، تشبیه، تلمیح، تشخیص، جناس، مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

شکل و جایگاه همزه در زبان فارسی

هدف های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه هایی از ادبیات منثور غنائی (مرصاد العباد) (علم)
- ۲ خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۳ تفکر و تعمق در آفرینش انسان و باور قلبی پروردگار (باور و ایمان)
- ۴ توانایی درک مفاهیم و معانی متن درس (عمل)
- ۵ کاربست برخی از آموزه های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۶ شناختن برخی از واژگان مهم املایی و دریافت معانی لغات مهم درس (علم)

روش های یاددهی و یادگیری

روش های بارش فکری، تدریس کارایی گروه، تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مرصاد العباد، انتخاب آیات قرآنی مرتبط با متن درس، استفاده از لوح های فشرده صوتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ ارزش میراث صوفیه. عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۴۴. تهران : آریا.
- ۲ پیوند سیاست با عرفان در مرصاد العباد نجم الدین رازی. جهانگیر صفری و ابراهیم طاهری. ۱۳۸۰. نشریه مطالعات عرفانی. شماره ۱۲. صص ۹۹-۱۲۰.
- ۳ جامعه شناسی ادبیات صوفیانه. مهدی شریفیان. ۱۳۸۶. همدان : دانشگاه بوعلی سینا.
- ۴ شرح اصطلاحات تصوف. صادق گوهرین. ۱۳۶۷. تهران : زوار.
- ۵ عرفان و سیاست. حمید پارسانیا. ۱۳۸۶. قم : بوستان کتاب.
- ۶ مرصاد العباد. نجم الدین رازی. به اهتمام محمدمبین ریاحی. ۱۳۸۳. تهران : علمی و فرهنگی.
- ۷ مقایسه اندیشه های عرفانی خواجه یوسف همدانی و شیخ نجم الدین رازی، دکتر علی مؤذنی. ۱۳۸۱. نشر مجلات دانشگاه تهران. دوره ۱۶۴. شماره پیاپی ۱۰۰۸. صص ۱۷-۲۹.
- ۸ مقدمه ای بر عرفان و تصوف. ضیاء الدین سجادی. ۱۳۷۲. تهران : سمت.

تحلیل متن درس

باران محبت^۱

حق - تعالی - چون اصناف موجودات می آفرید، وسائط^۲ گوناگون در هر مقام بر کار کرد.^۳ چون کار به خلقت آدم^۴ رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ»^۵ خانه آب و گِل آدم، من می سازم. جمعی را مُشْتَبِه^۶ شد، گفتند: نه همه تو ساخته ای؟

گفت: اینجا اختصاصی دیگر هست که^۷ این را به خودی خود می سازم بی واسطه^۸، که در و گنج معرفت^۹، تعبیه خواهم کرد.

پس جبرئیل را بفرمود که پرو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل برفت، خواست که یک مشت خاک بردارد، خاک گفت: ای جبرئیل چه می کنی؟ گفت تو را به حضرت^{۱۰} می برم که از تو

۱- این متن از ص ۶۸ (باب دوم، فصل چهارم) مرصادالعیاد به اهتمام محمد امین ریاحی انتخاب شده است. پیش از این نیز درس بیست و سوم ادبیات فارسی ۳، شاخه نظری به استثنای رشته ادبیات و علوم انسانی بوده است.

۲- قلمرو زبانی: وسائط: ۱- ج واسطه. در تداول فارسی ج «واسطه» گرفته شود. ۲- در اصطلاح تصوف، اسبابی که به تعلق کردن آن به مراد رسند... (فرهنگ فارسی، وسائط)

۳- قلمرو فکری: در هر جایگاهی و رتبه ای که می آفرید از انواع موجودات، از اسباب و واسطه های گوناگون بهره گرفت. (مراد این نیست که حق تعالی در آفرینش موجودات، نیازمند اسبابی است بلکه منظور صورت و شیوه آفرینش است که حق تعالی بدان گونه آنها را می آفرید و شیوه آفرینش انسان البته با همه آنها متفاوت بود.)

۴- قلمرو زبانی: آدم: «در اصل کلمه عبری است به معنی خاکی یا سرخ رنگ» (دایرةالمعارف) آدم طبق نص قرآن مجید و کتاب مقدس نخستین انسانی است که خداوند از خاک آفریده است. (آل عمران، ۵۹ و سفر تکوین، باب اول، ۸۰) «وی را از آن رو آدم خواندند که از «ادیم» زمین یعنی روی زمین آفریده شد.» (تاریخ کامل ابن اثیر ۲۹/۱)

به القاب و اسامی گوناگون خوانده شده است: ابوالبشر، خلیفه الله، صفی الله، ابوالوری، ابو محمد، معلم الاسماء. (لغت نامه) در پیامبر بودن او میان مفسران بحث است ولی اشارتی در قرآن مجید هست که بعضی دال بر پیامبری او گرفته اند. سوره بقره، آیه ۲ (نقل از حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۴۴)

آدم از خاک است: تراب: نطفه: علقه: مُضْغَةٌ مُخَلَّقَةٌ وَ غَيْرُ مُخَلَّقَةٍ. / خاک: آب نطفه: خون بسته: باره گوشت تمام و ناتمام. نیز ن. ک آیه ۵، سوره حج/۲۱. / سَلَالَةٌ مِّنْ طِینٍ: نطفه: علقه: مضغه: عظام: لحم: خلقاً آخر. / گل خالص: نطفه و در جای آرام (رحم): خون بسته: گوشت باره: استخوان: گوشت: خلق تمام (مومنون، ۲۳/۱۲ و ۱۳ و ۱۴)

۵- سوره ص ۳۸، آیه ۷۱. می خواهم بشری از گِل بیافرینم.

۶- قلمرو زبانی: مُشْتَبِه: اسم فاعل از ماده اشتباه. «آنکه در اشتباه است... در تداول جملاتی نظیر «فلان امر مشتبه شده» به صورت اسم مفعول به کار می رود در صورتی که در عربی نیامده است. (فرهنگ فارسی، مشتبه)

قلمرو ادبی: خانه آدم: استعاره از جسم و قالب انسان /

۷- قلمرو فکری: گفت اینجا اختصاصی دیگر است که اگر آنها به اشارت «کُن» آفریدم این را ...

۸- قلمرو فکری: این را تنها و تنها به دست خود و بی واسطه می سازم.

۹- قلمرو ادبی: گنج معرفت: اضافه تشبیهی. این اصطلاح از کلید واژه های درس است. / قلمرو فکری: گنج معرفت، فلسفه حیات را یا خود دارد؛ یعنی ما برای «معرفت=شناخت» امکان حیات یافته ایم.

۱۰- قلمرو زبانی: حضرت: حضور، پیشگاه، درگاه (درگاه باری تعالی).

خلیفتی^۱ می‌آفرینند. خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی^۲ حق که مرا مَیَر که من طاقت قُرب ندارم و تاب آن نیارم؛ من نهایت بُعد اختیار کردم که قربت را خطر^۳ بسیار است. جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت^۴. گفت : خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد.^۵

... عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه^۶ خاک از روی جمله زمین برگرفت بیاورد آن خاک را میان مکّه و طائف فرو کرد؛ عشق حالی دو اسبه می‌آمد.^۷

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر^۸ بمانده که آیا این چه سَر است که خاک ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبرایی، چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواند^۹ و این سَر با دیگری در میان نهاد.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سَر ملایکه^{۱۰} فرومی‌گفت : «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۱} شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها در پیش است؟ معذورید، که شما را سر و کار با عشق نبوده است.^{۱۲}

۱- قلمرو ادبی : خلیفه : جانشین. تلمیح دارد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

۲- قلمرو زبانی : ذوالجلال : صاحب بزرگی و شکوه.

۳- قلمرو زبانی و فکری : خطر : دشواری، آسیب، بیم از بین رفتن. / را : فک اضافه : خطر قربت / چون طاقت قرب ندارم بنابراین درگاه حق تعالی برای من سخت و دشوار خواهد بود و بیم ناپودی است.

۴- قلمرو فکری : جبرئیل چون ذکر سوگند شنید... : در تحلیل این نکته باید دقت کرد که ملائک مقرب خداوند به تمامی، وجودی پاک دارند و به اصطلاح ناخالصی ندارند و نمی‌توانند که داشته باشند که از عنصر و گوهر پاک ساخته و آفریده شده‌اند؛ بنابراین دروغ و هر آنچه مظهر بلیدی و ناپاکی است برای آنها نامفهوم و غیر قابل پذیرش است. با توجه به این شاخصه، چون زمین او را سوگند می‌دهد، و سوگند هم برای او مقدس تعریف شده است، پس نمی‌تواند از سوگند زمین برگردد. نکته دیگر، مقدس بودن سوگند در باور ماست که شکستن آن گناه و بزه نابخشودنی است.

۵- قلمرو ادبی : تن دادن : کنایه از تسلیم شدن، پذیرفتن.

۶- قلمرو زبانی : قبضه : آنچه را با انگشتان یا مشت گیرند؛ یک مشت از هر چیز؛ واحد طول، مشت. هر گز ۶ قبضه و هر قبضه چهار انگشت است. (فرهنگ فارسی، قبضه)

۷- قلمرو ادبی : دو اسبه : کنایه از به تاخت و با سرعت و اشتیاق بسیار. / قلمرو فکری : اشاره دارد به اینکه : چون آدم به دست حق تعالی و بی‌واسطه ساخته شد پس تعشقی در میان بود که هر لحظه بر آن می‌افزود. دو بیت پسینی که در متن مرصاد آمده، مقتر همین نکته است :

خاک آدم هنوز نابیخته بود عشق آمده بود و دل آویخته بود
این باده چو شیر خواره بودم، خوردم نی نی می و شیر با هم آمیخته بود

پس رابطه بین آدم و حق، رابطه عاشق و معشوقی است که بر پایه آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوهُمْ» نیز قابل تفسیر است.

۸- قلمرو زبانی : انگشت تعجب و دندان تحیر : هر دو ترکیب، اضافه اقترانی است. / قلمرو ادبی : انگشت در دندان ماندن : کنایه از متعجب شدن

۹- قلمرو زبانی : اعزاز : گرامی شمردن، / مذلت : خواری. / قلمرو فکری : ... به ترک او نگفت و دیگری را به جای او نخواند.

۱۰- قلمرو فکری : سَر ملایکه : باطن و قلب..

۱۱- قلمرو ادبی : تضمین : سوره ۲، آیه ۳۰. من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.

۱۲- قلمرو زبانی : سر و کار شما با عشق نبوده است؛ «را» فک اضافه. / قلمرو ادبی : کنایه با عشق آشنا نیستید.

روز کی چند صبر کنید، تا من بر این یک مشت خاک، دستکاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون^۱ ببینید. اول نقش، آن باشد که همه را سجده او باید کرد.

پس از ابر کرم^۲، باران محبت^۳، بر خاک آدم بارید و خاک را گِل کرد و به ید قدرت در گِل از گِل، دل کرد^۴ عشق، نتیجه محبت حق است.^۵

از شبنم عشق، خاک آدم گِل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد^۶

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند^۷ یک قطره فرو چکید، نامش دل شد^۸

جمله، در آن حالت متعجب وار می‌نگریستند^۹ که حضرت جلت^{۱۰} به خداوندی خویش، در آب و گِل آدم، چهل شبا روز^{۱۱} تصرف می‌کرد و در هر ذره از آن گِل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و با ملایکه می‌گفت: «شما در گِل منگرید، در دل نگرید.»^{۱۲}

گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ دلی سوخته بیرون آرم^{۱۳}

اینجا عشق، معکوس گردد، اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامش آویزد. آن،

۱- قلمرو زبانی: بوقلمون: گوناگون، رنگارنگ. در اصل «دبیای رومی که رنگ آن متغیر نماید...». قلمرو ادبی: آینه: استعاره از وجود انسان. قلمرو فکری: چند روز معدود صبر کنید من قدرت خود را در این مشت خاک به شما نشان دهم تا شما در وجود انسان جلوه‌های گوناگون و نقش‌های رنگارنگ ببینید. / قلمرو ادبی: دستکاری کردن: کنایه از نشان دادن قدرت

۲- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: کرم/ مشبه/ ابر: مشبه به.

۳- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: محبت: مشبه/ باران: مشبه به.

۴- قلمرو فکری: و به قدرتی که در گِل به کار بست، دل را ساخت. دل آدمی به ظاهر از گل است اما در حقیقت آن قدرت و آن عشق الهی است که دل را ساخته است (از شبنم عشق، خاک آدم گِل شد).

۵- قلمرو ادبی: تلمیح دارد به آیه «يُحْيِيهِمْ وَ يُجَيِّتُهُمْ» که پیش از این آوردیم. اگر عشق در وجود انسان هست، بدان جهت است که حق به بنده‌اش محبت و عشق ورزیده است.

۶- قلمرو فکری: در آفرینش انسان، خاک آدم را با عشق گل کردند، به همین دلیل غوغایی در جهان حاصل شد.

از خمستان چرخه‌ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوا نهاد

(فخرالدین عراقی)

۸- قلمرو فکری: عشق، در روح نفوذ کرد و دل، حاصل حکومت و استیلای عشق بر روح است. از بریدن رگ روح قطره‌ای چکید و نام آن دل شد. / قلمرو ادبی: سرنشتر عشق: اضافه تشبیهی/ رگ روح: اضافه استعاره‌ای، تشخیص/ مراعات نظیر: رگ، روح و دل.

۹- «در مجموعه‌های رباعیات خواجه افضل الدین کاشانی (از آن جمله مصنفات، ص ۷۶۴، رباعی ۱۲۴۳) ... به نام آمده است... (رباعی ۱۳۸۶، ۵۸۱)

۱۰- قلمرو فکری: جمله ملأ اعلی کزویی و روحانی در آن حالت ... همه موجودات عالم بالا، عرش الهی یا تعجب ...

۱۱- قلمرو زبانی: جلت: در اصل فعل ماضی است یعنی جلیل است که در فارسی به تأویل صفت می‌رود.

۱۲- قلمرو زبانی: شبا روز: شب و روز، شبانه روز.

۱۳- قلمرو فکری: جناس ناهمسان اختلافی: گِل، دل.

۱۴- قلمرو فکری: اگر من به نظر عنایت بر سنگ ینگرم، از همان سنگ، انسانی عاشق خلق می‌کنم.

چه بود که اوّل می‌گریختی و این، چیست که امروز در می‌آویزی؟^۱
آن روز گِل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.
همچنین، هر لحظه از خزاین غیب، گوهری در نهاد او تعبیه می‌کردند، تا هر چه از نغایس خزاین غیب بود، جمله در آب و گلِ آدم دفین کردند.

چون نوبت به دل رسید، گِلِ دل را از بهشت بیاوردند و به آبِ حیات ابدی بسرشتند و به آفتاب نظر^۲ پیروردند. چون کار دل به این کمال رسید، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست^۳، آلا حضرت ما، یا دلِ آدم. آن، چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت^۴ تعبیه کرده بودند و بر مُلک و ملکوت^۵ عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دلِ آدم لایق بود^۶ و به خزانه‌داری آن، جانِ آدم شایسته بود.

و از نشان^۷، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: آیا این چه نقش عجیب است که می‌نگارند؟

آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من، اسامی شما را یک به یک برشمارم^۸.

هر چند که ملایک در او نظر^۱ می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است، تا ابلیس پُر تلبیس^۱ یکبارگی گرد او طواف می‌کرد. پس چون ابلیس گردد جمله قالب آدم برآمد، هر چیزی را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی^{۱۱} یافت؛ هرچند کوشید که راهی باید تا در اندرون دل رود، هیچ راه نیافت.

ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، سهل بود، کار مشکل اینجاست: اگر ما را^{۱۲} وقتی آفتی رسد از این

۱- قلمرو فکری: همان مضمون است که در آغاز بدان پرداخته: آری، هر کس که عشق را منکرتر بود، چون عاشق شود، در عاشقی، غالی‌تر گردد. قلمرو ادبی: دست در دامن کسی آویختن: کنایه از منوسل به او/ تضاد: درآویختن و گریختن/ دل و گل: جناس/ اشتقاق: بگریزد و می‌گریختی.

۲- قلمرو ادبی: آفتاب نظر: اضافه تشبیهی.

۳- قلمرو زبانی: را: فک اضافه: هیچ خزانه لایق آن نبود.

۴- گوهر محبت و صدف امانت معرفت: اضافه تشبیهی./ تلمیح دارد به آیه ۷۲ از سوره احزاب.

۵- قلمرو ادبی: مُلک و ملکوت: اشتقاق، مجازاً تمام آفرینش.

۶- قلمرو زبانی: رای فک اضافه. دلِ آدم لایق خزانگی آن بود. قلمرو ادبی: گوهر: استعاره از عشق.

۷- قلمرو فکری: و از ایشان: منظور ملاتکه مقرب.

۸- در ادامه توضیح می‌دهد که: «چه از جمله آن جواهر که دفین نهاده است یکی علم چهلگی اسماست و «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

۹- قلمرو زبانی: در اصل: تفرس می‌کردند. تفرس: دانستن چیزی به علامت و نشان؛ به فراست دریافتن، ادراک.

۱۰- قلمرو زبانی: تلبیس: تیرنگ، بنهان کردن حقیقت.

۱۱- قلمرو ادبی: دل به کوشک تشبیه شده است.

۱۲- قلمرو زبانی: ما را: رای حرف اضافه در معنی به.

شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند داشت.» با صدهزار اندیشه، نوید از در دل^۱ بازگشت. ابلیس را^۲ چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، نجم رازی^۳ (معروف به دایه)^۴

کارگاه متن پژوهی

شکل و جایگاه همزه در زبان فارسی

کلماتی که با حرف همزه آغاز می‌شوند (چه فارسی و چه عربی و غیرعربی باشند...) با الف «ا» تنها نوشته می‌شوند، مانند: ابر، اسب، اخذ، اکید، اجر، الفت، اخوت، اردو، اداره.

کلمات مختوم به «همزه» با حرف «ه» بدون کرسی نوشته می‌شوند: به شرط آنکه حرف قبل از همزه ساکن باشند؛ مانند: شیء/سوء/جزء.

کلمات آغازین و میانی که دارای همزه هستند با گرفتن مصوت /آ/ به شکل «آ» نوشته می‌شوند. آجل، قرآن، الآن، آخر.

کلمات همزه‌دار میانی و پایانی ما قبل مفتوح با کرسی الف نوشته می‌شوند؛ مانند: تأسف، تأثر، متأثر، تأکید، رأفت، مأیوس، منشأ، ملجأ، مبدأ، خلا.

کلمات همزه‌دار ساکن ما قبل مضموم «ه» به شکل «ؤ» نوشته می‌شوند؛ مانند: مؤسس، رؤسا، سؤال، لؤلؤ، تألؤ، مؤانست، مؤثر.

جز موارد یاد شده، کلمات همزه میانی و پایانی با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ مانند: ائتلاف، جرئت، مسئله، نئون، مسئول، رثوف، متأللی، اشمئزار، مرئوس، نشئت.

کلمات زیر به دو شکل نوشته می‌شوند و هر دو شکل درست است. البته شکل اول کلمات (یعنی با کرسی ی) ترجیح داده می‌شود. «هیأت/هیئت/مسأله، مسئله/جرات، جرئت/رثوف/رؤوف/مسؤول، مسئول/». علت اینکه در الفبای فارسی، کلمات همزه‌دار غیرعربی همیشه با کرسی «ی» نوشته می‌شوند؛ آسان کردن آموزش و تعمیم دادن این ویژگی الفبای فارسی است. مانند پروتئین، نئون و

۱- قلمرو ادبی: در دل: اضافه استعاری.

۲- قلمرو زبانی: ابلیس را: به ابلیس: رای حرف اضافه.

۳- عبدالله بن محمد نجم رازی (۵۷۰-۶۵۴ ق).

۴- مؤلف این کتاب را در بحیوطة حملة مغول در سال ۶۱۸ نگاشته و در آن به بررسی مهم‌ترین مسائل عرفانی پرداخته است. تتر کتاب روان و گیراست و برخی اصطلاحات عرفانی، تفسیر، آیات و احادیث، احوال، سخنان و اشعار بزرگان در آن بیان شده است.

شعر خوانی

آفتاب حُسن

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست^۱ بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حُسن، برون آ، دمی ز ابر کان چهره مُشعشع^۲ تابانم آرزوست
گفتی ز ناز^۳، «بیش مرنجان مرا، برو» آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست
زین هم‌رها سست عناصر^۴ دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
۵ دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست^۵
گفتند یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما گفت: «آنکه یافت می‌نشود آنم»^۶ آرزوست^۶
۱۰ پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها ازوست آن آشکار صنعتِ پنهانم^۷ آرزوست
غزلیات شمس، جلال الدین محمد مولوی^۸

۱- قلمرو زبانی : که : زیرا که (حرف ربط تعلیل)/ قلمرو ادبی : تشبیه مضمری دارد : آرزوی رخ و دیداری را دارد که مانند باغ و گلستان است؛ همچنین است در مصراع دوم که آرزوی شنیدن سخن معشوق را دارد که مانند قند شیرین است. «گلستان» نماد خوشحالی و شادایی نیز هست، چنان که در این بیت حافظ می‌بینیم :

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور کلیه احزان شود روزی گلستان غم مخور.

۲- قلمرو زبانی : مُشعشع : «درخشان، تابان» سابقه مشعشع او موجب شهرت وی گردید» ضح. به این معنی از ترکی وارد فارسی شده (ن ک قزوینی بیست مقاله ج ۲ جا. ۲ : ۲۷۶) «(فرهنگ فارسی، مشعشع) و منظور چهره شمس مراد مولانا است. / قلمرو ادبی : آفتاب حُسن : تشبیه/ مراعات نظیر : آفتاب، تابان، ابر.

۳- قلمرو زبانی : از روی ناز گفتی. «ز روی ناز» قید حالت. /

قلمرو فکری : از روی ناز گفتی مرا بیش از این میازار، باز دلم می‌خواهد که آن سخن را از دهان تو بشنوم.

۴- قلمرو زبانی و فکری : سست عناصر : با «سست رگ» و «سست ریش» و «سست بنیاد» مترادف است؛ یعنی ضعیف و تنبل، زبون، بی‌حمیت، بی‌درد. هم از این رو در تقابل با آن، شیر خدا (علی علیه السلام) و رستم دستان را آورده است.

۵- قلمرو ادبی : این تلمیح نیز معروف است؛ این شیخ، همان دیوژن یا دیوجانس (Diogene) (۳۲۳-۴۰۴ ق.م) است. در بی‌اعتنایی او به مردم گفته‌اند : وقتی او را دیدند میان روز با فانوس روشن می‌گردید، سبب پرسیدند، گفت : انسان می‌جویم. «حکایات بسیار از رفتار و گفتار او نقل کرده‌اند از جمله اینکه در ترک اسباب دنیوی کار را به جایی رسانید که در حُجْم منزل کرده و تنها یک کاسه برای آب نوشیدن داشت؛ روزی جوانی را دید که با مشت از نهر آب می‌نوشید، پس کاسه را انداخت که معلوم شد در دنیا به این هم نیاز نیست...

و نیز وقتی ابناء وطنش او را تبعید کردند، کسی به طعن گفت : همشهریان، تو را از شهر راندند، گفت : نه چنین است، من آنها را در شهر گذاشتم.

و معروف است که اسکندر کبیر در حالی که بالای سر او ایستاده و میان او و خورشید حایل شده بود، گفت : از من چیزی بخواه، گفت : می‌خواهم سایه خود را از سرم کم کنی.»

۶- قلمرو زبانی : «م» در آتم نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر)

۷- قلمرو فکری : آشکار صنعتِ پنهانم : صانع جهان، آن خدایی که آثار صنع او آشکار است و خود از دیده‌ها پنهان است.

قلمرو زبانی : «م» در پنهانم نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر) / قلمرو ادبی : تلمیح به آیه ۱۰۳ سورة انعام اشاره دارد : «لا یدرک الابصار و هو یدرک الابصار» چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند.

۸- غزل ۲۴۱، کلیات شمس تبریزی. این غزل در اصل ۲۴ بیت دارد.

درس هجدهم

نمایه درس

عنوان: خوان عدل

نوع ادبی: غنایی

درون مایه: فراگیر بودن نعمت‌های الهی، ستایش عدل خداوند،
روح انسان متعالی و پاک و بالارونده است. سرخوشی حاصل از آزادی و آزادگی.

قلمرو معنایی

- ۱- پیام‌های متن
- ۲- تناسب معنایی با متن‌های
مشابه فارسی

قلمرو ادبی

- بررسی کاربرد آرایه‌های
ادبی (تشخیص، استعاره
و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- واژگان دارای اهمیت
املائی
- ۲- قید

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از آثار ادبی جهانی و پی بردن به افکار و اندیشه‌های فرامرزی (علم)
- ۲ آشنایی با بخش دوم از دوازده بخش منظوم دیوان شرقی - غربی گوته (علم)
- ۳ توانایی و تقویت مهارت خوانش درست متون ادبی (عمل)
- ۴ توانایی پیوند سنت‌ها و طرز تفکر مندرج در متون ادبیات جهان با ادبیات ایران (تفکر)
- ۵ توجه به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی آثار برجسته جهانی (اخلاق و تفکر)
- ۶ به کارگیری الگوهای اخلاقی مطرح در آثار ادبیات جهانی و پیوند آنها با الگوهای ادبیات فارسی (عمل)
- ۷ کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۸ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس اعضای گروه، روش بحث گروهی، روش پژوهش به شیوه مقایسه و روش پژوهش به شیوه مقایسه : پس از توضیح نکات مهم درس در فضای کتابخانه مدرسه کتاب‌هایی را انتخاب کنند که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند یا دبیر گرامی با خود چند کتاب ادبی ترجمه شده را به کلاس بیاورد و یا در صورت عدم دسترسی به کتابخانه مدرسه، می‌تواند جزئیات کار را به دانش‌آموزان توضیح دهد و دانش‌آموزان کار در طی هفته انجام دهند و چند اثر ترجمه شده را به صورت مقایسه‌ای گزارش کنند و ماحصل گزارش خود را به دبیر تحویل دهند تا در پوشه کار کلاسی قرار گیرد و مورد استفاده دانش‌آموزان واقع شود.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب «دیوان غربی - شرقی» از گوته، نوار صوتی خوانش متن، نمایش تئاتر «دیوان غربی شرقی» از کارگردان محسن حسینی و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی تأثیر عناصر تمثیلی اشعار حافظ در نمایشنامه فاوست اثر گوته. رضا آتشی. ۱۳۹۴. وزارت علوم و تحقیقات. پایان‌نامه. دانشگاه هنر تهران.

۲. بررسی تطبیقی آرای گوته در کتاب رنگ با اندیشه اشراقی شیخ اشراق. محسن خلیلی قیدار. ۱۳۹۵. پایان‌نامه دولتی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دانشگاه هنر تهران.
۳. تأثیر غزل حافظ در دیوان شرقی - غربی. حسن نکوروح. ۱۳۸۹. ادبیات تطبیقی. شماره ۱/۱.
۴. گوته و شرق - ترجمه و تلخیص از کتاب دیوان شرقی و غربی گوته. ترجمه ن خواجه نوری. فصل‌نامه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. دوره ۱۷، شماره ۷۶، پاییز و زمستان ۱۳۴۴، صفحه ۵۰۷-۵۰۱.
۵. مقاله‌های همایش‌های ایران. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی. ادبیات ایران، مهدی زمانیان. جلد اول.

تحلیل متن درس

خوان عدل^۱

شرق از آن خداست

غرب از آن خداست

و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز

آسوده در دستان خداست^۲

اوست که عادل مطلق است

و خوان عدل خود را بر همگان گسترده^۳

باشد که از میان اسماء صدگانه‌اش^۴

او را به همین نام بستانیم،

آمین

۱- این قطعه شعر در «دیوان شرقی گوته» با عنوان «طلسم» آمده است و شاعر در آن متأثر از سعدی و به ویژه دیباجه گلستان وی است و بسیاری از عبارات‌های آن گویی ترجمه‌ای از عبارات‌های گلستان است. / خوان عدل: اضافه تشبیهی.

۲- قلمرو ادبی: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ... (بقره: ۱۱۵) / شرق، غرب، شمال، جنوب: مجازاً همه عالم. / بتد شعر به صفات حافظ، علیم، ناظر بودن خداوند اشاره دارد. / در دستان خدا بودن: کنایه از تحت فرمان الهی بودن.

۳- قلمرو ادبی: «باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده. برده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.» / خوان عدل گسترده: کنایه از عدالت داشتن.

۴- در فرهنگ اسلامی، اسماء الحسنی ۹۹ تا است.

اگر فکر و حواسم^۱ این جهانی است،
 بهره‌ای والاتر از بهر من نیست
 روح را خاک^۲ نتواند مبدل به غبارش سازد،
 زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

هر نفسی را دو نعمت است :
 دم فرو دادن و برآمدنش؛
 آن یکی مُمد حیات است،
 این یکی مفتح ذات^۳؛
 و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است
 و تو، شکر خدا کن به هنگام رنج
 و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.^۴

بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم
 تو در کلیه و در خیمه خود باز بمان
 بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم،
 و بر فراز سرم هیچ، جز اختران نبینم.^۵

او اختران را در آسمان نهاده
 تا به بز و بحر نشانمان باشند

۱- قلمرو ادبی : فکر و حواسم : مجزاً کل وجود.

۲- قلمرو ادبی : خاک : مجازاً جسم. / بهر، بهره : جناس ناهمسان اختلافی. / قلمرو فکری : افکار مادی هیچ بهره‌ای از معنویت نخواهد برد و روح والای انسانی چون متعالی است، جسم مادی نمی‌تواند آن را بی‌ارزش سازد.

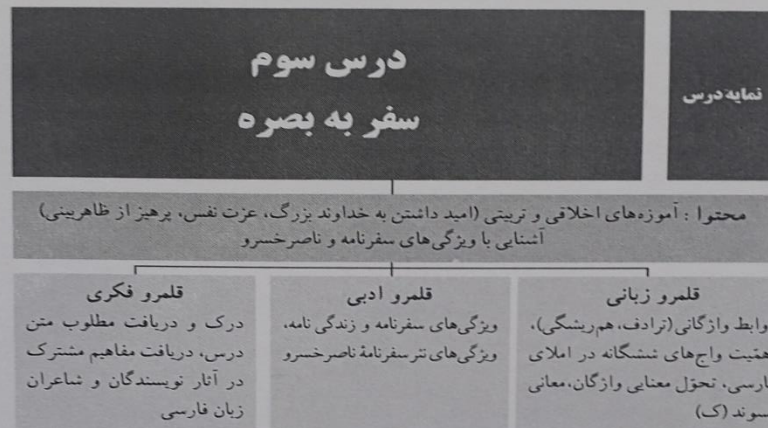
۳- برداشت از دیباجه گلستان : هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفتح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. « گلستان، دیباجه) / قلمرو زبانی : ممد : یاری‌دهنده. / مفرح : شادی‌بخش. / قلمرو ادبی : فرودادن و برآمدن : تضاد

۴- قلمرو فکری : رضا و خرسندی و تسلیم در هنگام بلایا و خوشی‌ها.

۵- قلمرو زبانی : خوش و سرمست به دوردست‌ها روم : خوش : قید. / مست : معطوف به قید. / قلمرو ادبی : پشت زین خود معتبر بمانم. مجازاً سیر و سیاحت. / هیچ اختر بر فراز سرم نبینم : اغراق.

قلمرو فکری : بند اشاره می‌کند که اعتبار و ارزش در متعالی شدن روح و اوج گرفتن است و آزادگی در سایه روح متعالی به وجود می‌آید.

سفرنامه، ادبیات سفر و زندگی



هدف‌های آموزشی

۱. آشنایی با ناصرخسرو و تروی در سفرنامه (علم)
۲. درک صحیح و خوانش تتر سفرنامه با لحن مناسب (عمل)
۳. تقویت علاقه نسبت به آموزه‌های دینی همچون فضل و رحمت خداوند (ایمان)
۴. تقویت رفتارهای مناسب به هنگام دشواری‌های زندگی (اخلاق)
۵. کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
۶. توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر)

روش‌های تدریس پیشنهادی

- بحث گروهی؛
- پرسش و پاسخ؛
- کارایی گروه و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، نسخه کاملی از کتاب، عکس، اسلایدهای مرتبط با محتوا و پیام درس، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

جستاری در متن

سفر به بصره — ناصر خسرو قبادیانی

۱ چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم.

قلمرو زبانی: باز کردن موی: تراشیدن موی.

قلمرو ادبی: تشبیه (به دیوانگان مانده بودیم)

قلمرو فکری: معنی: وقتی به بصره رسیدیم، از برهنگی و ناتوانی شبیه دیوانه‌ها شده و سه ماه بود که موی سر را تراشیده.

۲ و می‌خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هریک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما.

قلمرو زبانی: گرمابه: حمام. // لنگ: پارچه‌ای که در حمام بر کمر بندند. پلاس: نوعی گلیم، جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند.

قلمرو فکری: معنی: می‌خواستم که به حمام بروم به امید این که گرم شوم زیرا هوا سرد بود و لباس مناسبی بر تن نداشتم و من و برادرم هریک جامه حمام کهنه‌ای پوشیده بودیم و لباس پشمینه و ستبری از سرما در پشت خود بسته بودیم.

۳ گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟

قلمرو زبانی: گذارد: اجازه ورود دهد.

قلمرو فکری: معنی: به خود گفتم: اکنون چه کسی به ما اجازه ورود به حمام خواهد داد.

۴ خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم، بفروختم و از بهای آن دَرَمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دَرَمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.

قلمرو زبانی: خورجینک: خورجین کوچک، نوعی کیسه که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است، جامه‌دان. دَرَمک: چند درهم کم‌ارزش. // گرمابه‌بان: حمام. // دَمَک: چند لحظه. // شوخ: جرک، آلودگی. «ک» در «خورجینک» نشانه تصغیر به معنی کوچک است و در «دَمَک و دَرَمَک»

نشانه «تقلیل» به معنای کمی و کوتاهی و اندکی است. دَرَم، واحد پول قدیم بوده و «دَرَم سیاه» کم‌بهارترین نوع آن بوده است.

قلمرو فکری: معنی: کیسه کوچکی بود که کتاب در آن می‌گذاشتم آن را فروختم و از قیمت آن چند درهم کم‌ارزش در کاغذی گذاشتم که به حمامی بدهم به این امید که لحظه‌ای بیشتر اجازه ماندن در حمام بدهد که چرک را از بدن پاک کنیم.

۵ چون آن درمک‌ها پیش او نهادم، در ما نگرست؛ پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند». و نگذاشت که ما به گرمابه دَرَرویم.

قلمرو زبانی: دَررویم: وارد شویم. // نگذاشت: اجازه نداد. // پیش: جلو، نزد.
قلمرو فکری: معنی: وقتی آن چند درهم کم‌ارزش را جلو او گذاشتم، به ما نگاه کرد و تصوّر کرد که ما دیوانه‌ایم. گفت از اینجا بروید زیرا هم اکنون مردم از داخل حمام بیرون می‌آیند و اجازه نداد که ما وارد حمام شویم.

۶ از آنجا با خجالت بیرون آمدم و به شتاب رفتم. کودکان بر در گرمابه بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست.

قلمرو زبانی: باز شدیم: پناه بردیم. // مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ به کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند. در پی: به دنبال. // مغربی: متعلّق به کشور مغرب (مراکش).

قلمرو فکری: معنی: از آنجا خجالت‌زده بیرون آمدم و با عجله رفتم. کودکان بر در حمام بازی می‌کردند؛ فکر کردند که ما دیوانگانی هستیم. به دنبال ما افتادند و سنگ پرت می‌کردند و فریاد می‌کشیدند. ما به گوشه‌ای پناه بردیم و از کار روزگار در تعجب بودیم و کرایه‌دهنده چهارپا سی دینار رایج در کشور مغرب از ما می‌خواست.

۷ و هیچ چاره ندانستیم، جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب و هم کُرمی تمام، به بصره آمده بود.

قلمرو زبانی: اهل: شایسته. // فضل: دانش. // کُرم: بخشش، سخاوت، جوانمردی.
قلمرو فکری: معنی: هیچ چاره‌ای نداشتیم، جز آنکه وزیر حاکم اهواز که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند و مردی شایسته بود و از شعر و ادب دانشی داشت و بسیار اهل سخاوت بود، به بصره آمده بود. منظور از ملک اهواز: ظاهراً باکاليجار دیلمی (عمادالدین) است که ابوالفتح علی وزیر او بوده است. (به نقل از دکتر جعفر شعار، در گزیده سفرنامه ناصر خسرو).

۸ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی. **قلمرو زبانی** : پارسی : اهل سرزمین پارس، ایرانی. // **فضل** : دانش و معرفت. // **صحبت** : دوستی، معاشرت، رفاقت.

قلمرو فکری : معنی : من در آن اوضاع و احوال با مردی ایرانی که صاحب دانش بود، آشنا شده بودم و او با وزیر رفت و آمد و دوستی داشت.

۹ و این [مرد] پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مَرَمَتی کند.

قلمرو زبانی : وسعت : سرمایه داشتن. // **مَرَمَت** : اصلاح و رسیدگی.

قلمرو ادبی : کنایه : دست‌تنگ (فقیر).

قلمرو فکری : معنی : این مرد ایرانی هم فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت که به حال من رسیدگی کند.

۱۰ احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی».

قلمرو زبانی : برنشستن : سوار شدن.

قلمرو فکری : معنی : شرح حال مرا به وزیر گفت، وقتی وزیر شنید، مردی را با اسبی نزد من فرستاد که همان طور که هستی سوار اسب شو و به نزد من بیا.

۱۱ من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم، رُقعۀای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم». و غرض من دو چیز بود : یکی بی‌نواهی؛ دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل مرتبه‌ای است زیادت.

قلمرو زبانی : رُقعۀ : نامه. // **بدحالی** : فقر، تنگ‌دستی، بیچارگی. // **فضل** : دانش.

قلمرو فکری : معنی : من از فقر و برهنگی خجالت می‌کشیدم و مناسب ندیدم که پیش وزیر بروم، نامه‌ای نوشتم و از رفتن پوزش خواستم و گفتم بعد از این به خدمت می‌رسم و مقصود من از رفتن دو چیز بود : یکی فقر و تنگ‌دستی و نامناسب بودن وضع لباس، دوم آنکه وزیر با خواندن نامه من به مرتبه دانش من بی‌برد.

۱۲ تا چون بر رُقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.

قلمرو زبانی : اهلیت : شایستگی، لیاقت. // **قیاس کردن** : سنجیدن.

حرف «را» در «مرا اهلیت» نشانهٔ فَکِّ اضافه است ← اهلیت من.

قلمرو فکری : معنی : تا چون بر متن نامه من آگاهی یابد، بسنجد که شایستگی من در چه حد است.

۱۷ تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. درحال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سوم به مجلس وزیر شدیم.

قلمرو زبانی : درحال : فوراً، بی درنگ. // خدمت : نزد، پیشگاه. // حاضر شدن : حضور یافتن. تن جامه : لباس. // نیکو : مناسب. // درحال : فوراً، بی درنگ. // شدیم : رفتیم. قلمرو فکری : معنی : تا وقتی به نزد او حضور می یابیم، خجالت نکشم. فوراً سی دینار فرستاد که این را برای خرید لباس هزینه کنید. از آن دو دست لباس مناسب فراهم کردیم و روز سوم به مجلس وزیر رفتیم.

۱۸ مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. قلمرو زبانی : اهل : شایسته. // ادیب : دانشمند، با فرهنگ، بسیار دان. // فاضل : دانشمند، صاحب فضل.

نیکو منظر : خوش چهره، زیبارو. قلمرو فکری : معنی : وزیر را مردی شایسته، دانشمند، صاحب فضل و دانش، خوش سیما (خوش چهره)، فروتن، خوش سخن و متدین دیدم.

۱۹ ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم، و آنچه آن آعرایی کرای شتر بر ما داشت به سی دینار هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. قلمرو زبانی : بازگرفت : نگاه داشت. // کرای : کرایه. // آعرایی : عرب بیابان نشین. قلمرو فکری : معنی : ما را به نزد خویش نگاه داشت و از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم و نیز دستور داد تا سی دینار به آن عرب بیابان نشین که بابت کرایه شتر از ما طلب داشت، بدهند و مرا از رنج بدهکاری نجات داد.

۲۰ خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین قَرَج دهد، بِحَقِّ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ. قلمرو زبانی : دین : وام. // قَرَج : رهایی، گشایش. // دهد : فعل دعایی از « دَهَد ». قلمرو فکری : معنی : خدای تبارک و تعالی همه بندگان خود را از رنج بدهی و وام رهایی دهد. به حق حقیقت و اهل حق [تو را قسم می دهم].

۲۱ و چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد، چنان که در کرامت و قراغ به پارس رسیدیم. از برکات آن آزادمرد، که خدای، عَزَّ وَ جَلَّ، از آزادمردان خشنود باد. قلمرو زبانی : انعام : بخشش. // اکرام : احسان، حرمت و عزت و احترام. // قراغ : آسایش و آرامش، آسودگی.

کرامت: عزّت، احترام. // گسیل کردن: فرستادن کسی به جایی، روانه کردن. // پارس: سرزمین فارسی، ایران.

قلمرو فکری: معنی: وقتی می‌خواستیم برویم ما را با بخشش و حرمت و احترام از راه دریا فرستاد، به طوری که از برکت وجود آن آزادمرد با عزّت و احترام و آسودگی به ایران رسیدیم، که خداوند ارجمند و باشکوه از آزادمردان خشنود باشند.

۱۸ بعد از آنکه حالِ دُنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به درِ آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در، در رفتیم گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند چندان که ما در حَمّام شدیم.

قلمرو زبانی: وارد شدیم. // نگذاشتند: اجازه ورود ندادند.
قلمرو فکری: معنی: بعد از آنکه اوضاع و احوال دنیایی ما خوب شد و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به درِ آن حَمّام رفتیم که به ما اجازه ورود ندادند. وقتی از در، وارد شدیم حَمّامی و هر کسی که آنجا بود همه به احترام بلند شدند و ایستادند تا وقتی که ما وارد حَمّام شدیم.

۱۹ و دَلاک و قَیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مَسَلِخ گرمابه بود، همه بر بای خاسته بودند و نمی‌نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم.

قلمرو زبانی: دَلاک: کیسه‌کش حَمّام، مَشَت و مال دهنده. // مَسَلِخ: رخت‌کن حَمّام. // قَیم: سرپرست، در متن، به معنی کیسه‌کش حَمّام آمده است. // خدمت: تعظیم، عرض ادب، ادای احترام.
قلمرو فکری: معنی: کیسه‌کش حَمّام و مَشَت و مال دهنده وارد شدند و احترام گذاشتند و وقتی که بیرون آمدیم همه کسانی که در رخت‌کن حَمّام بودند به احترام بلند شده بودند و نمی‌نشستند تا زمانی که ما لباس پوشیدیم و از حَمّام بیرون آمدیم.

۲۰ و در آن میانه (شنیدم) حَمّامی به یاری از آن خود می‌گوید: «این جوانان آنان‌اند که فلان روز ما ایشان را در حَمّام نگذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می‌گویی، ما آنانیم که پلاس باره‌ها بر پشت بسته بودیم».

قلمرو زبانی: تازی: عرب. // زبان تازی: زبان عربی. // گذاشتن: اجازه دادن. // پلاس: جامه‌ای پشمینه و ستر که درویشان پوشند، نوعی گلیم.

قلمرو فکری: معنی: در آن میان، شنیدم حَمّامی به همکار خود می‌گوید: این جوانان آنهایی هستند که فلان روز، ما به آنها اجازه ندادیم وارد حَمّام شوند. من به زبان عربی گفتم که درست می‌گویی، ما همان کسانی هستیم که از شدّت سرما لباس پشمینه کهنه‌ای بر پشت خود بسته بودیم.

آن مرد خَجَل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدّت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به تَیّدتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار — جَلّ جَلّالُه و عَمّ تَوّالُه — ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

قلمرو زبانی : شدّت : سختی. // جَلّ جَلّالُه و عَمّ تَوّالُه : بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او. // فضل : بخشش، لطف، عنایت، رحمت.

قلمرو فکری : معنی : آن مرد خجالت کشید و بسیار عذرخواهی کرد و این هر دو حال (سختی و آسایش) در مدّت بیست روز اتفاق افتاد و این گفتار را به آن جهت نوشتم تا مردم بدانند. در برابر سختی‌های روزگار نباید گریه و زاری کرد و از بخشش و رحمت خداوند که — شکوه او بزرگ است و لطف او فراگیر — نباید ناامید شد زیرا او بلندمرتبه و مهربان است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ الف) فضل : دانش ← مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب. / مردی پارسی که هم از اهل فضل بود.
- ب) فضل : لطف، عنایت، بخشش، رحمت ← از فضل و رحمت کردگار نباید ناامید شد.

۲

واژه	مترادف	هم خانواده
کَرَم	سخاوت، بخشش، جوانمردی	کریم، کرامت، تکریم، اکرام، مُکَرَّم
إِنْعَام	دَهِش، عطا و بخشش، نعمت دادن	مُنْعِم، تَعِیم، نِعْمَت، نَنْعَم
فَرَاغ	آسایش، آسودگی، فراغت	فراغت، فارغ

۳

ع، ع	ط، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
عاجزی، أعرابی أحوال، رقعه.	نازی، تصوّر، اطّلاع، شدّت، متواضع.	بصره، برهنگی، اهلیت.	گذارده، رمضان، قرض، فضل، نیکو منظر، فاضل.	پلاس، مسلخ، فصل، وسعت، پارس.	فراغ، قیم، غرض، مغربی، قیاس.

- ۱ بازگرفت : نگاه داشت. / شدیم : رفتیم، وارد شدیم. / باز کنیم : پاک کنیم، دور سازیم.
- واژه‌های زبان در طول زمان دچار تغییر و تحوّل می‌شوند. گاه این تغییر در تلفّظ آنهاست؛ مثلاً امروزه می‌گوییم «خانه» اما در گذشته، این واژه «خانه» تلفّظ می‌شد. گاهی نیز این دگرگونی در معنای کلمات اتفاق می‌افتد، مثلاً «نوازنده» امروزه به معنای کسی است که یکی از سازهای موسیقی را می‌نوازد، اما در شعر «جامی» معنای دیگری دارد :

کای فرازنده این چرخ بلند وی نوازنده دل‌های نزنند

۵ نشانه یا پسوند «ـک» در اینجا به معنای «تصغیر، یا خُردی، کمی و کوچکی» است. نمونه‌های دیگر: دَمَک، دِرَمَک.
توجه: پسوند «ـک» در واژه‌های «دَمَک، دِرَمَک» نیز به معنای «تقلیل» (کمی و اندکی) است و «کاف تصغیر» نامیده می‌شود.

قلمرو ادبی

۱ از برهنگی و عاجزی به دیوانگان ماننده بودیم.
(ما): مشبّه، (دیوانگان) مشبّه به، (برهنگی و عاجزی) وجه شبه، (ماننده) ادات.
۲ الف) کوتاهی جملات: پنداشتند که ما دیوانگانیم، دربی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند.

ب) جابه جایی ارکان جمله (آمدن متمم بعد از فعل):
فضل داشت از شعر و ادب / در کرامت به بارس رسیدیم، از برکات آن آزادمرد.
ج) مُصَغَّر آوردن کلمات یا کاربرد کلماتی نظیر: خورچینک، درمک، دمک:
خورچینکی بفروختم و از بهای آن دِرَمَکی در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا ما را دَمَکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد.

قلمرو فکری

۱ به دو دلیل:
■ فقر و بی‌نوایی؛
■ چون گمان کرد اگر وزیر او را با آن سیمای آشفته ببیند، وی را فردی گدا می‌انگارد، در حالی که اگر نامه او را ببیند و بخواند به فضل و علم او بی‌خواهد برد.
۲ دست‌تنگ بود و توش و توان مالی مناسبی نداشت که اوضاع مرا بهبود بخشد.
■ هنگامی که نوشته و نامه مرا ببیند، شایستگی مرا به قیاس با دیگران درمی‌یابد.
۳ با آن قسمت که به‌خاطر ظاهر نامناسب، آنها را به گرمابه راه ندادند و با گذشت اندک زمانی چون ظاهرشان آراسته شد با احترام با آنان رفتار کردند.
۴ این‌گونه که در برابر سختی‌هایی که در زندگی برای ما پیش می‌آید، مقاومت کنیم و ناله سرنده‌یم و امیدوار باشیم به اینکه خداوند با فضل و رحمت خود مشکلات را برطرف خواهد کرد.
البته پاسخ پرسش پایانی، با توجه به درک و دریافت خواننده از متن، می‌تواند متفاوت باشد.

درس چهارم

درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

این درس، ایستگاه اندیشیدن و درنگ کردن و آفریدن است. میدان فراخی است تا هر دانش‌آموز با نظارت و هدایت معلم، آن پاره نادیده و احتمالاً از قلم افتاده نمودهای فرهنگی و جلوه‌های آداب و رسوم و سنت‌های بومی - منطقه‌ای خود را پدیدار کند و یا به بازشناسی و معرفی چهره‌های فکر و فرهنگ و ادب دیار خویش بپردازد؛ بنابراین درس آزاد، مجالی است تا دانش‌آموز و معلم به یاری هم، به فراخور ذوق و علاقه، دلبستگی‌های فرهنگ بومی و نیازها و بایسته‌هایی را که در دیگر درس‌ها به چشم نیامده‌اند یا نیاز به دگرباره و دقیق‌تر و عمیق‌تر دیدن دارند، بازگو نمایند.

به بیان دیگر درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم در تألیف کتاب مشارکت داشته باشند و هر یک خود را در شکل‌گیری کتاب سهیم ببینند و کتاب را از آن خود بدانند؛ به گونه‌ای که دانش‌آموزان پس از تألیف درس آزاد می‌توانند نام خود را در ردیف نام پدیدآورندگان کتاب ثبت کنند.

اهداف درس آزاد را می‌توان بدین گونه برشمرد

- ۱ تشخیص کاستی‌های احتمالی کتاب و اقدام به تولید محتوای مناسب.
- ۲ پرورش توانایی تولید ماده درسی در دانش‌آموزان با نظارت و هدایت دبیران.
- ۳ پاسخ به نیازهای دبیران، دانش‌آموزان و اولیا.
- ۴ بهره‌گیری از مشارکت همکاران در تألیف کتاب.
- ۵ بهره‌گیری از تعامل دانش‌آموز و خانواده در سازمندی و تألیف کتاب.
- ۶ آشنایی با برخی از نمودهای فرهنگی و جلوه‌های آداب و رسوم و سنت‌های بومی یا منطقه‌ای.
- ۷ شناخت بیشتر شخصیت‌های علمی و فرهنگی محل زندگی.
- ۸ توجه عمیق‌تر به لهجه، گویش و نشانه‌های زبان محلی.
- ۹ پرورش توانایی نویسندگی و بهره‌گیری از تفکر و نقد و تحلیل.
- ۱۰ ایجاد علاقه نسبت به فرهنگ محلی و فولکلور و آثار ادبی و زبانی منطقه‌ای.

درس پنجم کلاس نقاشی

نمایه درس

محتوا : آشنایی بیشتر با سهراب سپهری و توانایی‌های او، شناخت بیشتر نثر توصیفی در حوزه هنر نقاشی

قلمرو فکری

مقایسه درس نقاشی با دیگر درس‌ها، درک معنی و مفهوم جمله‌های متن درس.

قلمرو ادبی

ویژگی‌های نثر سهراب سپهری، کنایه‌ها در متن درس.

قلمرو زبانی

معادل‌های واژگانی، املاي واژگان، فعل‌های اسنادی، حرف عطف و حرف ربط «و».

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با سهراب سپهری، شاعر و هنرمند معاصر (علم)
- ۲ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۳ تقویت علاقه نسبت به منش هنرمندان و اندیشه آنها (اخلاق)
- ۴ تقویت رفتارهای فکورانه به هنگام رویارویی با دشواری‌های زندگی (اخلاق)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر)

روش‌های تدریس پیشنهادی

- روش کارایی گروه
- روش پرسش و پاسخ
- روش بارش فکری و...

روش‌های تولید درس آزاد

برای نوشتن و تولید درس آزاد یکی از روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود :

۱. هر دانش‌آموزی به صورت مستقل و فردی برای تولید درس آزاد اقدام نماید.
۲. دانش‌آموزان به صورت گروهی و با مشارکت تمام افراد گروه (تقسیم‌بندی دانش‌آموزان کلاس به چند گروه) برای تولید درس آزاد اقدام نمایند.
۳. تولید درس در کلاس (مجموعه نظرهای کلاس با راهنمایی و رهبری معلم کلاس).

توجه : طرح موضوعاتی مناسب با عنوان و محتوای فصل در حوزه فرهنگ، زبان و آداب محلی، نیازهای ویژه دانش‌آموزان و ناگفته‌های کتاب، در این قسمت پیشنهاد می‌شود.

قلمرو ادبی

۱ معلم مرغان گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد. خرگوش را چابک می بست، سنگ را روان گرتنه می ریخت.

۲ کوتاهی جمله ها، وصف های زیبا، خوش آهنگی کلام.

۳ چشم به راه بودن (کنایه از: منتظر بودن، انتظار کشیدن).

دم گرفتن (کنایه: هم صدا شدن)، راه دست کسی نبودن (کنایه از: مهارت نداشتن)، و...

قلمرو فکری

۱ دلخواه و روان بود، خشکی نداشت (صمیمیت داشت)، خنده در آن روا بود.

۲ الف) جانشین شایسته نیاکان هنرمند خود بود.

ب) کشیدن اسب از نیمرخ، تصویر کامل و تناسب اندام حیوان را بهتر نشان می دهد.

آگاهی های فرامتنی

اتاق آبی» عنوان آخرین نوشته سهراب سبهری، شاعر نوپرداز و نقاش ایرانی است که در ۱۳۶۹ منتشر شد. این کتاب که در واپسین سال های زندگی سبهری نوشته شده و پس از مرگ وی به چاپ رسیده است، «اتاق آبی»، یگانه بخشی است که تاریخ نگارش آن (۵ آبان ۱۳۵۵) مشخص است و آن توصیف اتاقی است در انتهای باغ خانه ای که سبهری، ضمن توصیف دقیق، آن را مکانی نمادین و نمونه کوچک کیهان می داند و از درک چنین شباهت هایی لذت می برد.

غالب عناصر نمادینی که در این نوشته به کار رفته، در آثار شعری نویسنده نیز جایگاه ویژه ای دارد؛ از جمله استفاده از رنگ هایی چون آبی و زرد و سفید و شرح معنای تمثیلی آنها، حضور مار، جانور اساطیری گوناگون و...

در بخشی از این نوشته، معماری اتاق آبی این گونه وصف می شود: «کف آن مربع شکل و طاق ضربی آن مدور بوده» که یادآور «خانه تقویم» می گردد. در نظر نویسنده، مربع نماد زمین و دایره نماد آسمان است و بدین سان، اتاق آبی فضایی مقدس است.

در بخش دوم کتاب (معلم نقاشی ما)، نارسایی ها و کاستی های نظام آموزشی بیان می شود. سبهری در اینجا با مرور خاطرات دوران مدرسه، کلاس درس و معلم و کتاب های درسی را با زبانی ساده و طنز گونه نقد می کند. کلاس درس فضایی سرد و خشک و با طبیعت بیرون بیگانه بود. چنین فضای سرد و بی روحی،

درس دهم

نمایه درس

عنوان: رباعی‌های امروز

نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی
درونمایه: بیان شجاعت، حقیقت‌جویی، از خودگذشتگی، جوانمردی،
آزادی‌طلبی و دفاع از وطن

قلمرو معنایی

- ۱- درک مفاهیم و معانی
بیت‌ها
- ۲- دریافت پیام‌های متن

قلمرو ادبی

- ۱- آموزش رباعی
- ۲- بررسی کاربرد آرایه‌ها
(تشبیه، استعاره، تشخیص
کنایه و ...)

قلمرو زبانی

- تمرین ساختمان واژه و
رابط‌های معنایی واژه

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با قالب رباعی برای سرودن مضامین اجتماعی و انقلابی (علم)
- ۲ آشنایی بیشتر با ادب پایداری (علم)
- ۳ تقویت روحیه شجاعت و از خودگذشتگی در نوجوانان (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل محتوا و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۶ توانایی تشخیص قالب رباعی از دیگر قالب‌های شعری (عمل)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های پژوهش یا روش تدریس واحد کار، تدریس کارایی گروه، پرسش و پاسخ و... روش پژوهش : دبیر گرامی بعد از معرفی مراحل روش پژوهش (تعیین موضوع، هدف، ارائه طرح، نحوه اجرا) چند موضوع در باره رباعی و سرایندگان آن پیشنهاد می‌کند تا به دلخواه دانش‌آموزان یکی از آنها را انتخاب کنند. بعد از انتخاب موضوع، دانش‌آموزانی که موضوع مشترک برگزیدند، یک گروه پژوهشی را تشکیل دهند و با تقسیم مطالب مربوط به آن موضوع (مثلاً دانش‌آموزی نام سرایندگان رباعی معاصر را همراه با برخی اشعارشان جمع‌آوری می‌کند. دانش‌آموز دیگر همان گروه از نظر محتوایی کار می‌کند و دیگری نیز به صورت تطبیقی با یک اثر دیگر و...) کار پژوهشی خود را تکمیل و برای ارائه به کلاس آماده می‌کنند.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب رباعیات (سرایندگان رباعیات متن درس)، نوار صوتی خوانش متن، نرم‌افزارهای آموزشی مناسب با درس و....

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی نمادها در اشعار سلمان هراتی. لیدا نیک آیین. پاییز ۱۳۹۴. نشریه زیبایی شناسی ادبی. دوره ۵. شماره ۲۵. صص ۱۴۲-۱۲۳.
- ۲ چشم انداز شعر معاصر ایران، سید مهدی زرقانی. ۱۳۸۴. چاپ دوم. تهران : نشر ثالث.
- ۳ تحول موضوع و معنا در شعر معاصر. محمد ناصر. ۱۳۸۲. تهران : نشر میانه.

۴ عاشورا در آینه شعر معاصر : بررسی و تحلیل شعرهای عاشورایی. نرگس انصاری. ۱۳۹۰. تهران
مجتمع فرهنگی عاشورا.

تحلیل متن درس

رباعی‌های امروز

چون سیل ز بیج و تاب صحرا می‌رفت بی‌تاب نظیر جوشش چشمه دور	همراه سحر به فتح فردا می‌رفت این رود به جست‌وجوی دریا می‌رفت ^۱ سلمان هراتی
رازی که خطرکنندگان ^۲ می‌داند با بال شکسته پرگشودن هنر است	در بازی خون ^۳ ، پرندگان می‌دانند این را همه پرندگان می‌دانند! ^۴ مصطفی علیپور
ای، کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش جز تو که فرات، رشحه‌ای از یم توس	وز تشنگی ات فرات در جوش و خروش ^۵ دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش ^۶ محمدعلی مجاهدی (پروانه)

۱- قلمرو زبانی : می‌رفت : فعل ماضی استمراری/ چون : مثل، حرف اضافه / بی‌تاب : قید پیشونددار، مشترک با صفت/ نظیر : حرف اضافه/ بیج و تاب، جست‌وجو : از نظر ساختمان وندی- مرکب. / قلمرو ادبی : سیل، چشمه، رود، دریا : مراعات نظیر / این رود : استعاره از شهید و مبارز/ جو سیل : تشبیه. / نظیر جوشش : تشبیه/ همراه سحر : اضافه استعاری و تشخیص/ واج آرایی : صامت «ف و ث»/ به فتح فردا رفتن : کنایه از پیروزی. / دریا : استعاره از وحدت الهی، وجود ازل، شهادت. / قلمرو فکری : مبارز مانند سیل، عاشقانه از میدان نبرد می‌گذشت تا همراه سپیده، ظلمت را بشکافد و به صبح پیروزی برسد. و مانند چشمه بر موج به پیش می‌رفت تا به دریا برسد؛ یعنی می‌رفت تا به خدا برسد.

۲- قلمرو زبانی : خطرکنندگان : آنها که از جان و مال خود می‌گذرند.
۳- قلمرو زبانی : بازی خون : جنگ، که در آن احتمال از دست دادن جان است. قلمرو فکری : درگذشتن از جان، رازی است که به این راز تنها کسانی پی می‌برند، که در جنگ برنده باشند؛ یعنی یا بر دشمن بیرونی پیروز می‌شوند و یا بر دشمن درونی (نفس خود) غالب می‌آیند و شهید راه وطن می‌شوند.

۴- قلمرو ادبی : با بال شکسته پرگشودن هنر است : متناقض نما/ واج آرایی : «گ، د، ن»/ بال، پرندگان و بال گشودن : مراعات نظیر/ پرندگان : استعاره و مجاز/ می‌تواند نماد آزادگان باشد. / با خون بازی کردن : کنایه از جان فشانی و شهادت. / بازی و رازی/ پرندگان، پرندگان : جناس ناهمسان اختلافی/ بال شکسته : کنایه از معلول. / قلمرو فکری : با وجود معلولیت جسمی باز می‌جنگد و عاشق شهادت است. دو بیت به آرمان خواهی و شهادت طلبی اشاره دارد و اینکه مبارزان عاشق شهادت بودند و تا پای جان استقامت کردند.

۵- قلمرو زبانی : فعل است به قرینه معنوی در هردو مصراع بیت اول حذف شده است. / کشد : مضارع التزامی، بکشد. / قلمرو ادبی : داغ و ماتمت : مراعات نظیر/ ای کعبه : تشخیص و استعاره/ واج آرایی : صامت «ش» و «د»/ هردو مصراع حسن تعلیل دارند. کعبه به دلیل ماتمت تو نیلی پوش است. / نیلی پوش ابهام : ۱- رود نیل ۲- رنگ نیلی/ مصرع دوم بیت دوم : تلمیح/ قلمرو فکری : ای کسی که کعبه در سوگ عروج عاشقانه تو در ماتمت است و سیاه پوش شده است. (اشاره به جان فشانی حضرت عباس)

۶- قلمرو زبانی : یم : دریا/ رشحه : قطره، چکه ج. رشحات/ قلمرو ادبی : یم : استعاره از معرفت و جوانمردی.

از جنبه نفس، رسته بودند آنها
پرواز شدند و پر گشودند به عرش
بت‌ها همه را شکسته بودند آنها^۱
هرچند که دست بسته بودند آنها^۲
مصطفی محدثی خراسانی

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه یکم : رباعی

یکی از قالب‌های شعر فارسی به معنی چهارتایی یا چهارگانی است که در فارسی به آن ترانه نیز می‌گویند. این قالب، یک قالب شعر ایرانی است، که در زبان‌های دیگری، مانند عربی و ترکی و اردو نیز مورد استفاده قرار گرفته است. وزن آن هم وزن عبارت «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» است. اما عروض‌دانان ایرانی و خارجی، برای رباعی دو یا یک وزن اصلی قائل‌اند. عروض‌دانان قدیم، وزن رباعی را در دو شجره‌اخر و اخرم قرار داده‌اند که از آن ۲۴ وزن منشعب می‌شود. دکتر شمیسا، برای رباعی یک وزن برشمرده و معتقد است از آن یازده وزن فرعی به دست می‌آید.

رباعی، ساخت‌مندترین قالب شعر فارسی است و از منظر ارتباط مضمونی و ساختی و هم از دید کوتاهی و ایجاز به «هایکو» شبیه است. پیام اصلی شاعر در این قالب نیز معمولاً در مصراع آخر نهفته است. گویی مصراع‌های اول تا سوم در حکم مقدمه سخن شاعرند. درونمایه آن بیشتر عشق، عرفان و فلسفه است. در مورد منشأ رباعی، در کتاب‌های تاریخی دو روایت متفاوت درج شده است. روایت اول، رودکی را واضع این نوع شعر می‌دانند و گویند که وزن آن را از ترانه‌ای که کودکان به هنگام بازی می‌خواندند، اقتباس کرده است. در روایت دوم، یعقوب لیث را واضع رباعی می‌دانند و شعرای دربار او این وزن را اختراع کرده‌اند. رباعی متشکل از دو بیت (چهار مصراع) است. رعایت قافیه در مصراع‌های نخست، دوم و چهارم الزامی و در مصراع سوم اختیاری است. شعرای اولیه، به گفتن رباعیات چهار قافیه‌ای گرایش داشتند، اما به تدریج و از اوایل قرن ششم هجری، شکل سه مصراع‌ی قافیه در رباعی رایج شد. معروف‌ترین رباعی‌سرا در تاریخ ادب فارسی حکیم عمر خیام نیشابوری است که مجموعه اشعار وی به رباعیات خیام مشهور می‌باشند. رباعیات عطار، مولوی، اوحدالدین کرمانی و باباافضل کاشی نیز شهرت دارند. در دوران معاصر، نیما یوشیج به سرودن رباعی اشتیاق تمام از خود نشان داد و بیش از ۱۸۰۰ رباعی دارند.

۱- قلمرو زبانی : جنبه : دایره / رسته : رها شده /عرش : آسمان / نفس : دلپستگی، تعلق / رسته بودند و شکسته بودند : فعل ماضی بعید/ همه : صفت مبهم /هرچند که : حرف وابسته مرکب/بت‌ها همه را : همی‌بت‌ها : فک اضافه/ قلمرو ادبی : پر ، پرواز ، عرش : مراعات نظیر/ جنبه نفس : اضافه تشبیهی/ از جنبه نفس رستن :کنایه از ترک تعلقات/بت‌ها : استعاره/پر گشودن : کنایه از ترک تعلقات/دست بسته : کنایه از نیازمند، فقیر/ رسته و بسته : جناس دارد./ دست بسته پر کشیدن : تناقض.

۲- دست بسته بودن آنها اشاره دارد به شهادت اسرا و به ویژه آن غواصان دریادل که همگی پس از آنکه عملیاتشان لو رفت و پس از اسیر شدن در گور دسته جمعی دفن شدند.

از او به جای مانده است. بعد از نیما، سایر شاعران نوپرداز همچون سیاوش کسرای و منصور اوجی به این قالب توجه ویژه داشتند. در دوران انقلاب، رباعی احیای مجدد یافت و شاعرانی چون سید حسن حسینی و قیصر امین‌پور در احیاء آن نقش داشتند.

اوزان رباعی: برابر عروض علمی، اساس وزن رباعی بر «مستفعل مستفعل مستفعل فع» نهاده شده است که با استفاده از دو قانون اختیارات وزنی شاعری، به ۱۲ وزن تبدیل می‌شود:

ابدال = که از مستفعل (U U _ _)، مفعولن (_ _ _ _) حاصل می‌شود.

قلب = که از مستفعل (U U _ _)، فاعلات (U _ U _) به دست می‌آید.

مفعولن را می‌توان در هر سه رکن به کار برد. اما فاعلات فقط در رکن دوم می‌تواند به کار رود. به این ترتیب در ۱۲ وزن می‌توان رباعی سرود؛ که چنین‌اند:

۱. مستفعل مستفعل مستفعل فع: U U _ _ / U U _ _ / U U _ _ / _ _ _ _ تقدیر که بر کشتنت آزرَم نداشت
۲. مفعولن مستفعل مستفعل فع: _ _ _ _ / U U _ _ / U U _ _ / _ _ _ _ خاقانی را طعنه زنی چون دم تیغ
۳. مستفعل مفعولن مستفعل فع: _ _ _ _ / U U _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ خرسند همی بودم در دام تو من
۴. مستفعل مستفعل مفعولن فع: U U _ _ / U U _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ امروز تو را دسترس فردا نیست
۵. مفعولن مفعولن مستفعل فع: _ _ _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ با یارم میگفتم در خشم مرو
۶. مستفعل مفعولن مفعولن فع: _ _ _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ گفتم که سرانجامت معلوم شد
۷. مفعولن مستفعل مفعولن فع: _ _ _ _ / U U _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ تا بتوانی خدمت رندان می‌کن
۸. مفعولن مفعولن مفعولن فع: _ _ _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ گفتا دارم گفتم کو؟ گفت اینک
۹. مستفعل فاعلات مستفعل فع: U U _ _ / U _ U _ / U U _ _ / _ _ _ _ هنگام سپیده دم خروس سحری
۱۰. مفعولن فاعلات مستفعل فع: _ _ _ _ / U _ U _ / U U _ _ / _ _ _ _ عمرت تا کی به خود پرستی گذرد
۱۱. مستفعل فاعلات مفعولن فع: U U _ _ / U _ U _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ راز از همه تا کسان نهان باید داشت
۱۲. مفعولن فاعلات مفعولن فع: _ _ _ _ / U _ U _ / _ _ _ _ / _ _ _ _ تا با من از دلت سخن می‌گویی

از این گونه‌های دوازده گانه رباعی، همه کاربرد یکسانی ندارند؛ اوزان ۲-۳-۶-۷ کم کاربردترین هستند و اوزان ۵-۸ عملاً کاربردی ندارند و اوزان ۱-۴-۹-۱۱-۱۰-۱۲ به ترتیب پر کاربردترین اوزان رباعی هستند. (ن. ک. وزن و قافیه شعر فارسی، تقی وحیدیان کامیار، ص ۵۳-۵۴)

آموزه دوم: حسن تعلیل

حسن تعلیل در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است. در اصطلاح ادبی، حسن تعلیل صنعتی است که در آن شاعر دلیلی ادعایی برای پدیده‌ها می‌آفریند یا بین دو پدیده رابطه علت و معلول تخیلی ایجاد می‌کند. در شعر فارسی این صناعت از آغاز، ظهور و نمود داشته است. حسن تعلیل به گفته استاد شمیسا، «از مباحث مهم ادبیات است و یکی از مختصات سبک ادبی، تعلیل ادبی است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱) حسن تعلیل در

شعر فارسی جایگاه رفیعی دارد؛ به نحوی که می‌توان این صناعت را از صناعات محبوب شاعران کهن فارسی به شمار آورد. شمیسا درخصوص این آرایه می‌گوید: «مقدمتاً باید دانست که اگر تعلیل در اثری لطیف نباشد یا جنبه علمی داشته باشد، نمی‌توان آن را ادبی دانست. پس تعلیل در ادبیات اسلوب خاصی دارد و باید جنبه اقناعی و استحسانی داشته باشد نه برهانی و علمی و مبتنی بر تشبیه مبتنی بر کذب است. تعلیل بر دو نوع است:

الف) علتی که ذکر می‌شود، واقعی و حقیقی است، اما در ربط آن به معلول، ظرافت و لطافتی است و این به وسیله تشبیه (مضمّر و تمثیل) صورت می‌گیرد.

ب) علت ادعایی: علتی که برای معلول ذکر می‌شود، حقیقت ندارد، بلکه شاعر بر اثر تشبیهی که در ذهن او صورت گرفته است چنین ادعایی می‌کند و این از نوع قبلی هنری‌تر است. گاهی علت ادعایی امر غیرممکن را ممکن جلوه می‌دهد (با تشبیه و تشخیص) گاهی برای اموری که عرفاً احتیاج به توجیه و تعلیل ندارد، توجیه و تعلیلی تخیل می‌کنند.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۶۹) به مثال‌های زیر توجه کنید:

*کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
(حافظ)

شاعر علت سر به زیر بودن گل بنفشه را به وجود آمدن گل می‌داند.

*باران همه بر جای عرق می‌چکد از ایر
پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد
(حافظ)

شاعر علت باریدن باران را عرقی می‌داند که ایر در برابر لطافت روی یار می‌ریزد.

*ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمه خورشید درخشان نشود
(حافظ)

شاعر علت طبیعی بالا رفتن ذرات معلق در فضا را از بلند همتی ذره می‌داند.

*من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
*چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
(رودکی)

شاعر علت رنگ کردن موی خود را در هنگام پیری چنین ذکر می‌کند: چون در هنگام مصیبت، مردم لباس سیاه می‌پوشند، من هم از مصیبت پیری موی خود را سیاه می‌کنم.

گر شاهدان نه دینی و دین می‌برند و عقل
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند؟
(سعدی)

شاعر علت گوشه‌نشینی زاهدان را در امان بودنشان از دست شاهدان می‌داند که دنیا و دین و عقل را غارت می‌کنند.

*بید درخت عزیزی است اما همواره برخورد می‌لرزد. در شهرها و آبادی‌ها نیز بیمناک است، که هول کویر در مغز استخوانش خانه کرده است. (شریعتی)
نویسنده علت لرزش درخت بید را ترس از بودن در کویر ذکر کرده است.

گنج حکمت

به یاد ۲۲ بهمن

آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می‌زد^۱ و رنگین کمائی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره^۲ را از هم باز می‌کرد. خورشید در جشتی بی غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی^۳ را گل می‌کشید^۴.

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه‌های بلند و برف‌گیر فرود آمد و در محوطه آفتابی انقلاب ابدی شد و ما در سایه خورشیدی‌ترین مرد قرن^۵ به بارِ عامِ رحمت الهی^۶ راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه‌هایی از تقدیر درخشان این نهضت به ملت ما لبخند زد. حلول این صبح روشن را بزرگ می‌داریم و یاد ایثارگران سهمیم در این حماسه سترگ را — تا همیشه — در خاطره خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

سید ضیاءالدین شفیعی

تحلیل متن

متن، تثری ادبی است. تشبیهات دل نشین و لطیفی دارد و به تبع آن تصاویر دل نشینی ساخته است. تصویرهایی از این دست که از فجر انقلاب اسلامی ارائه شده، بسیار ماناترند و گذشته از اینکه این گونه تثرهای ادبی، مضامین مربوط به انقلاب اسلامی را مطبوع‌تر ارائه می‌کنند، در پرورش نیروی تخیل دانش‌آموزان نیز سهم به‌سزایی دارند.

۱- قلمرو ادبی: هفت دست گرم و پنهانی: استعاره از هفت سیاره. / دف زدن آسمان هم، تشخیص.

۲- قلمرو ادبی: کلاف ابرهای تیره: تشبیه ابر به کلاف، تشبیه لطیفی است.

۳- قلمرو فکری: منظور از جمهوری در نظام ما، جمهوری اسلامی است.

۴- قلمرو زبانی: گل: هلهله شادی. گل زدن یا گل کشیدن در اصطلاح مردمان غرب و جنوب ایران یعنی هلهله کردن زنان. صدایی که با حرکت تند زبان ایجاد می‌شود و هم‌زمان فاصله میان دو انگشت شست و سیاه بین دهان و بینی قرار می‌گیرد.

۵- قلمرو فکری: خورشیدی‌ترین مرد قرن: منظور امام خمینی (علیه السلام) است.

۶- قلمرو زبانی: بار عام: اجازه و رخصت عمومی. / قلمرو فکری: بار عام رحمت الهی راه یافتیم: رحمت الهی نصیب همه مردم ایران شد. توضیح اینکه رحمت خداوند، جنبه عمومی دارد و همه هستی را شامل می‌شود.

درس یازدهم

نمایه درس

عنوان: سپیده می آید

نوع ادبی: انقلاب اسلامی

درون مایه: جنگ، ایمان به خداوند، دفاع مقدس، شهادت طلبی، حفظ میهن
قالب: غزل

قلمرو معنایی

- ۱- مفهوم ابیات
- ۲- مقایسه معنایی اشعار شاعران
- ۳- دریافت مفهوم کنایی

قلمرو ادبی

بررسی آرایه های ادبی
(استعاره، مجاز، تشبیه و ...)

قلمرو زبانی

- صفت های بیانی
- ۱- ساده
 - ۲- فاعلی
 - ۳- مفعولی
 - ۴- لیاقت
 - ۵- نسبی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات انقلاب اسلامی و برخی از شاعران انقلاب، مانند نصرالله مردانی (علم)
- ۲ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳ تقویت رفتارهای دلیرانه و شهادت طلبانه در برابر ظلم و تجاوز دشمن (اخلاق)
- ۴ نگرش مثبت به ارزش‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی (ایمان)
- ۵ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی (صفات بیانی)، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس کارایی گروه، بحث گروهی، پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب‌درسی، نمونه اشعار نصرالله مردانی، عکس، نمایش فیلم‌های مطرح دفاع مقدس، اسلایدها و تصویرهایی مرتبط با نصرالله مردانی و آثار او و

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی تطبیقی و سبک شناسانه جلوه‌های پایداری در شعر نزار قبانی و نصرالله مردانی. محمد جعفر اصغری. کاوش نامه ادبیات تطبیقی سال ششم زمستان ۱۳۹۵. شماره ۲۴.
- ۲ بررسی حس آمیزی در اشعار نصرالله مردانی. علیرضا محمودی؛ فاطمه راشکی. زبان و ادب فارسی (دانشگاه تبریز) سال ۶۹. بهار و تابستان ۱۳۹۵. شماره ۲۳۳.
- ۳ بررسی موسیقی و صورخیال در شعر جنگ نصرالله مردانی. حسن صدقی. سال پنجم پاییز و زمستان ۱۳۹۲. شماره ۹.
- ۴ جریان‌شناسی شعر انقلاب اسلامی. سعید علایی. ۱۳۷۸. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵ سمند صاعقه. نصرالله مردانی. ۱۳۷۴. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۶ یادنامه نصرالله مردانی. (آن پار دلنواز). ۱۳۷۸. تهران: سوره مهر.

تحلیل متن درس

سپیده می‌آید

صدای سَم سمند سپیده می‌آید	یلی که سینۀ ظلمت دریده می‌آید ^۱
گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش	کسی که دوش به دوش سپیده می‌آید ^۲
طلوع برکۀ خورشید تابناک دل است	ستاره‌ای که ز آفاق دیده می‌آید ^۳
بهار آمده با کاروان لاله به باغ	به دشت زاله، گل نو دمیده می‌آید ^۴
به سوی قلۀ بی‌انتهای بیداری	پرنده‌ای که به خون پر کشیده می‌آید ^۵
در آن کران که بود خون عاشقان جوشان	شهید عشق سر از تن بریده می‌آید ^۶

۱- قلمرو زبانی : سمند : نوعی اسب مایل به رنگ زرد / یل : بهلولان ، شجاع.
 قلمرو ادبی : سمند سپیده : اضافه تشبیهی / یل : استعاره از امام خمینی/ سینۀ ظلمت : اضافه استعاره و تشخیص/ واج آرای : صامت «س و د» / سم، سمند : مراعات نظیر/ واج آرای : صدای کسره ـ : صدای سم سمند سپیده/ سینۀ ظلمت دریدن : کنایه از نابودی ظلمت./ سپیده، ظلمت : تضاد. / قلمرو فکری : صدای سم اسب سحرگاه پیروزی به گوش می‌رسد. بهلولانی که ظلمت را نابود کرده است؛ یعنی همان موعود می‌آید.

۲- قلمرو زبانی : بیرق : پرچم. / دوش به دوش : همراه. / بیرق تابان : ترکیب وصفی/ بیرق عشق : ترکیب اضافی.
 قلمرو ادبی : بیرق عشق : اضافه تشبیهی. / دوش به دوش سپیده : تشخیص. / واج آرای : صامت «ش و د» / بیرق به دوش گرفتن : کنایه از جلودار بودن. / قلمرو فکری : او که همراه سپیده آزادی می‌آید. همان جلودار عشق است که عاشقانه هدایت می‌کند. منظور آن است که امام خمینی ^{علیه السلام} با عشقی که به مردم داشتند، آمدند و رهبری را به عهده گرفتند.

۳- قلمرو زبانی : برکه : آبگیر. استخر. / تابناک : درخشان، نورانی/ آفاق : ج افق، کرانه‌های آسمان. / مصراع اول جمله سه جزئی با مسند. / مصراع دوم جمله دو جزئی با فعل ناگذر. / برکۀ خورشید : ترکیب اضافی/ خورشید تابناک : ترکیب وصفی/ آفاق دیده : ترکیب اضافی.
 قلمرو ادبی : برکۀ خورشید تابناک دل : دو تشبیه است : تشبیه خورشید به برکه و تشبیه دل به خورشید. خورشید تابناک : استعاره از عشق و معرفت/ ستاره : استعاره از اشک شوق/ آفاق دیده : اضافه استعاره. / واج آرای : صامت «د» / مصرع اول : واج آرای صدای کسره/ مراعات نظیر : خورشید، طلوع، تابناک، ستاره، آفاق. / قلمرو فکری : اشک چون ستاره، نشانه‌ای است از درخشش عشق در دل‌های منتظران؛ دل‌هایی که برای این عشق به سان برکه‌اند.

۴- قلمرو زبانی : نودمیده : نازه/ هردو مصراع دو جزئی با فعل ناگذر/ کاروان : واژه دو تلفظی.
 قلمرو ادبی : بهار : استعاره از پیروزی انقلاب اسلامی/ کاروان لاله : استعاره از شهیدان/ باغ : استعاره / گل نودمیده : استعاره/ مراعات نظیر : بهار، لاله، باغ، دشت، زاله، گل/ واج آرای : صامت «ب و د».
 قلمرو فکری : انقلاب اسلامی با شهادت مبارزان به پیروزی رسیده است.

۵- قلمرو ادبی : قلۀ بیداری : اضافه تشبیهی/ پرنده به خون پرکشیده : استعاره از شهید/ به خون پر کشیدن : کنایه از شهادت/ مراعات نظیر : پرنده، پر/ واج آرای : صامت «ب» / مصرع اول : واج آرای
 قلمرو فکری : انسان‌های مبارز با شهادتشان به سمت قلۀ بی‌انتهای بیداری پرواز می‌کنند.

۶- قلمرو زبانی : کران : کناره، حاشیه/ سر از تن بریده : قید. وندی- مرکب.
 قلمرو ادبی : شهید عشق : استعاره از امام حسین (علیه السلام)/ واج آرای : صامت «و و ش»/ مراعات نظیر : خون، شهید، سر از تن بریده. / سر از تن بریده : کنایه از کشته شده. / عاشقان، عشق : اشتقاق/ جوشان بودن خون : استعارهٔ مکنیه.

قلمرو فکری : در کرانه‌هایی که خون عاشقان می‌جوشند، سر از تن جدا شده‌ای می‌آید که در راه عشق به شهادت رسیده است.

به پاسداری آیین آسمانی ما
گزیده‌ای که خدا برگزیده می‌آید^۱
نصرالله مردانی

کارگاه متن پژوهی

صفت‌های بیانی

در ترکیب‌های وصفی اگر صفت بعد از موصوف بیاید، یا شمارشی خواهد بود یا بیانی. صفت بیانی برای توضیح و وصف یک واژه به کار می‌رود، یعنی موصوف؛ مانند: خورشید تابناک
پرکاربردترین انواع صفت‌های بیانی عبارت‌اند از:

الف) ساده: خوب، روشن، زلال، تیره، ناهنجار، بی‌تدبیر.

ب) فاعلی: الف) بن مضارع + بنده، ا، ان = خورنده، گویا، دوان/گیرنده، گیرا، روان.

ب) بن مضارع یا ماضی + گار: آموزگار، آفریدگار.

پ) مفعولی: بن ماضی (مصدر بدون ن) + ه = گداخته، شکسته، شکفته.

ت) لیاقت: مصدر + ی = خوردنی، پوشیدنی، خواندنی.

ث) نسبی: اسم + ی = آسمانی، مذهبی، عرفانی.

اسم + ین = زرین، سنگین.

اسم + ینه = زرینه، سیمینه.

اسم + انی = روحانی.

اسم + انه = مردانه، زنانه، کودکانه.

۱- قلمرو ادبی: واج آرایی: «ا و ده»/ گزیده و برگزیده: اشتقاق/ مصرع اول: واج آرایی صدای کسره -
قلمرو فکری: برای نگاهبانی از آیین الهی، برگزیده ویژه خدا، امام زمان ظهور خواهد کرد.

فصل عاشقی

بیا عاشقی را رعایت کنیم
از آنها که خونین سفر کرده‌اند
از آنها که خورشید فریادشان
چه جانانه چرخ جنون می‌زنند
۵ به رقصی که بی پا و سر می‌کنند
هلا! منکر جان و جانان ما
بزن زخم، این مرهم عاشق است
مگو سوخت جان من از فرط عشق
بین لاله‌هایی که در باغ ماست
۱۰ بیا با گل لاله^۶ بیعت کنیم
ز یاران عاشق حکایت کنیم
سفر بر مدار خطر^۱ کرده‌اند
دمید از گلوی سحر زادشان^۲
دف عشق با دست خون می‌زنند^۳
چنین نغمه عشق سر می‌کنند
بزن زخم انکار بر جان ما
که بی زخم مردن غم عاشق است^۴
خموشی است‌هان! اولین شرط عشق^۵
خمشند و فریادشان تا خداست^۶
که آلاله‌ها را حمایت کنیم
(حسن حسینی)

۱- قلمرو زبانی : خطر : در اینجا نیز - مثل درس دهم - به معنی گذشتن از جان و مال است؛ نیز به معنی سختی و دشواری و نزدیک شدن به هلاکت.

۲- قلمرو ادبی : خورشید فریاد : تشبیه. فریاد مانند خورشیدی از گلوی آنها دمید (طلوع کرد). / قلمرو فکری : فریادی که توبه امید و پیروزی می‌داد.

۳- قلمرو ادبی : تلمیحی به سماع صوفیانه دارد که معمولاً این سماع (رقص) با دف زدن و اشعاری خاص خواندن و سپس از خود شدن (وجد) همراه بود.

۴- قلمرو زبانی : زخم : زخم عشق است که شیرین است. / قلمرو فکری : در عرصه عشق و عاشقی هم باید زخمی خنجر عشق شد. ۵- اشاره دارد به این گفته‌ها از مولانا (مولوی ۱۳۷۱، ۵/ ۲۲۳۹ - ۲۲۴۰) :

عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند
هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

۶- قلمرو ادبی : خمشند و فریادشان تا خداست : پارادوکس. همچنین است مصراع دوم بیت بعد.

۷- قلمرو ادبی : گل لاله : استعاره از شهید/ آلاله‌ها : شهیدان

ادبیات فارسی
بررسی و نگارش فارسی ۲ (د)

۸۷

درس دوازدهم

نمایه درس

عنوان: گذر سیاوش از آتش

قالب شعر: مثنوی

درون مایه: دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی، بیان فرهنگ
و اندیشه ایرانی، بیان آیین ملی گذر از آتش

قلمرو فکری

- ۱- درک متن و عبارت‌ها
- ۲- بازگردانی نظم به نثر روان

قلمرو ادبی

- ۱- استفهام انکاری
- ۲- بررسی آرایه‌های ادبی کنایه و مجاز
- ۳- بیان ویژگی‌های حماسه در متن درس

قلمرو زبانی

- ۱- رابطه معنایی واژه‌ها
- ۲- شیوه بلاغی
- ۳- جهش ضمیر
- ۴- وابسته‌های وابسته

گذر سیاوش از آتش^۱

چنین گفت موبد ^۲ به شاه جهان	که درد سپهبد نماند نهان ^۳
چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی	بباید زدن سنگ را بر سبوی ^۴
که هر چند فرزند، هست ارجمند	دل شاه از اندیشه باید گزنده ^۵
وزین دختر شاه هاماوران ^۶	پراندیشه گشتی به دیگر کران ^۷

۱- سیاوش : واژه سیاوش در اوستا به صورت واژه مرکب «syavarshan» آمده که از دو بخش (syava) (سیاه) و (arshan) (گشتن) تشکیل شده است؛ روی هم رفته می‌توان آن را «دارنده اسب نرسیاه» معنی کرد. سیاوش از جمله شخصیت‌هایی است که قبل از ظهور و حضور در عرصه شاهنامه در محیط رازآلود اسطوره خدایی خاص یا کارکردی ویژه تلقی می‌شود؛ در واقع او یکی از پر استعدادترین چهره‌های اسطوره‌ای - حماسی ایران است که مراحل تدریجی گذر از مقام خدایی و رسیدن به مرتبه انسانی را پیموده است. در جهان اسطوره گياه و باروری ارتباط نزدیکی با انسان و زندگی انسانی دارد، به گونه‌ای که به رابطه‌ای تنگاتنگ و متقابل میان بشر و ثبات منجر شده است. سیاوش در اسطوره خدای گیاهان است، او باید بمیرد تا سرسبزی و طراوت به طبیعت برگردانده شود؛ این باور در حماسه ملی نیز به نوعی راه یافته و آن وقتی است که پس از شهادت از خوش گياه «خون سیاوشان» می‌روید. این گياه تقویت‌کننده باورهای است که او را ایزد ثباتی می‌داند. گياه «خون سیاوشان» یا «پرسیاوشان» که در ارتباط با سیاوش از این تغایل اسطوره‌ای بهره برده است، گیاهی رمزآميز است که پس از کشته شدن سیاوش از خون او می‌روید. این گياه به طور حتم کارکردی اسطوره‌ای دارد؛ زیرا در روایات اساطیری ایران جایگاه خاصی به خود اختصاص داده است، چنان که در زندگی کیومرث، زرتشت، سیاوش، کیخسرو و آیین مهر دیده می‌شود. (نک. مقاله جایگاه سیاوش در اساطیر. نسرین شکیبی، ۱۳۸۹: ۱۰۸-۱۰۴)

۲- قلمرو زبانی : موبد : در اینجا به معنی روحانی مشاور در امور سلطنت

۳- قلمرو زبانی : سپهبد : بزرگ سپاه، فرمانده سپاه، سپه سالار. منظور کی کاوس. (سپه (سپاه) + پند (بزرگ))

قلمرو ادبی : جهان و نهان : جناس ناهمسان اختلافی / شاه، موبد و سپهبد : مراعات نظر

قلمرو فکری : درد سپهبد : منظور نهمت سودابه به سیاوش است. موبد به شاه گفت که این درد (راز) برای همیشه نمی‌تواند پنهان بماند (پس باید برای آن راهی پیدا کرد).

۴- قلمرو زبانی : گفت و گوی : حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه، پنهان کاری / سیو : کوزه آب از جنس سفال / سنگ و سیو : در ادب فارسی دو چیز مخالف و مقابل هم، مانند سنگ و نیشتنه، آتش و بنه، تروزی و رازی. / خواهی و پیدا کنی : به ترتیب مضارع اخباری و التزامی

قلمرو ادبی : سنگ را بر سبوی زدن : کنایه از آزمایش کردن

«سنگ را بر سیو زدن : خطر کردن، تحمل زیان نمودن» (دیرسیاقی، ۱۳۸۱: ۸۰، ۶۸). «زدن سنگ بر سبوی استعاره‌ای تشبیلی است از خطر کردن و بیم و پروا را به کناری نهادن... بی‌بهری نیز نوشته است : «... گفتند : فردا سنگ به سیو خواهیم زد تا چه پدید آید، هر چند سود ندارد.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۵) قلمرو فکری : اگر می‌خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) بپردازی.

۵- قلمرو زبانی : گرد : آزار، آسیب/ اندیشه : بدگمانی، اندیشه در معنی « فکر » است؛ مانند بیت‌های زیر :

از یک اندیشه که آید در درون	صد جهان گردد به یک دم سرنگون
جمله خلفان شخړه اندیشه‌اند	زان سبب خستید دل و غم پیشه‌اند

قلمرو ادبی : دل : مجاز از وجود

قلمرو فکری : هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۶- قلمرو زبانی : هاماوران : هاماور : نام قبیله‌ای ساکن بین (قبیله حمیر+ آن) بسوند مکان. به عقیده « نذک»، منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب خمیر می‌گفته‌اند. (فرهنگ فارسی، هاماوران)

۷- قلمرو زبانی : به دیگر کران : از طرف دیگر، از دیگر سوی/ اندیشه : هراسیدن. در این بیت به معنای فکر نیست بلکه هم‌معنی با اندیشه در ایبات زیر :

که پروانه تندبندش ز آتش	که جان عشق را اندیشه غار است
حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار	برو از درگش این تاله و فریاد ببر

قلمرو ادبی : پراندیشه گشتن : کنایه از نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری : و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است. توضیح : کی کاوس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می‌دهد، علاوه بر گرفتن باج و خراج، دخترش سودابه را نیز به همسری می‌گیرد.

- ۵ زهر در سخن چون بدین گونه گشت
چنین است سوگند چرخ بلند
جهاندار ، سودابه را پیش خواند
سرانجام گفت ایمن از هردوان
مگر کآتش تیز پیدا کند
۱۰ چنین پاسخ آورد سودابه پیش
سیاوش را کرد باید دُرست
بر آتش یکی را بیاید گذشت^۱
که بریسی گناهان نیاید گزند^۲
همی با سیاوش به گفتن نشاند^۳
نه گردد مرا دل ، نه روشن روان^۴
گنه کسره را زود رسوا کند^۵
که من راست گویم به گفتار خویش...^۶
که این بد بکرد و تباهی بجست^۷

۱- قلمرو فکری : چون کار به اینجا رسید و مقصّر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند. در فرهنگ معین چنین آمده است که ایرانیان از طلعت و هر آنچه ظلماتی بود، بیزار و گریزان بودند و از دیرباز و در دیرباز تاریخ باستان، بدان گونه که از آتشخور باورهای ملی و دینی ادوار کهن حکومتی و اقوام آریایی ناشی می‌شود، نفوذ غایی نور و روشنی بر تاریکی اهریمنی به یکی از خصال بنیادین دین و آیین کهن و باستانی ایرانیان درگگون شد. آزمودن آتش، خود را در معرض گزندهای آن قرار دادن و گذر از درون آن، به دلیل اثبات پاک‌سرشتی و ایزدخواهی و با اینکه نهادهی پاک، جوانان نهاد پاک آتش داشتن، جایگاه و ارج برین و فوق‌العاده پیدا کرد؛ زیرا به حقیقت، آیین و مسلک مزدیسنايي با اهورامزدايي، میراث ازمنه دیرین و ادواری است که در آن هندویان و ایرانیان و حتی هندواروپاییان حیات مشترک داشتند و ایرانیان، افکار و نظریات دیرین را در جامه اندیشه‌های نوین و پیوندی با باورهای ساکنان باستانی این سرزمین پذیرا شدند (معین، ۱۳۳۸ : ۲۷)

۲- قلمرو ادبی : چرخ بلند : استعاره از آسمان/ تشخیص : سوگند چرخ بلند / بیت دارای تمثیل است.
قلمرو فکری : آسمان (روزگار= سرنوشت) چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی‌سوزاند. اشاره دارد به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدّس و پاک است، پس بی گناهان را نمی‌سوزاند.

عجب داری از لطف پروردگار
که باشند گنهکاری امیدوار؟

سعدی

۳- قلمرو ادبی : به گفتن نشاند : کنایه از روبه‌رو کرد.

قلمرو فکری : کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روبه‌رو کرد.

۴- قلمرو زیبایی : هر دوان : هر دوی آنها / «را» نشانهٔ فک اضافه (دل من ایمن نگردد).

قلمرو ادبی : «ایمن نگردیدن دل» و «روشن نگشتن روان» کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است. / روان روشن : حشّ آمیزی

قلمرو فکری : سرانجام [پس از رو در رو کردن آنها] کاووس به هر دوی آنها گفت که : «دل من و روان روشن من از هر دو آسوده و ایمن نمی‌گردد.» (من هنوز آسوده خاطر نشده‌ام و از بدگمانی رها نگشتم).

۵- قلمرو زیبایی : «مگر» شاید، امید است. / پیدا کند : آشکار کند یا روشن و مشخص کند.

قلمرو ادبی : تشخیص : آتش پیدا کند / اشاره به زمینه ملی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدّس می‌دانستند.

قلمرو فکری : شاید آزمایش آتش شعله‌ور مشخص کند و گناه کرده را زود رسوا سازد.

۶- قلمرو زیبایی : ترتیب اجزای جمله : من راست گویم به گفتار خویش : من به گفتار خویش راست‌گو هستم.

قلمرو فکری : سودابه چنین پاسخ داد که من در گفته‌های خود راست و صادق هستم. (من راست می‌گویم.)

۷- قلمرو زیبایی : «را» در «سیاوش را» از ویژگی‌های سبکی است، شاید بتوان «را»ی اختصاص نامید. پس سیاوش نهاد جمله است و نه مفعول. (تیز ن. ک کزازی، ۱۳۸۰ : ۲۶۶)

قلمرو فکری : سیاوش باید اثبات کند که بد نکرده است و تباهی نبسته است. (همان : ۲۶۶) در کتاب‌های درسی پیشین، سیاوش را به اشتباه مفعول گرفته‌اند؛ از این رو به غلط معنی شده است که : باید سیاوش را اصلاح و تنبیه کرد.

به یور جوان گفت شاه زمین
سیاوش چنین گفت کای شهریار
اگر کوه آتش بود بسیرم^۲
۱۵ پر اندیشه شد جان کاووس کی
کزین دو یکی گر شود نابکار
چو فرزند و زن باشدم خون و مغز
همان به کزین زشت کردار، دل
که رایت چه بیند کنون اندرین؟^۱
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار^۲
ازین، تنگی خوار است اگر، بگذرم^۳
ز فرزند و سودابه نیک پی^۴
از آن پس که خواند مرا شهریار؟^۵
که را بیش، بیرون شود کار نغز؟^۶
بشویم کنم چاره دل گسل^۷

- ۱- قلمرو فکری : شاه خطاب به پسر جوانش می‌گوید : نظر تو درباره حرف‌های سودابه چیست؟
- ۲- قلمرو زبانی : خوار : در اینجا یعنی ساده و آسان / «را» در «مرا» نشانه حرف اضافه است. (برای من)
- قلمرو فکری : سیاوش چنین گفت : که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان‌تر است.
- ۳- قلمرو زبانی : بسیرم : زیر پا بگذارم. پایمال کنم. / تنگ : تنگه آتش/ تنگ : نام جایی است که در گذشته تنگی آن آوازهای داشته است؛ چرا که گذشتن از آن دشوار بوده. (بر پایه خوانش دکتر کزازی)
- ۴- این نحو، خوانش دکتر کزازی است. در کتاب‌های درسی پیشین بدین گونه آمده است : ازین تنگ، خوار است اگر بگذرم.
- قلمرو ادبی : کوه آتش : اضافه تشبیهی
- قلمرو فکری : بر پایه خوانش دکتر کزازی : «سیاوش به کاووس می‌گوید : اگر کوه آتش در برابرم باشد، آن را به پای درخواهم نوشت و از این کوه، حتی اگر در دشواری گذار، مانند تنگ خوار باشد، خواهم گذشت.» (کزازی : ۱۳۹۰ : ۲۶۷)
- گریز از کفش در دهان تهنگ / که مردن به از زندگانی به تنگ / سعیدی
- بر پایه خوانش در کتاب‌های درسی پیشین : اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می‌گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.
- ۵- قلمرو زبانی : اندیشه : ترس / نیک بی : صفت، خجسته، نیک نژاد
- قلمرو ادبی : براندیشه شدن : نگران شدن/ جان : مجاز از وجود / جناس ناهمسان اختلافی : کی و پی
- قلمرو فکری : کی کاووس از فرزند خود (سیاوش) و از همسر نیک‌نژاد خود (سودابه) به شدت نگران شد.
- ۶- قلمرو زبانی : نابکار : گناهکار/ که : ضمیر پرشی/ بیت دارای یک جمله مرکب هسته و وابسته است. اگر یکی از ... شود از آن پس چه کسی ... می‌خواند. جمله وابسته دارای فعل ربطی است.
- قلمرو ادبی : مصراع دوم : استفهام انکاری
- قلمرو فکری : اگر یکی از این دو گناهکار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من شهریار (پادشاه) می‌گوید. (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی را نخواهم داشت.)
- ۷- قلمرو زبانی : «م» در «باشدم» جهش ضمیر و مضاعف‌الیه (خون و مغز من باشد). / نغز : شگفت / بیش : دیگر، از آن پس
- قلمرو ادبی : بیرون شدن کار : کنایه از انجام گرفتن کار، سر زدن، در وجود آمدن، صادر شدن / نغز و مغز : جناس ناهمسان اختلافی / لف و نشر (مرتب) : لف : ۱ : فرزند، لف : ۲ : زن ، نشر : ۱ : خون، نشر : ۲ : مغز / مصراع دوم : استفهام انکاری
- قلمرو فکری : آنگاه که آدمی گرفتار زن و فرزند است و مغزی آشفته و ناآرام دارد، هرگز کاری سنجیده و درست از وی سر نخواهد زد. (کزازی، ۱۳۹۰ : ۲۶۸)
- وقتی زن و فرزند، هر دو مثل خون و مغز (دو عنصر اصلی بدن) برایم با ارزش هستند، چه می‌توان کرد؟ برای چه کسی حادثه‌ای شگفت‌تر از این پیش خواهد آمد.
- ۸- قلمرو زبانی : زشت کردار : ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت) / دل گسل : دل آزار، دلخراش، تلخ و ناگوار. صفت جانشین موصوف (چاره دل گسل) / فعل در مصراع اول «دل بشویم» است.
- قلمرو ادبی : کنایه : دل شستن : خود را رها کردن، قطع امید کردن
- قلمرو فکری : بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره‌ای بیابم.

چه گفت آن سپهدار نیکو سخن که با بدلی شهرباری مکن^۱
 ۲۰ به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان^۲
 نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه^۳

۱- قلمرو زبانی: بدلی: بدگمانی، دل چرکینی/ قلمرو ادبی: بیت تشبیل دارد.

قلمرو فکری: آن سردار نیکو سخن، چه نتیجه گفت که با بدگمانی به دیگران، پادشاهی نکن. برای این بیت نیز پیش از این و در کتاب‌های درسی پیشین، معنی ناروایی آورده شده بود:

دکتر کزازی در تحلیل این دو بیت (۱۶ و ۱۷) می‌آورد: «برش‌ها هنری است: نخستین از سر انکار است و دومین به پاس جای دادن سخن در یاد و نهاد نشوند، شیوه فردوسی است در بازگفتن سخنان نغز و ناب و اندر زها، نخست پرستی را در کار می‌آورد تا ذهن و اندیشه شنونده را آماده شنیدن سخن گرداند؛ سپس آن گفته نغز را بازمی‌گوید.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

«بدل در معنی بیمناک و یزدل است بدان سان که در بیت‌های زیر:

در نام جستن دلیری بود زمانه ز بدل به سیری بود
 درنگ آوریدی تو از کاهلی سبب پیری آمد و گر بدلی

اما بر پایه بافتار معنایی سخن، چنان می‌نماید که استاد «بدلی» را در معنای بدگمانی و دل چرکینی به کار برده است که امروز نیز در همین معنی به کار می‌رود. متوجهی نیز در این بیت، واژه را در همین معنی به کار برده است:

بریده، چو طبع مؤمن از مرتد از بددلی و بدی و بدسهری (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

۲- قلمرو زبانی: دستور: وزیر، رابن/ «دستور در بهلوی دستور dastwar به معنی رابن و وزیر است؛ این واژه در تازی «دستور» شده است. «ور» در این واژه، ستاکی است که در فعل‌های بردن و آوردن کاربرد دارد. این پسوند در پارامی از واژه‌ها در پارسی، به «اور» دگرگون شده است. این ریخت را، افزون بر دستور، در گنجور و مزدور و آروز نیز می‌توان دید... «دست» نیز در این واژه ستاکی ... در معنی «داشتن» است. بر این پایه، معنای ریشه‌ای و بنیادین «دستور» دانا و آگاه است. ... همین ستاک دست را در واژه «دستان» نیز می‌توانیم یافت که نامی شده است زال زر را. زال در شاهنامه به زیرکی و دانایی برآوازه است.» (کزازی، ۱۳۹۰: ۲۶۹)

این واژه در گذر زمان به معنای زیر به کار رفته است:

اجازه و فرمان:

کار چو بی رونقی از تور برد قصه به دستوری دستور برد
 گر ابدونکه دستور باند کنون بگویم سخن بیشت‌ای رهمون فردوسی

وزیر:

چو دستور باند چنین کاردان تو شه را هنر نیز بسیار دان فردوسی

دستور زبان:

تو که طرح دیگری انداختی دل ز دستور کهن برداختی اقبال

هیون: اسب و شتر بزرگ

چو جنگ آورد و یون (زین‌پوش) فکند بر او به گوش جنگ نماید همی خیال و دوال غنصری

ساروان: ساروان: گوته کهن‌تر ساریان، تنریان، شتردار/ صد کاروان هیون: کاروان: سمتر

قلمرو ادبی: کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی و مراعات نظیر

قلمرو فکری: کاوس به وزیر خود فرمان داد تا صد کاروان شتر از دشت بیآورد.

۳- قلمرو زبانی: هم‌گروه: با همدیگر، گرد هم/ دو کوه هیزم: کوه: سمتر، وابسته وابسته/ نظاره: نگریستن و تماشا کردن
 «در نظاره او [مرغزار] آسمان چشم حیرت گشاده.» (کلیله و دمنه)

قلمرو ادبی: مصرع دوم: اغراق/ جهان مجاز از جهانیان، تشابه بسیاری و انبوهی نظارگیان

قلمرو فکری: هیزم بسیاری در دشت آماده شد و جمعیت بسیاری برای تماشا می‌آیند.

وز آن پس به موبد بفرمود شاه	که بر چوب ریزند نفت سیاه ^۱
بیامد دو صد مسرد آتش فروز	دمیدند گفنی شب آمد به روز ^۲
۲۴ سراسر همه دشت بریان شدند	بر آن چهر خندانش گریان شدند ^۳
سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خُود زَرین نهاده به سر ^۴
هشیوار و با جامه های سپید	لبی پر ز خنده دلی پر امید ^۵
یکی تازی‌ای برتنسته سیاه	همی خاک نعلش برآمد به ماه ^۶
پسراگنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود رسم و ساز کفن ^۷

۱- قلمرو فکری : شاه به موبد دستور داد که بر روی چوب‌ها نفت سیاه بریزند. (چوب‌ها را آتش بزنند.)

۲- قلمرو زیبایی : دو صد : دوست نفر / آتش‌فروز : صفت فاعلی مرخم
قلمرو ادبی : گفنی شب آمد به روز : اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا

قلمرو فکری : دوست نفر برای روشن کردن آتش پیش رفتند و آن قدر در آتش دمیدند که از شدت دود بلندشده، گویی روز به شب تبدیل شد.
۳- قلمرو زیبایی : «ش» در سیاوش، مضاف‌الیه/ چهرخندان : ترکیب وصفی/ بریان و گریان : نقش مستدی دارند.

قلمرو ادبی : تضاد : خندان و گریان / دشت : مجاز از مردم / بریان شدند : کنایه از اینکه غمگین شدند. / بریان و گریان : جناس ناهمسان اختلافي
قلمرو فکری : همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره خندان و معصوم و بی‌گناه سیاوش گریان بودند.
(مردم می‌دانستند که سیاوش بی‌گناه است پس بر بی‌گناهی او می‌گریستند.)

۴- قلمرو زیبایی : خود : کلاهیخود جنگی / خود زَرین : ترکیب وصفی/ مصرع دوم قید حالت برای فعل «بیامد» در مصرع اول است.

قلمرو فکری : سیاوش درحالی که کلاهیخود طلایی به سر داشت، (آماده و مجهز بود) به پیش پدر (کی‌کاویوس) آمد.

۵- قلمرو زیبایی : هشیوار : هشیوار/ در هر دو مصرع فعل به قرینه معنوی حذف شده است : فعل «بود» در مصرع اول و فعل «داشت» در مصرع دوم/ کل بیت قید حالت برای فعل «بیامد» در بیت پیشین.

قلمرو ادبی : «پوشیدن جامه سپید» به هنگام گذر از آتش هم می‌تواند نمادی از باکی و بی‌گناهی سیاوش باشد، هم نشانی از آنکه سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می‌خرد. «(کزازی)

قلمرو فکری : این بیت نیازمند توضیحی است و معنی به اصطلاح تحت‌اللفظی آن ما را از زرفناکی هنر حکیم توس دور خواهد کرد. فردوسی در این بیت برای فرمان خود، چهار صفت و ویژگی می‌آورد : هشیار است، جامه‌هایی سپید پوشیده، لیخند به لب دارد و بسیار امیدوارانه گام پیش می‌نهد. از آمیختن این ویژگی‌ها، به چه شخصیتی می‌توان رسید؟ جوانی آزاده، وارسته و آزاد و رها که چون به خود ایمان دارد، بی‌یگانه بپذیری اتفاقات است.

۶- قلمرو زیبایی : تازی : تازنده، اسب عربی/ دکتر کزازی توضیح داده‌اند که : «تازی را که در بهلولی تازیگ (tazig) بوده است، هم می‌توان در معنی اسب تازنده و تیربوی دانست و هم در معنی اسب عربی، اسبان عربی، در تزدگی و رهواری، آوازه داشته‌اند.» (کزازی، ۱۳۹۰ : ۲۷۲). توضیح دیگر این که نام این اسب «بهزاد» بوده است و پس از سیاوش به فرزند او کیخسرو می‌رسد.

قلمرو ادبی : ماه : مجاز از آسمان/ مصرع دوم : اغراق و کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب

قلمرو فکری : بازگردانی : [بر یک اسب تازی سیاه برتنسته که خاک نعلش بر آسمان برآمد.] سیاوش بر اسبی تازنده (یا، عربی)

سیاه نشسته بود که از حرکت قدرتمندانه و باهیبت آن (اسب)، خاک به آسمان برمی‌خاست. توضیح اینکه در اینجا بحث سرعت رفتن و تاخت‌وناز کردن اسب سیاوش مطرح نیست بلکه به هیبت و با شکوه گام برداشتن اسب است که چون هبونی می‌رفت.

۷- قلمرو زیبایی : کافور : ماده‌ای خوشبو و سفیدرنگ است که چون خاصیت ضد عفونی دارد، به هنگام کفن و دفن، بر اجساد مردگان می‌زنند.

قلمرو فکری : سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود. (مشتاقانه خود را برای مرگ آماده کرده بود.) شاعر در بیت پسینی همین داستان، این معنی را آشکارتر می‌سازد :

نو گفنی به مبتو همی‌جست راه نه بر کوه آتش همی‌رفت شاه

۲۹ بدان گه که شد پیش کاووس باز
رخ شاه کاووس پر شرم دید
سیاوش بدو گفت انده مدار
سر پر ز شرم و بهایی مراست
ور ایدون که زین کار هستم گناه
۳۴ به نیروی یزدان نیکی دهش
سیاوش سیه را به تندی بتاخت
فرود آمد از باره، بردش نماز^۱
سخن گفتنش با پسر نرم دید^۲
کزین سان بود گردش روزگار^۳
اگر بی گناه رهایی مراست^۴
جهان آفرینم ندارد نگاه^۵
کزین کوه آتش نیابم تیش^۶
نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت^۷

- ۱- قلمرو زبانی: باز شد: باز آمد./ باره: اسب/ قلمرو ادبی: نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن قلمرو فکری: آن هنگام که پیش کی کاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم به جا آورد.
- ۲- قلمرو زبانی: شاه کاووس: «شاه» شاخص (وابسته پیشین)
قلمرو ادبی: شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی/ سخن گفتن نرم: حس آمیزی/ نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن قلمرو فکری: سیاوش پدرش را بسیار شرم زده دید، چون متوجه شد که با او به نرمی و مهربانی سخن می گوید.
- ۳- قلمرو زبانی: گردش روزگار: سرنوشت، تقدیر
قلمرو فکری: سیاوش به پدرش گفت که از این مسئله ناراحت و شرم زده مباحث: زیرا که این کار سرنوشت است [و تو مقدر نیستی]. فردوسی در داستان «رستم و سهراب» همین معنی را می پرورد: ارتباط معنایی با بیت های زیر:
از این خویش گشتن اکنون چه سود
چنین رفت و این، ودی کار
ضریت گردون دوز آژادگان را خسته کرد
کو دل آژردهای کز تیغ او مجروح نیست
۴- قلمرو زبانی: بهایی: ارزشمند و برها/ صفت نسبی/ پراز شرم و بهایی: به نظر، در اینجا نمی توان «و» را واو عطف دانست و بلکه «واو همراهی» درست است: یعنی وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارد که نمی خواهد به گناه آلوده شود.
قلمرو ادبی: بهایی و رهایی: جناس/ سر: مجاز از وجود
قلمرو فکری: این بیت را باید قرینه و ادامه دو بیت پیشین دانست که سیاوش با این لحن گفتار، پدرش را دلداری می دهد که: تو نباید شرم زده باشی و بلکه این من هستم که شرمندهام و اگر چه گناهی نکرده ام اما به عنوان فرزند شما، باید در رفتار و سلوکم بیشتر دقت می کردم شاید در آن صورت، دیگر این داستان پیش نمی آمد. معنی نهایی: وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم [که آن را با گناه آلوده نمی سازم] پس اگر بی گناه باشم [که هستم] حتماً از این آتش رهایی می یابم.
- ۵- قلمرو زبانی: ور ایدون: و اگر چنانچه/ ایدون: چنین، این چنین، این گونه، اکنون/ ضمیر «م» در «هستم» نهاد و در جهان آفرین مفعولی است. (جهان آفرین مرا نگاه ندارد).
- قلمرو فکری: و اگر چنانچه مرا گناهی هست، خداوند مرا از آتش نکه نمی دارد [و آتش مرا می سوزاند].
- ۶- قلمرو زبانی: نیکی دهش: نیکی دهنده/ تیش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت/ دهش: deh-eš [= پهلوئی dahišn = دهشت= دامن ← دادن (امص.)، بخشش، کرم، عطا (فرهنگ فارسی، معین)
قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی (وجه شبه: بلندی و بسیاری)/ اغراق/ کنایه: تیش یافتن: هراسیدن
قلمرو فکری: به نیروی یزدان نیکی دهنده، هیچ نگرانی و اضطرابی از این آتش ندارم [و در کمال آرامش و اطمینان از آن می گذرم].
- ۷- قلمرو زبانی: سیه: بهزداد، اسب سیاه رنگ سیاوش/ هم از این رو برخی، سیاوش را به معنی «دارنده اسب سیاه» می دانند./ بساخت: آماده و مهیا شد.
قلمرو ادبی: تنگدل شدن: کنایه از ناراحت و غمگین شدن/ تاخت و ساخت: جناس ناهمسان اختلافی/ مراعات نظیر: سیه و بتاخت.
قلمرو فکری: سیاوش اسب سیاه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین و دل چرکین نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.

ز هر سو زبانه همی بر کشید
 یکی دشت با دیدگان پر زخون
 ۳۸ چو او را بدیدند برخاست غو
 چنان آمد اسپ و قبا‌ی سوار
 چو بخشایش پاک یزدان بود
 چو از کوه آتش به هامون گذشت
 سواران لشکر، برانگیختند

کسی خُود و اسپ سیاوش ندید^۱
 که تا او کی آید ز آتش برون^۲
 که آمد ز آتش برون شاه نو^۳
 که گفتی سمن داشت اندر کنار^۴
 دم آتش و آب یکسان بود^۵
 خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت^۶
 همه دشت پیشش درم ریختند^۷

- ۱- قلمرو زبانی : خود : کلاه خود و در اینجا می‌تواند مجاز از شخص سیاوش نیز باشد.
- قلمرو فکری : آتش از هر سو شعله‌ور بود، به گونه‌ای که کسی سیاوش و اسبش را نمی‌دید [و آنها در آتش ناپدید بودند].
- ۲- قلمرو ادبی : دشت : مجاز از مردم دشت/ دیدگان پر از خون (خون‌گریستن) : کتابه از غم و اندوه پیش از اندازه
- قلمرو فکری : مردم حاضر در آن دشت از شدت اندوه خون‌گریه می‌کردند و چشم به راه بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.
- ۳- قلمرو زبانی : شاه نو : سیاوش، سیاوش را از آنجا که فرزند شاه بود و شایستگی شاهی داشت، شاه نو گفت مانند / غو : نمره کشیدن در متن پانگ و فریاد پدان مرده از دیده‌بان خاست غو
- قلمرو ادبی : غو و تو : جناس ناهمسان اختلافی
- قلمرو فکری : چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.
- ۴- قلمرو زبانی : قبا : نوعی لباس بلند مردانه / سمن (یاسمن) : گلی است سفید رنگ و خوشبو. در اینجا مطلق گل.
- قلمرو ادبی : بیت با توجه به قرینه‌های «سمن در کنار داشتن»، تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم علی‌ه‌السلام / سمن در کنار داشتن : کتابه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن/ به ویژگی خرق عادت حماسه اشاره دارد.
- قلمرو فکری : اسپ و لباس سیاوش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گل‌ها گذشته است.
- ز آتش نفس فسونگر به سلامت گذرند
 آتش ابراهیم را نبود زیان
 این سواران سپک سر سیاوشانند محمود شاهرخی
 هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن مولوی
- شاه سلام عام کرد آن لحظه کار ابراهیم‌وار
 آتش نمرودیان شد بر تنش یرد و سلام قائمی
- ۵- قلمرو زبانی : پاک یزدان : ترکیب وصفی مقولوب (یزدان پاک) / دم : دما، گرما
- قلمرو ادبی : بیت دارای تمثیل است. / آتش و آب : تضاد و تناسب
- قلمرو فکری : چون بخشایش خداوند پاک شامل حال کسی شود گرمای آتش برای او مانند آب سرد می‌شود.
- دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
 جای نرسد کسی به توانایی خویش
 ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رحیم حافظ
 الا تو چراغ رحمتش داری پیش سعدی
 بیداد و داد و رده و قبول اختیار اوست سعدی
- بار من آن که لطف خداوند بار اوست
- ۶- قلمرو زبانی : هامون : دشت/ قلمرو ادبی : تشبیه : کوه آتش/ شهر و دشت : مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت/ مراعات نظیر : هامون، دشت و شهر
- قلمرو فکری : چون سیاوش به سلامت از کوه آتش گذشت و به دشت آمد، فریاد شادی و همدردی مردم بلند شد.
- ۷- قلمرو زبانی : برانگیختند : به هیجان آمدند. نیز می‌توان آن را در معنی گذرا به مقبول دانست؛ یعنی اسب‌های خویش را برانگیختند. (تازاندند/ درم (درهم) : سکه نقره/ قلمرو ادبی : دشت : مجاز از مردم دشت
- قلمرو فکری : سواران لشکر به هیجان درآمدند (یا به نشانه شادمانی اسب تاختند) و مردم حاضر نیز سیاوش را سکه باران کردند.

۴۳ یکی شادمانی بد اندر جهان
همی داد مژده یکی را دگر
همی‌گند سودابه از خشم موی
چو پیش پدر شد سیاووش پاک
فرود آمد از اسب کاووس شاه
۴۸ سیاووش را تنگ در بر گرفت
میان کهان و میان مهان^۱
که بخشود بری‌گنه دادگر^۲
همی‌ریخت آب و همی‌خست روی^۳
نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک^۴
پیاده سپهید پیاده سپاه^۵
ز کردار بد پوزش اندرگرفت^۶

شاهنامه، فردوسی

تحلیل و ریز پیام‌های درس

این داستان را می‌توان در محورهای زیر به نقد نشست:

□ دفاع از نجابت زن و مرد ایرانی؛

□ سوگند و آزمایش گذشتن از آتش و آزمایش «وَر»؛

□ تقدیر (بودنی).

در محور نجابت باید گفت که نخست از نجابت مرد ایرانی دفاع می‌کند: رستم، نماد ایران و ایرانی

- ۱- قلمرو زبانی: بد: مخفف بود / بهان: بزرگان / کهان: کوچکان، افراد کوچک
قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / جهان و مهان و کهان: مجاز از همه، جناس ناهمسان اختلافی و تضاد / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «م» و «ن» و مصوت بلند «ا» / قلمرو فکری: همه مردم از کوچک و بزرگ شاد بودند.
- ۲- قلمرو زبانی: «را» حرف اضافه (یکی به دیگری مژده می‌داد). / دگر: نهاد جمله است. / قلمرو فکری: مردم به همدیگر مژده می‌دادند که خداوند دادگر، بی‌گناه را بخشید.

- تا که از امداد صاحب مژده بخشش رسید
بخشش مقرون به تشریف نه صاحبقران
محتشم کاشانی
- ۳- قلمرو زبانی: خستن: زخمی و مجروح ساختن / آب: اشک، نیز می‌تواند در معنی عرق باشد.
قلمرو ادبی: موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه / موی و روی: جناس ناهمسان و مراعات نظیر
قلمرو فکری: سودابه از شدت خشم و اندوه، موی خود می‌کند و می‌گریست (با عرق شرم می‌ریخت) و بر چهره خود جنگ می‌انداخت.
- ۴- قلمرو زبانی: شد: فعل خاص در معنی رفت است. / قلمرو ادبی: پاک: ابهام دارد: ۱- تمیز ۲- بی‌گناه / پاک و خاک: جناس ناهمسان اختلافی / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «پ» و «ت»
قلمرو فکری: چون سیاوش، پاک و بی‌آنکه دودی و آتشی و گردی و خاکی بر روی و لباسش بنشیند، پیش پدرش رفت.
- ۵- قلمرو ادبی: سپهید و سیاه: اشتقاق و مراعات نظیر
قلمرو فکری: منظور از سپهید کاووس شاه است. کاووس شاه و همه سیاه همراه او به نشانه احترام از اسب پیاده شدند.
- ۶- قلمرو زبانی: تنگ: قید / در بر گرفت: آغوش گرفت. / اندر گرفت: شروع کرد.
قلمرو فکری: منظور از کردار بد، بدگمانی شاه نسبت به سیاوش / پوزش اندر گرفت: شروع به عذرخواهی از او کرد.
شاه سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از بدگمانی در حق او پوزش خواست.

است که سیاوش در دستگاه فرهنگ و اندیشه او پرورش می‌یابد. بنابراین آنچه از سیاوش سر می‌زند، تجلی فرهنگ ایرانی است.

در حوزه دفاع از نجابت زن ایرانی نیز باید گفت که این داستان به طریق تضاد معنایی، با برجسته کردن سودابه و خیانت‌های او، از نجابت زن ایرانی دفاع می‌کند. می‌دانیم که جایی در شاهنامه نیست که در آن خیانتی از زن ایرانی سر بزند و اگر خیانتی ببینیم از سودابه است که غیر ایرانی (انیرانی) است. در محور «سوگند و گذشتن از آتش» هم باید گفت: درست است که این مسئله از دیدگاه جامعه واقع‌گرای امروز، ظاهراً سخیف می‌نماید؛ چه، آتش در تقدیرش جز سوزاندن نیست، پس گناهکار و بی‌گناه برایش تفاوتی نمی‌کند و مثل است که «آتش خشک و تر را باهم می‌سوزاند». اما اگر انسان را فارغ از این آمیغ‌ها و وابستگی‌ها ببینیم، آنگاه به باورهایی پاک نیز باور پیدا می‌کنیم. در حوزه باور ایرانی، سهراب شکی ندارد به اینکه او پاک است، پس در امان است؛ چنانچه ابراهیم با آن طمأنینه در آتش می‌رود. اما در حوزه اینکه این آزمایش چگونه بوده است، دوستان و همکاران می‌توانند به منابع متعددی رجوع کنند از جمله (نامه باستان از دکتر کزازی: ۲۷۵)

و سرانجام بحث «تقدیر» است. فردوسی اگرچه نماینده خرد ایرانی است و شاهنامه او، جولانگاه خردورزی ایرانی است، اما او نیز تقدیر را می‌پذیرد، بدان‌سان که خرد و اختیار را پذیرفته است. پس از این حیث او را «اعتزالی» دانستن خطاست، چه او زمین وجود بشر را جولانگاه هر دو نیرو می‌داند.

در جوانمردی کوش^۱

یکی را^۲ از ملوک عَجَم^۳ حکایت کنند که دست تظاول^۴ به مال رعیت^۵ دراز کرده بود و جور و اذیت^۶ آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش^۷ به جهان برفتند^۸ و از کُزیت^۹ جورش^{۱۰} راه غربت گرفتند.^{۱۱} چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.^{۱۲}

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش^{۱۳}
بنده حلقه به گوش، از نوازی پرود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش^{۱۴}

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون.^{۱۵} وزیر، مَلِک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و مُلک و حَسَم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»^{۱۶}

۱- گلستان، شرح خزائن، باب اول، حکایت ۶ و شرح خطیب، حکایت ۶ و نیز کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ص ۴۲. تتر مزین به سبع است.

۲- قلمرو زبانی: یکی را: از یکی (حرف اضافه به معنی «از»)

۳- قلمرو زبانی: ملوک: ج: ملک، پادشاه / عَجَم: غیر عرب، ایرانی / ملوک عجم: شاهان ایران

۴- قلمرو زبانی: تظاول: بیداد، درازدستی، تجاوز / دست تظاول: اضافه اقترانی

۵- قلمرو زبانی: رعیت: عموم مردم / کرده: کرده بود. (حذف فعل کمکی «بود» به قرینه لفظی)

۶- قلمرو زبانی: جور: ستم / جور و اذیت: رابطه معنایی مترادف

۷- قلمرو زبانی: مکاید: ج: میکده و میکدت، بدسگالی و مکر و کید

قلمرو فکری: مکاید فعل: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود.

۸- قلمرو فکری: به جهان برفتند: به گوشه‌ای از عالم گریختند و مهاجرت کردند.

۹- قلمرو زبانی: کُزیت: اندوه نفس گیر / کُزیت جور: اندوه ستم، مانند «مکاید غربت»

۱۰- قلمرو فکری: راه غربت گرفتند: از اندوه ستم و عذاب آن پادشاه از کشور خود مهاجرت کردند و در دیار دیگری غریب شدند.

۱۱- قلمرو زبانی: ارتفاع: درآمد، حاصل زراعت، باج و خراج دولت از حاصل املاک

قلمرو فکری: ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت: درآمد کشور کم شد.

۱۲- قلمرو ادبی: روز مصیبت و ایام سلامت: تضاد

قلمرو فکری: هر که می‌خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری‌اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشند.

۱۳- قلمرو زبانی: حلقه به گوش: بنده زر خرید، برده (صفت مرکب) / لطف کن لطف: تکرار برای تأکید

قلمرو فکری: بنده حلقه به گوش تو هم که باشی، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم نباشد، بنده و یاریگر تو می‌شود.

۱۴- قلمرو زبانی: باری، خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم (در مجلس او)

۱۵- قلمرو زبانی: حَسَم: چاکران و کسان. ج: احشام / مقرر شد: ثابت و معین و مسلم شد. / هیچ: قید پریش

قلمرو فکری: هیچ توان دانستن: آیا می‌توان دانست؟

گفت : «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»^۱ گفت : «ای مَلِک، چون گرد آمدنِ خلق، موجب پادشاهی است، تو مر خلق را بریشان برای چه می‌کنی، مگر سر پادشاهی نداری؟»^۲

مَلِک گفت : «موجب گرد آمدنِ سپاه و رعیت چه باشد؟»^۳ گفت : پادشه را گرم باید تا ترو گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»^۴

نکند جوریش^۵ سلطانی
که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند^۶
پای دیوار مُلک خویش بکند
گلستان، سعدی

-
- ۱- قلمرو زبانی : تعصب : پشty کردن و باری دادن و عصبیت کردن؛ یعنی به خویشی و هم‌نژادی دوستی ورزیدن.
- ۲- قلمرو زبانی : مَر : از اادات تأکید مفعولی در قدیم. امروزه کاربرد ندارد. / مگر : قید تأکید است به معنی همانا. / بریشان کردن : پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن.
- قلمرو ادبی : سر پادشاهی داشتن : کنایه از خیال و اندیشه پادشاهی داشتن / سر : مجاز از فکر و اندیشه
- ۳- قلمرو فکری : پادشاه گفت : چه چیزی موجب می‌شود که سپاه و مردم به پادشاه بپیوندند و او را باری کنند؟
- ۴- قلمرو زبانی : پادشه را گرم باید و رحمت باید : «باید» به قرینه لفظی از جمله دوم حذف شده است. / ایمن : بی‌ترس و بیم و آسوده دل. صفت به تصرف فارسیانه، ممال از آمن، اسم فاعل عربی از مصدر امن و امان به معنی بی‌ترس و بیم گشتن.
- قلمرو فکری : وزیر گفت : پادشاه باید بخشندگی و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهریانی و گذشت و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده دل باشند، و تو هیچ کدام از این دو ویژگی را نداری.
- ۵- قلمرو زبانی : جوریش : ستمگر. صفت مرکب از دو اسم / «ی» در سلطانی. پای مصدری است.
- قلمرو فکری : ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی‌تواند چوپانی کند. / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است).
- ۶- قلمرو فکری : طرح ظلم افکند : ظلم را بنا نهاد. / معنی : پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

درس سیزدهم

نمایه درس

عنوان: خوان هشتم

قالب شعر: نثر، نیمایی
 لحن خوانشی: روایی — حماسی
 درون‌مایه: بیان مظلومیت قهرمانان، بیان ناجوانمردی در زندگی،
 دلاوری‌های رستم (جهان پهلوان)

قلمرو معنایی

- ۱— دریافت ریزپیام‌های درس
- ۲— بازگردانی نظم به نثر روان

قلمرو ادبی

بررسی آرایه‌های نماد،
 تشبیه، استعاره و ...

قلمرو زبانی

- ۱— بررسی معادل تضاد معنایی
- ۲— بررسی ویژگی‌های شعر اخوان

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با ادبیات حماسی به‌ویژه در شعر نو (علم)
- ۲ آشنایی با برخی از ویژگی‌های برجسته اخلاقی قهرمانان حماسه و نمونه‌سازی آنها در جامعه عصر (علم)
- ۳ تقویت روحیه مبارزه در راه وطن و جنگ با نامردمی‌ها (باور)
- ۴ تقویت توانایی استنباط پیام‌ها و نکته‌های برجسته متن (تفکر)
- ۵ تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۷ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش یاددهی و یادگیری

ایفای نقش، الگوی پیش‌سازمان دهنده، مطالعه گروهی و هم‌پاری و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، نوار صوتی، تهیه عکس‌های مربوط به هفت خان/خوان رستم به کمک دانش‌آموزان، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ آخر شاهنامه. مهدی اخوان ثالث. (۱۳۸۲). تهران: نشر زمستان.
- ۲ آن‌گاه پس از تندر. منتخب هشت دفتر شعر. مهدی اخوان ثالث. (۱۳۹۰). تهران: نشر سخن.
- ۳ تحلیل گفتمانی شعر خوان هشتم و آدمک مهدی اخوان ثالث. طاهر جعفری. (۱۳۹۵). تحقیقات جدید در علوم انسانی. سال دوم. شماره چهارم.
- ۴ بررسی شعر خوان هشتم اخوان ثالث از نظر روایت داستانی. داوود اکبری. (۱۳۹۵). کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات.
- ۵ بررسی نمودهای هنجارگرایی در «خوان هشتم» و راز ماندگاری این شعر. صغری سلمانی نژاد مهرآبادی. (۱۳۹۴). فنون ادبی. سال هفتم. شماره ۲. (پیاپی ۱۳).
- ۶ بررسی عناصر روایت در شعر خوان هشتم و آدمک اخوان ثالث. محمدرضا حاجی آقا بابایی؛ نرگس صالحی. (۱۳۹۷). دوره ۱۰. شماره ۱ و شماره پیاپی ۳۵.
- ۷ خوان هشتم، بررسی شعری از مهدی اخوان ثالث. اسدالله، محمدزاده. (۱۳۸۷). آموزش زبان و

ادبیات فارسی. دوره ۲۱. شماره ۳.

۸ گذر از خوان هشتم. عباس، قنبری عدیوی. (۱۳۸۸). فصل‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال ۴. شماره ۱۴ و ۱۵.

۹ قصه غمگین غربت؛ تأملی بر شعر خوان هشتم و آدمک، سروده مهدی اخوان ثالث. محمدحسن، ملاحاجی‌آقایی. (۱۳۷۶). آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۵.

تحلیل متن درس

خوان هشتم^۱

یادم آمد، هان،^۲
داشتم می‌گفتم: آن شب نیز
سورت^۳ سرمای دی بیدادها می‌کرد.
و چه سرمایی! چه سرمایی!
بادیرف و سوز وحشتناک^۴
لیک، خوش بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی^۵
گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس،
قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم^۶...

۱- مهم‌ترین مضمون اجتماعی شعر این است که همواره در طول تاریخ، در جامعه ناجوانمردی بوده و بهلوانان جوانمرد مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت برگزیدند.

قلمرو زبانی: خوان: مرحله

۲- قلمرو زبانی: هان: شبه جمله در معنی هشدار و آگاه‌آیندن / داشتم می‌گفتم: ماضی مستمر

۳- سورت: sawrat شدت اثر، تندی و تیزی / بیداد: ستم / «ها» در بیدادها، نشانه تکرار است یعنی «بسیار بیداد می‌کرد».

قلمرو ادبی: دی: مجاز از زمستان / بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید / مراعات نظیر: باد برف و سوز، کولاک، سرما، دی

۴- قلمرو زبانی: باد برف: کولاک، برف که با باد تند و سرد همراه باشند. واژه‌سازی باد برف و سوز وحشتناک

قلمرو فکری: باد همراه با برف و سوز می‌وزید. اشاره به فضای خفقان جامعه دارد.

۵- قلمرو زبانی: لیک: لیکن حرف ربط است. / خوشبختانه و آخر: قید

قلمرو فکری: لیک، خوشبختانه، آخر (سرانجام) جایی سرپناهی یافتم.

۶- قلمرو ادبی: تشبیه: بیرون (مشتبه) + ترس (مشتبه) + تیره و سرد (وجه شبه) + همچون (ادات تشبیه) / مصراع بعدی قهوه‌خانه (مشتبه) + شرم (مشتبه

به) + گرم و روشن (وجه شبه) + همچون (ادات تشبیه).

گرم و شرم: جناس / شرم گرم و روشن: حسن‌آمیزی / تیره و روشن، سرد و گرم: تضاد / دو واژه سرد و گرم، ایهام نیز می‌تواند داشته باشد: سرد: ۱- مقابل

گرم ۲- صمیمی نبود / گرم: ۱- مقابل سرد ۲- با مهر و صمیمی بود.

تصویر سازی شاعر در به‌کارگیری واژگان و آرایه تشبیه در آغاز، زمینه داستانی خاصی را ایجاد می‌کند که از نظر ادبی، قمدای علم بدیع به آن براعت استهلال می‌گفتند.

همگنان را خون گرمی بود.^۱
 قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نَقال آتشین بیغام^۲
 راستی، کانون گرمی^۳ بود...
 مرد نَقال - آن صدایش گرم، نایش گرم،^۴
 آن سکوتش ساکت و گیرا،^۵
 و دَمش، چو نان حدیث آشنایش گرم...^۶
 راه می‌رفت و سخن می‌گفت.
 چوب دستی مَنَتشا مانند در دستش،^۷
 مست شور و گرم گفتن بود.^۸
 صحنه میدانک خود را
 تند و گاه آرام می‌بیمود.^۹
 همگنان خاموش،
 گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید،
 پای تا سر گوش :^{۱۰}

۱- قلمرو زبانی : همگنان : چ همگن. همگی. (این کلمه به صورت مفرد در زبان فارسی دیده نشده است.) / «را» : حرف اضافه به معنی «در» (در همه، خون گرمی بود).

قلمرو ادبی : خون گرم بودن : کنایه از شاد و صمیمی بودن

۲- قلمرو ادبی و زبانی : آتشین بیغام : کنایه از گرم و جذاب بودن کلام / ترکیب وصفی مقلوب

۳- قلمرو زبانی : راستی : به راستی، نقش قید تأکیدی دارد. / کانون : جمع، محفل، انجمن

قلمرو ادبی : گرم : ابهام دارد : ۱- مهربانی و صمیمیت ۲- گرم در برابر هوای سرد / کانون نیز می‌تواند ابهام داشته باشد : ۱- محفل ۲- آشنندان

۴- قلمرو زبانی و ادبی : نَقال : نقل و داستان‌گو / صدای گرم و نای گرم : حش‌آمیزی / نای : گلو / مجاز از صدا

۵- سکوت و ساکت : استغراق

قلمرو فکری : سکوت نَقال، ساکت و گیرا بود. سکوت نَقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وا می‌داشت.

۶- قلمرو ادبی : دَم : نفس مجازاً حرف و حدیث / دَمش... : تشبیه : دم (مشیه) + حدیث آشنا (مشیه) + گرم (وجه تشبیه) + چو نان (ادات)

قلمرو فکری : حدیث آشنا : منظور داستان مرگ رستم

۷- قلمرو زبانی : منتشا : مأخوذ از نام شهر منتشا. عصبانی مخصوص از چوب ستبر و گره‌دار که درویشان و قلندران با خود دارند.

قلمرو ادبی : چوب دستی منتشا مانند : تشبیه، مشبه : چوب دستی / مشبهه : منتشا / ادات تشبیه : مانند

۸- قلمرو زبانی : شور : شورآفرینی، شور و حرارت سخن

قلمرو ادبی : مست شور و گرم گفتن بود : کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می‌گفت.

۹- قلمرو زبانی : «ک» در میدان : کاف تصغیر (میدان کوچک) / تند و گاه آرام : قید.

۱۰- قلمرو ادبی : گرد بر گردش... : تشبیه (تشبیه مرکب) همگنان گرد بر گردش (مشیه) + صدف بر گرد مروارید (مشیه) + خاموش و پای تا سر گوش (وجه تشبیه) + به کردار (ادات) / مراعات نظیر : صدف و مروارید، پا، سر و گوش / پا تا سر گوش : مجازاً کل وجود و کنایه از دقت بسیار / واج‌آرایی صامت‌های «گ، د، ر»

قلمرو فکری : همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می‌کند؛ حاضران قهوه‌خانه نیز مرد نَقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می‌دادند.

«هفت خوان را زادسرو مرو، ...
یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد^۱
آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛
خوان هشتم را
من روایت می‌کنم اکنون،
من که نامم «ماث»^۲ ...
همچنان می‌رفت و می‌آمد
همچنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد ...
«قصه است این، قصه، آری قصه درد است»^۳
شعر نیست،^۴
این عیار مهر و کین مرد و نامرد است^۵
بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست^۶
هیچ — همچون بوج — عالی نیست^۷

۱- قلمرو زبانی: هفت خوان: نام هفت مرحله خطرناک که رستم برای رهایی کی‌کاوس و همراهانش از آن مراحل گذشت و سرانجام در آخرین مرحله با کشتن دیو سپید و شکستن طلسم افراسیاب آنها را نجات داد. (در درس دماوند به نام هفت خوان رستم آمده است.)

قلمرو زبانی: زاد سرو مرو: آزاد سرو سیستانی، مؤلف کتاب «اخبار رستم» / ماخ سالار: مرزبانی در شهر هرات به نام «ماخ»، راوی هفت خوان رستم
قلمرو زبانی: گرامی مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد گرامی) / هریوه: صفت نسبی، منسوب به هرات، هراتی. اهل هرات/ پاک آیین: کسی که روش و سیرتی پاک و بی‌آلایش دارد.

۲- قلمرو زبانی: ماث: علامت اختصاری «م» در مهدی — ا در اخوان — ث در ثالث

۳- قلمرو زبانی: قصه است این: این، قصه است: جمله سه جزئی گذرا به مسند

قلمرو فکری: درست است که این قصه است اما قصه درد است [و نمی‌توان از آن گذشت]. منظور از قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی‌اند. بیان قصه حماسی که به موضوعی نمادین تبدیل شده است و رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه دیگر مورد احترام و ارزش نیستند و با خدعه از میان رفته‌اند.

قلمرو ادبی: می‌رفت و می‌آمد: تضاد/ واژه‌آرایی واژه قصه و واج‌آرایی صامت «س»

۴- قلمرو فکری: قصه من تنها شعر نیست که با آراستن و به اصطلاح با آب و تاب دادن بدان، شنیدنی شود. یادآور این بیت از نظامی است:

در شعر میبج و در فن او چون اکذب اوست احسن او

۵- قلمرو زبانی: عیار: ابزار سنجش، سنگ محک.

قلمرو ادبی: مهر و کین، مرد و نامرد: تضاد / مهر و کین مرد و نامرد: لف و نشر مرتب (مهر مرد و کینه نامرد)

قلمرو فکری: این داستان، اندازه مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) را بیان می‌کند و افشاکننده خیانت نامردان است.

۶- قلمرو فکری: شعر محض: شعری که تنها برای زیبایی سروده شود. شاعر می‌گوید: شعر من شعری بی‌عیار و خالی از معنا و ژرفا و تنها برای آرایش و هنری ساختن نیست بلکه هدفمند و با محتوا و دارای تعهد اجتماعی است.

۷- قلمرو فکری: هیچ همچون بوج ...: شعری که هیچ باشد مانند بوج خالی، البته که عالی نیست و اعتباری ندارد.

قلمرو ادبی: هیچ، همچون بوج: تشبیه، وجه شبه آن: «عالی نیست» / واج‌آرایی: تکرار صامت «ج» / عالی و خالی: جناس ناهمسان اختلافی

این گلیم تیره‌بختی‌هاست^۱

خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها،^۲

روکش تابوت تختی‌هاست...^۳

اندکی استاد و خامش ماند...

پس هماوای خروش خشم،

با صدایی مرتعش، لحنی رَجَزمانند و درد آلود،^۴

خواند : «آه، / دیگر اکنون آن، عِمادِ تکیه و امیدِ ایرانشهر،^۵

شیرمرد عرصهٔ ناوردهای هول،^۶...

پور زال زر، جهان بهلَو^۷

آن خداوند و سوار رخس بی‌مانند،...

آن که هرگز — چون کلید گنج مروارید —

گم نمی‌شد از لبش لبخند،^۸

خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،

۱- قلمرو زبانی : مرجع «این»، «فقطه» است؛ یعنی این قصه، قصهٔ تیره‌بختی‌هاست.

قلمرو ادبی : گلیم تیره‌بختی : اصطلاحی است برگرفته از مثل معروفی که به صورت‌های گوناگون تجلی یافته از جمله این بیت از حافظ :

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

۲- قلمرو زبانی : خون داغ : خونی که هنوز هم گرم و تازه است. / «ها» در «سیاوش‌ها»، نشانهٔ جمع نیست و نشانهٔ مانند است؛ یعنی مانند سیاوش و

سهراب / نهاد این جمله را نیز می‌توان هم «فقطه» گرفت و هم «گلیم».

قلمرو ادبی : تلمیح به داستان سیاوش و سهراب/ داغ ابهام دارد : ۱- درد و غصه ۲- خون داغ و گرم / خیس خون بودن : کنایه از تازه و داغ بودن

قلمرو فکری : این شعر من، بیانگر نامردی‌های مردم زمانه است و روایت مرگ مظلومانة بهلوانانی چون سهراب و سیاوش است. شعر من حماسه

ملی است.

۳- قلمرو ادبی : تشبیه : تشبیه : این قصه / تشبیه : روکش تابوت/ تلمیحی دارد به زندگی جهان بهلوان، غلامرضا تختی / با توجه به قرینهٔ «تیره‌بختی»،

سهراب و سیاوش و تختی را باید نماد مردانی دانست که به تاروایی و ناجوانمردی کشته شده‌اند که نشانه‌ای از تیره‌بختی تاریخ این سرزمین است. شاعر

با اشاره به زندگی این بهلوانان، زمینه را برای بیان تراژدی رستم فراهم می‌کند که وی نیز چون آنها به ناجوانمردی، به دست برادر خود کشته می‌شود.

۴- قلمرو زبانی : استاد : محقق/ استاد/ مرتعش : لرزان. / رجز : شعر یا سخنی است که به هنگام نبرد در مقام فخر فروشی و تضعیف کردن روحیهٔ

دشمن، ایراد می‌شود. / لحن رجز مانند : لحن دشمن کوب و باشکوه/ درد آلود : صفت مفعولی مرخم (درد آلود)

۵- قلمرو زبانی : عِماد : ستون، تکیه‌گاه / ایرانشهر : شهر (کشور) ایران

۶- قلمرو زبانی : نورد : نبرد / هول : ترس و وحشت، هولناک / شیرمرد : منظور رستم

۷- قلمرو زبانی : پور : پسر، فرزند / زال زر : زال، پدر رستم و فرزند نیرم (زیرمان) زال را از آنجا که تمام موی تن وی سفید بود، زال زر گفته‌اند. /

جهان بهلو : جهان بهلوان، بهلوان جهان / خداوند : دارنده، صاحب و مالک / رخس : نام اسب رستم که رنگش پور (سرخ یا سرخ مایل به فیهوای) بود. /

در عبارت «آن سوار رخس بی‌مانند» وابستهٔ وابسته داریم. سوار= هسته/ رخس= وابسته، مضاف‌الیه/ بی‌مانند= وابستهٔ وابسته، صفت مضاف‌الیه

۸- قلمرو ادبی : چون کلید گنج مروارید : تشبیه لبخند به کلید و دندان به مروارید/ لبخند از لبش گم نمی‌شد : کنایه از اینکه همیشه خندان بود. /

مروارید : استعاره از دندان/ گنج : استعاره از دهان/ مراعات نظر : گنج و مروارید/ لب و لبخند

قلمرو فکری : هرگز لبخند از لب رستم مانند کلید گنج مروارید گم نمی‌شد، (همچنان که با کلید در گنجینهٔ مروارید باز می‌شود و مرواریدها نمایان می‌گردند،

دهان رستم نیز چون گنجینه‌ای است که با لبخند زدن وی باز می‌شود و دندان‌هایش که چون مرواریدند، آشکار می‌گردند).

خواه روز جنگ و خورده بهر کین سو گند^۱
 آری اکنون شیر ایران شهر
 تهمتن گُرد سجستانی^۲
 کوه کوهان، مردِ مردستان^۳
 رستم دستان^۴
 در تگ تاریک ژرف چاه بهناور،^۵
 کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر،^۶
 چاه غُذرِ ناجوانمردان^۷ / چاه پستان، چاه بی‌دردان،
 چاه چوانان ژرفی و بهناش، بی‌شرمیش ناباور^۸
 و غم انگیز و شگفت آور».
 آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند،
 در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سینان، گم بود^۹
 پهلوان هفت خوان، اکنون
 طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.^{۱۰}

۱- قلمرو زبانی : خواه : حرف ربط مزدوج / را : فک اضافه (پیمان مهر) متضاد واژه‌های صلح و جنگ در اشعار زیر آورده شده است :
 الف) شوق رقابتی است/ در بین واژه‌ها/ و عبارات‌ها/ و هر کدام می‌خواهند/ معنای صلح را/ مرادف اول باشند.
 صفارزاده

– خواه روز جنگ و خورده بهر کین سو گند

ب) با اهل فنا دارد هر کس سر بکرتگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد
 قلمرو فکری : خواه روز صلح که برای مهر پیمان بسته، خواه روز جنگ که برای کین (انتقام) سو گند خورده.

قلمرو ادبی : تضاد : صلح و جنگ / مهر و کین

۲- قلمرو زبانی : تهمتن : تهم (نیرومند، تنومند)+ تن ، نیرومند، قوی اندام. لقب رستم/ گُرد : بل، پهلوان، دلیر/ سجستانی : سیستانی

۳- قلمرو زبانی : کوه کوهان : استوارترین کوه‌ها / مرد مردستان : جوانمردترین مرد سرزمین جوانمردان/ شاعر واژه‌سازی می‌کند.

قلمرو ادبی : شیر و کوه کوهان : استعاره از رستم

۴- قلمرو زبانی : رستم دستان : رستم، پسر زال دستان. دستان، لقب زال است.

۵- قلمرو زبانی : تگ : نه، زیر/ ترتیب اجزای مصراع بدین گونه است : در تگ چاه ژرف بهناور، آوردن دو صفت برای چاه. ترکیب وصفی مقلوب/
 قلمرو ادبی : کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر می‌تواند لُف و نشر مرث داشته باشد.

۶- قلمرو زبانی : کشته : کاشته

قلمرو فکری : شهادت بر کف و دیواره‌های چاهی که در راه رستم کنده بود، نیزه و خنجر کاشته بود.

۷- قلمرو زبانی : غُذر : خیانت، بی‌وفایی، فریب

۸- قلمرو ادبی : تشبیه : می‌توان گفت : بی‌شرمی چاه چوانان ژرفی‌اش ناباور بود.

قلمرو فکری : چاهی که بی‌شرمی آن، مانند عمق و بهناش، باور نکردنی بود.

۹- قلمرو زبانی : سینان : سیزده، ج آینه

قلمرو فکری : اکنون، رستم با رخس غیرتمند خود، در بن چاهی که آپ آن، زهر شمشیر و سنان بود، گم شده بود. خواش این مصراع بدین گونه
 مناسب تر است : در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود.

۱۰- قلمرو ادبی : طعمه بودن : کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن/ مراعات نظیر : دام و طعمه/ شمشیر و سنان/ چاه و آب/ جناس تاهسان

اختلافی : هفت و هشت / اضافه استعاری و تشخیص : دهان خوان هشتم

قلمرو فکری : خوان هشتم : منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می‌شود(چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است.

و می‌اندیشید

که نیاستی بگوید هیچ^۱

بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر^۲

چشم را باید ببندد تا نبیند هیچ...^۳

بعد چندی که گشودش چشم

رخش خود را دید / بس که خویش رفته بود از تن،

بس که زهر زخم‌ها کارش^۴

گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خواید^۵

او / از تن خود - بس بتر^۶ از رخس -

بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.^۷

رخش را می‌دید و می‌پایید / رخس، آن طاق عزیز، آن نای بی‌همتا^۸

رخش رخشنده^۹

با هزاران یادهای روشن و زنده^{۱۰}...

۱- قلمرو زبانی : هیچ : ضمیر مبهم

۲- قلمرو زبانی : تزویر : نیرنگ، منافق و دورویی، فریب کاری / این تزویر بی‌شرمانه و پست است . جمله سه جزئی دارای مسند
قلمرو فکری : رستم چون در جاه افتاد [و فهمید که به نیرنگ در جاه افتاده است] یا خود اندیشید که دیگر در اینجا نباید چیزی بگوید چرا که این
نیرنگ، کاری بس پست و بی‌شرمانه است: [بس پاسخ این نیرنگ برادر را باید به گونه‌ای دیگر دهد.] ارتباط معنایی با بیت‌های زیر :
شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر / مولوی
سوز دل بغوب ستم‌دیده ز من پرس / کاندوه دل سوختگان سوخته داند / سعدی

۳- قلمرو زبانی : جهش ضمیر : گشودش چشم . چشمش را گشود. / کاری : عمیق، مؤثر / بس که زهر زخم‌ها کاری بود. «ضمیر متصل «ش» در
«کارش» متعلق به «زخم‌ها» است؛ یعنی زخم‌هایش، جهش ضمیر دارد.

قلمرو فکری : صدای شبیهه رخس دگر نمی‌آید / کجاست رستم دستان که زخم‌ها کاربست / نصرالله مردانی

۴- قلمرو ادبی : حس و هوش از تن رفتن : کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی/ دانت می‌خواید : کنایه از مردن

۵- قلمرو زبانی : بتر : بدتر . فرایند واجی ادغام. در شعر به ضرورت وزن «بتر» خوانده می‌شود.

۶- قلمرو فکری : توجهی به خودش نمی‌کرد.

۷- قلمرو زبانی : طاق : تک، بکتا و بی‌ماند. مقابل جفت / تا : مترادف طاق، یکی

قلمرو ادبی : واج‌آرایی (تکرار صامت «ط=ت») در واج‌آرایی چون آرتش موسیقی واج مطرح است و از آنجا که برخی حروف مانند «ت، ط» در
زبان فارسی، مخرب مشترک دارند و یکسان تلفظ می‌شوند، یکی حساب می‌شوند. / متناقض‌نما : نای بی‌همتا

۸- قلمرو زبانی : رخشنده : درخشنده در کار و باری رستم. (توجه داشته باشید که رنگ اسب، مورد نظر نیست و آن گونه که پیش از این نیز آوردیم
رنگ اسب او بور بوده است نه سفید.)

۹- قلمرو ادبی : یاد روشن و زنده : حس‌آمیزی (توجه داشته باشید که درآمیزی حس‌های انتزاعی نیز، حس‌آمیزی است؛ مانند خیال شیرین)/
یاد زنده : به کنایه تازه و فراموش نشدنی

گفت در دل : «رخش! طفلک رخس!»^۱
 آه! / این نخستین بار شاید بود
 کان کلید گنج مروارید او گم شد^۲
 ناگهان انگار / بر لب آن چاه...
 سایه‌ای را دید
 او شغاد آن نابردار بود^۳
 که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید
 و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاه‌سار گوش می‌پیچید^۴...
 باز چشم او به رخس افتاد - اما... وای! / دید،
 رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی‌مانند،^۵
 با هزارش یادبود خوب خوابیده است
 آن چنان که راستی گویی^۶
 آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است...
 بعد از آن تا مدتی تا دیر،
 یال و رویش را
 هی نوازش کرد و هی بویید و بوسید
 رو به یال و چشم او مالید...

۱- قلمرو زبانی : «ک» در «طفلک» کاف تحجیب (دوست داشتن و مهربانی)

۲- قلمرو زبانی : آه : شبه‌جمله

قلمرو ادبی : کلید گنج مروارید : استعاره از لیخند (پیش از این نیز آورده بود و به مناسبت تکرار کرده است.)

قلمرو فکری : رستم همیشه لیخند به لب داشت و این نخستین بار بود که دیگر نمی‌توانست لیخند بزند.

۳- قلمرو ادبی : نابردار : ایهام دارد : ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد

۴- قلمرو ادبی : چاه‌سار گوش : اضافه تشبیهی (گوش مانند چاه). گوش = مشبه / سار : ادات / چاه : مشبه به / وجه‌شبهه = می‌پیچید / مراعات نظیر : صدا، گوش و می‌پیچید

۵- قلمرو زبانی : وای : شبه جمله در معنای افسوس

قلمرو ادبی : چشم : مجاز از نگاه

۶- قلمرو زبانی : سه ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : تشخیص : رخس غیرتمند

۷- قلمرو زبانی : جهش ضمیر : هزارش یادبود خوب : هزار یاد بود خویش / راستی : به راستی : قید

قلمرو ادبی : کنایه : خوابیده است : مردن

مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید^۱

و نگاهش مثل خنجر بود :^۲

«و نشست آرام، یال رخس در دستش،

باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم :...»^۳

جنگ بود این یا شکار؟ آیا^۴

میزبانی بود یا تزویر؟»

قصه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست

که شغاد نابرا در را بدوزد — هم چنان که دوخت —

با کمان و تیر

بر درختی که به زیرش ایستاده بود

و بر آن بر تکیه داده بود

و درون چه نگه می‌کرده

قصه می‌گوید

این برایش سخت آسان بود و ساده بود

آن چنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست،

کان کمند شصت خم خویش بگشاید^۵

و بیندازد به بالا بر درختی، گیره‌ای، سنگی

و فراز آید

۱- قلمرو زبانی : تا : حرف اضافه / ضجه : ناله و فریاد

قلمرو ادبی : نابرا در ایهام دارد : ۱- برادر ناتنی ۲- ناجوانمرد / ضجه می‌بارید : استعاره (ضجه به باران مانند شده که می‌بارید) و کنایه از بسیار اندوهناک بود. / جناس ناهمسان اختلافی : بویید و بوسید / مراعات نظیر : رو و چشم

۲- قلمرو ادبی : نگاهش مثل خنجر بود : تشبیه

۳- قلمرو فکری : آخرین اندیشه‌ها : منظور آن یادبود و خاطراتی که با رخس داشته است.

۴- قلمرو فکری : آیا این جنگ بود یا شکار بود؟ یعنی نه جنگ بود و نه شکار! بلکه تزویر بود. / میزبانی : اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی‌اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه با تیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت.

۵- قلمرو زبانی : بر آن بر : دو حرف اضافه برای یک متمم از ویژگی‌های سبکی شاهنامه است. / سخت آسان : وابسته و ایسته. / قید صفت / فراز آید : مضارع التزامی

قلمرو ادبی : تشخیص : قصه می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست : یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است.

قلمرو فکری : داستان بدین گونه است که رستم با تیری که به سوی شغاد پرتاب می‌کند تیر از درخت عبور می‌کند و شغاد را که درخت بالای چاه را برای خود حفاظ ساخته بود، به آن می‌دوزد. (به کنایه کشت.)

۶- قلمرو زبانی : کمند شصت خم : کنایه از بلند بودن کمند

درس پانزدهم

نمایه درس

عنوان: کبوتر طوق دار

نوع ادبی و قالب: داستان، نثر
 درون مایه: بیان حکمت‌های زندگی و نکته‌های اخلاقی با زبان تمثیلی، مانند
 وحدت و همدلی و کسب تجربه در هنگام بلایا و حوادث

قلمرو معنایی

- ۱- دریافت درک و مفهوم متن
- ۲- بیان معنی و مفهوم عبارات متن
- ۳- درک ارتباط مفاهیم مشترک با متن‌های دیگر

قلمرو ادبی

بررسی کاربرد آرایه‌های ادبی (تشبیه، استعاره، کنایه و ...)

قلمرو زبانی

- ۱- کاربرد و معنای افعال
- ۲- حذف شناسه فعل به قرینه
- ۳- فرایند واجی ادغام

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌ای از ادبیات داستانی - تمثیلی (کبوتر طوق‌دار از کلیله و دمنه) (علم)
- ۲ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۳ تقویت باور نسبت به آموزه‌های تربیتی، اخلاقی و فرهنگی متن درس (ایمان)
- ۴ تقویت نگرش مثبت نسبت به کاربست آموزه‌های محتوایی درس، در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۵ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روشن‌سازی طرز تلقی، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب کلیله و دمنه، نوار صوتی خوانش متن، بویا نمایی‌های مرتبط با داستان متن درس، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ درباره کلیله و دمنه. محمد جعفر محجوب. ۱۳۴۹. تهران : خوارزمی.
- ۲ عمل‌گرایی (پراگماتیسم) در کلیله و دمنه. محمد آهی؛ فاطمه مهربانی. متن پژوهی ادبی. دوره ۱۸. شماره ۶۱، پاییز ۱۳۹۳. صص ۸۲-۶۳.
- ۳ کلیله و دمنه. نصرالله منشی. ۱۳۷۳. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. ج ۱۲. تهران : امیر کبیر.
- ۴ کتاب‌شناسی کتاب کلیله و دمنه در زبان فارسی. مجتبی طاوسی؛ امین مجلی‌زاده. ۱۳۹۴. هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.
- ۵ نقد اخلاق‌گرایی در کلیله و دمنه با نیم‌نگاهی به اندیشه‌های ماکیاولی. جواد دهقانیان؛ ناصر نیکوبخت. نقد ادبی. تابستان ۱۳۹۰. دوره ۴. شماره ۱۴. صص ۱۵۹-۱۳۳.

تحلیل متن درس

کبوتر طوق دار^۱

آورده اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَدِّی^۲ خوش و مرغزاری نَرَه^۳ بود که از عکس زیاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی^۴.

دِرَفْشان^۵ لاله در وی، چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی^۶
شقایق بر یکی پای ایستاده جو بر شاخ زمرد، جام باده^۷

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آن جا متواتر^۸. زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشتن^۹ خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می نگریست. ناگاه صیادی بدحال^{۱۰} خشین جامه، جالی^{۱۱} بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. پترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد^{۱۲} که می آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای نگه دارم^{۱۳} و می نگرم تا چه کند.

۱- نقل از کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ۱۵۸ (باب الحمامة و الطوقفة و ...). در ضمن این درس پیش از این، درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری بوده است. در شرح و توضیح عبارات از حواشی استاد مینوی بهره برده ایم.

۲- قلمرو زبانی: متصد: شکارگاه؛ اسم مکان.

۳- قلمرو زبانی: نَرَه: با صفا. / قلمرو فکری: حکایت کرده اند که در ناحیه کشمیر شکارگاهی خوش و چمنزاری باصفا وجود داشت که از تابش و انعکاس آن، بر سیاه کلاغ همانند دم طاووس زیبا به نظر می رسید و در مقابل زیبایی آن، دم طاووس به پر سیاه و زشت کلاغ شباهت داشت. / قلمرو ادبی: اغراق دارد.

۴- قلمرو زبانی: نمودی و مانستی: ماضی استمراری.

۵- قلمرو زبانی: دِرَفْشان: به ضم و فتح دال، درخشان. درفش (به ضم و فتح دال) فروغ، نور و روشنائی.

۶- قلمرو فکری: «لاله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما [در برابر زیبایی آن مرغزار] از حسد و حسرت آن، دلش می سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه اش نمایان بود. سیاهی وسط شقایق و لاله، با تعبیر «داغ» در شعر فارسی کاربرد فراوان دارد: / قلمرو ادبی: تشبیه: لاله به چراغ/ حسن تعلیل: علت سیاهی درون لاله دود کردن چراغ دانسته. / داغ ابهام دارد: ۱- ماتم ۲- داغ و سیاهی/ لاله ابهام تناسب دارد با چراغ: ۱- گل لاله ۲- چراغدان/ حافظ گفته:

ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده ای ما آن شقایقم که با داغ زاده ایم» (انزایی نزاد ۱۳۷۵، ۲۶۳)

۷- قلمرو فکری: شقایق بر روی ساقه خود چنان می نمود که گویی جام باده سرخ رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است. / قلمرو ادبی: تشبیه مرکب: شقایق بر یکی پای ایستاده (مشبه) و ...

۸- قلمرو زبانی: اختلاف: رفت و آمد. صیادان بی در پی آنجا رفت و آمد می کردند.

۹- قلمرو زبانی: گشتن یا گشتن: دارای شاخه ها و برگ های بسیار و انبوه. (لفت فرس، چاپ عباس اقبال ص ۳۸۴ تا ۳۸۵)

۱۰- قلمرو زبانی: بدحال: در اینجا: بی اندام، درشت هیكل و بدلیاس. (انزایی نزاد)

۱۱- قلمرو زبانی: جالی: دام است که از ریمان بافتد به شکل توری از برای گرفتن مرغ و ماهی. (مینوی)

۱۲- قلمرو زبانی: را: حرف اضافه.

۱۳- قلمرو زبانی: جای نگه داشتن: به جای خود ماندن، و مجازاً به معنی زیاده نندی نکردن و تحمل داشتن و درنگ کردن.

صیّاد پیش آمد و جال باز کشید و حیّه بینداخت^۱ و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سَرِ ایشان کبوتری بود که او را مُطَوِّقه^۲ گفتندی و در طاعت و مطاوعت^۳ او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تک ایستاد^۴ تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید. مطَوِّقه گفت : جای مجادله نیست، چنان باید که همگنان، استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلِص خود شناسند^۵ و حالی، صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوّتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سَرِ خویش گرفت^۶ و صیاد در پی ایشان ایستاد^۷، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاع با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد که من از مِثْلِ این واقعه ایمن نتوانم بود و از تجارب برای دفع حوادث، سلاح‌ها توان ساخت^۸.

و مطَوِّقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت : این ستیزه‌روئ^۹ در کار ما به جدّ است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد. ^{۱۰} طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من، او را بگویم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند^{۱۱} و صیاد بازگشت. مطَوِّقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که : فرود آید. فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند.

۱- دانه پاشید.

۲- قلمرو زبانی : مطوقه : طوق دار. کبوتر طوقی. دارای گردنبند. فاخته و قمری را هم از مطوقه‌ها گفته‌اند. / قلمرو فکری : ... رئیس آنان کبوتری بود که او را مُطَوِّقه می گفتند.

۳- قلمرو زبانی : مطاوعت : کسی را فرمان‌بردار بودن. فرمان‌برداری کردن. / گذاشتندی : ماضی استمراری

۴- قلمرو فکری : گرازان به تک ایستاد : خرامان و از سر غرور شروع کرد به دویدن به سوی دام. ایستادن در اینجا : آغاز کردن و مبادرت ورزیدن. (انزایی نزاد ۲۶۴)

۵- قلمرو زبانی : همگنان : جمع همه است و جمع این کلمه در کتب و اشعار قدیم جز بدین صورت نیامده است؛ همگنان معنایی غیر از این ندارد. «چون بخواند همگنان خیره ماندند.» (کلیله و دمنه، مینوی، ص ۳۵) و این درست است چنانچه در ترجمه «جمیعاً» از آیه ۷، سوره ۴، همگنان را آورده است : «ای شما که بگروید گانید، فراگیرید برهیز شما [در جنگ] بیرون شوید گروه گروه، یا بیرون شوید همگنان.» / قلمرو فکری : باید به گونه‌ای عمل کنید که همگان رها کردن یاران را مهم تر از خلاصی خود بدانند.

۶- قلمرو زبانی : گرفت به جای گرفتند. حذف به قرینه لفظی. از ویژگی‌های سبکی زبانی است. ۷- قلمرو زبانی : ایستادن : در اینجا تقریباً به معنی مبادرت ورزیدن، اقدام کردن/ در مجمل‌التواریخ و القصص آمده : بنی اسرائیل همه اندر معاصی کردن ایستادند و بنی را همی پرستیدند. ... (انزایی نزاد ۲۶۴)

۸- قلمرو فکری : پیام اصلی متن را باید در قالب این عبارت‌ها جست و همچنین است : «همگنان، استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلِص خود شناسند.» و از تجربه‌ها برای خود در مقابل حوادث می‌توان سلاح‌ها درست کرد.

۹- قلمرو زبانی : ستیزه‌روی : لجوج، گستاخ، پُرو، کینه توز.

۱۰- قلمرو ادبی و فکری : کنایه از دست از سر ما بر نخواهد داشت.

۱۱- راه بتافتند : راه خود را کج کردند. راه خود را تغییر دادند.

و آن موش را زیرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار، گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهدت کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هریک را در دیگری راه گشاده^۱ و تیمار آن فراخور حکمت و بر حَسَبِ مصلحت بداشته. مطوّقه آواز داد که: بیرون آی. زیرا پرسید که: کیست؟ نام بگفت: بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته دید، رَءِ آب^۲ دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افکنند؟ جواب داد که: مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید^۳. موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مطوّقه بدان بسته بود. گفت: نخست از آن یاران گشای. موش بدین سخن التفات ننمود. گفت ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر. گفت: این حدیث را مکّز می‌کنی؛ مگر تورا به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حَقّی نمی‌شناسی؟ گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حَقّی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند و به معونت و مظهرت^۴ ایشان از دست صیاد بچستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید^۵. و می‌ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم — اگرچه ملالت به کمال رسیده باشد — اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیابی^۶، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر، و آلا طاعنان مجال وقیعت^۷ یابند.

موش گفت: عادت اهل مکّومت این است و عقیدت ارباب مودّت بدین خصلت پسنیدیده و سیرت ستوده

۱- قلمرو فکری: در آن جای‌ها برای فرار خود در روز حوادث صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک را در دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آنها مواظبت می‌نمود.

۲- قلمرو زبانی: زه آب: «در لغت فرس (چاپ اقبال ص ۲۴) گوید: آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش از اندک و بسیار؛ بوشکور بلخی گوید: سوی رود با کاروانی گئین/ زه آبی بدوی اندرون سهمگین. اینجا چشمه چشم را زه آب خوانده است.» (مینوی) «زهاب، چشمه، جوی. ظاهراً این کلمه «زه» یا «زایدین» هم ریشه است. (انزایی تژاد ۲۶۴)/ قلمرو ادبی: بند بلا: اضافه تشبیهی/ زه آب دیده: اضافه تشبیهی/ بر رخسار جوی‌ها...: اغراق است.

۳- قلمرو فکری: تقدیر آسمانی مرا در این گرداب افکند.

۴- قلمرو زبانی: معونت: یاری. مظهرت: یاری رساندن، پشتیبانی کردن. چون آنها حق مرا با طاعت و بند و اندرزپذیری به جا آوردند و با پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتم...

۵- قلمرو زبانی: به ادا رسانید: به فریته «بیرون باید آمد». به ادا باید رسانید؛ و رسانید هم مصدر مرخم است.

۶- قلمرو فکری: می‌ترسم اگر اول گره‌های مرا باز کنی خسته شوی و بعضی از آنان گرفتار بمانند تا من بسته باشم؛ هر چند که خسته شده باشی هم سستی در حق مرا صحیح نمی‌دانی و دلت به آن راضی نمی‌شود.

۷- قلمرو زبانی: وقیعت: سرزنش، غیبت کردن، ملامت و عیب‌جویی. قلمرو فکری: در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش‌کنندگان فرصت بدگوی پیدا می‌کنند.

در موالات تو صافی تر گردد^۱ و یَقَتَّ^۲ دوستان به کَرَمِ عهد^۳ تو بیفزاید. و آنگاه به جدّ و رغبت، بندهای ایشان تمام ببرید و مطوّقه و یارانش، مُطَلَق^۴ و ایمن بازگشتند.

کلیله و دمنه : ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی

آگاهی‌های فراامتنی

«داستان‌های بیدپای» ترجمه دیگری از «کلیله و دمنه» عبدالله بن مقفع (روزبه پور دادویه) است که آن را محمد بن عبدالله البخاری ترجمه کرده است. تفاوت این ترجمه با ترجمه نصرالله منشی در آن است که وی بر اصل کتاب هیچ نیفزوده است و حال اینکه نصرالله منشی تنها کار ترجمه نکرده و بلکه دست به کار تألیف هم زده است، بماند تفاوت‌های دیگرش. برای درک این نکته هم می‌توانید به ترجمه همین داستان از بیدپای هم نگاه کنید و آن دو را با هم مقایسه کنید. (ن. ک ص ۱۵۳، داستان کبوتر حمایلی و زاغ و موش و سنگ پشت و آهو).

کارگاه متن‌پژوهی

فرایند واجی ادغام

هرگاه دو واج یکسان یا نزدیک به هم در کنار هم بنشینند و یکی از آنها کاسته شود یا به واج کناری‌اش تبدیل شود «ادغام» گفته می‌شود. این کار به دلیل یکسانی یا نزدیکی دو واج اتفاق افتاده است.

بدر ← بتر شب‌پره ← شبیره زودتر ← زوتر

۱- قلمرو زبانی : اهل مکرمات : جوان مردان / موالات : دوستی و پیوستگی. / قلمرو فکری : و یاور دوستانداران. با این خلق و خوی پسندیده‌ای که تو داری، در دوستی با تو صاف تر و خالص تر می‌شود.

۲- قلمرو زبانی : یَقَتَّ : اعتماد. / قلمرو فکری : اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان‌داری تو بیشتر می‌شود.

۳- کَرَمِ عهد : اصطلاحی است نزدیک به معنی «وفاداری و خوش خدمتی».

۴- قلمرو زبانی : مُطَلَق : رها. / قلمرو فکری : آن وقت با جدّیت و میل فراوان بند آنها را باز کرد و مطوّقه و دوستانش رها و آسوده برگشتند.

کنج حکمت

مهمان ناخوانده

آورده‌اند که وقتی مردی به مهمانی «سلیمان دارانی» رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند:^۱
گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر
چشم تر و نان خشک و روی تازه
مهمان چون نان بدید، گفت: «کاشکی با این نان، باره‌ای پنیر بودی.» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و به پیش مهمان آورد.
مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده.» سلیمان گفت: «اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»
جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

تحلیل متن

گذشته از سودمندی‌های بسیارش و درون‌مایه طنزش، دو موضوع را به چالش می‌کشد: یکی «قناعت» و دیگری «دستاویز ساختن قناعت» یعنی شیادی و فریب‌کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت‌پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی‌آورد تا بفریبد. حکایت با جمله قصار طنزآمیزی به نتیجه نشست که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می‌افزاید.

۱- قلمرو فکری: به طریق عذرخواهی [بینی را] را خواند.

درس شانزدهم

نمایه درس

عنوان: قصه عینکم

نوع ادبی: ادبیات داستانی
درون مایه: خودباوری، اعتماد به نفس و

قلمرو معنایی

دریافت پیام و نکته های
اخلاقی داستان

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی عناصر داستان
(زاویه دید، شخصیت، نقطه
اوج)
- ۲- بررسی کاربرد آرایه های
ادبی
- ۳- ویژگی های برجسته نثر
متن

قلمرو زبانی

وابسته های پسین
(ی تکره، نشانه های جمع،
مضاف الیه، صفت شمارشی
ترتیبی و صفت بیانی)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات داستانی معاصر (علم)
- ۲ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳ تقویت ویژگی اخلاقی خودباوری و اعتماد به نفس در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۴ دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)
- ۵ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش قصه‌گویی مطابق با خواسته‌ها، نیازهای دانش‌آموزان امروز، روش کارایی گروه، روش ایفای نقش و ... به دلیل موقعیت طنزآمیز داستان با روش ایفای نقش شخصیت‌های اصلی و با استفاده از طنز کلامی فضا و رویداد داستان برای دانش‌آموزان ملموس‌تر می‌شود.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مجموعه داستان «شلوارهای وصله‌دار» اثر رسول پرویزی، نوار صوتی، عکس، بهره‌گیری از بایگ‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بررسی سبک زبانی، ادبی و روایی کتاب شلوارهای وصله‌دار با تکیه بر داستان‌های قصه عینکم و ... فرناز خیراندیش. ۱۳۹۳. اولین همایش ملی زبان انگلیسی. ادبیات و ترجمه در آموزش و پرورش.
- ۲ بررسی عناصر داستانی و طنز در قصه‌های رسول پرویزی. حسن انصاری. ۱۳۸۹. ویژه‌نامه ققنوس ۲. هفته‌نامه بیرمی.
- ۳ قصه‌های رسول. رسول پرویزی. ۱۳۸۷. تهران: انتشارات آیین جنوب.

تحلیل متن درس

قصه عینکم^۱

به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روز می‌درخشد.^۲ گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است.^۳ تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می‌کردم عینک، مثل تعلیمی^۴ و کراوات یک چیز فرنگی مآبی^۵ است که مردان متمدن برای قشنگی به چشم می‌گذارند. دایی جان میرزا غلامرضا که در تجدّد افراط داشت، اولین مرد عینکی بود که دیده بودم. علاقه دایی جان در واکس کشش و کارد و چنگال و کارهای دیگر فرنگی مآبان، مرا در فکرم تقویت کرد. گفتم هست و نیست^۶، عینک یک چیز متجدّدانه است که برای قشنگی به چشم می‌گذارند.

این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم بزنیم. قدّ بنده به نسبت سنّ همیشه دراز بود. تنه — خدا حفظش کند — هر وقت برای بنده و برادرم لباس می‌خرید، ناله‌اش بلند بود. متلکی می‌گفت که دو برادری مثل غلّم یزید می‌مانید. دراز دراز، می‌خواهید بروید آسمان^۷، شوربا بیاورید. در مقابل این قدّ دراز، چشمم سو نداشت و درست نمی‌دید. بی‌آنکه بدانم چشمم ضعیف و کم سوست، چون تابلو سیاه را نمی‌دیدم، بی‌اراده در همه کلاس‌ها به طرف نیمکت ردیف اول می‌رفتم.

در خانه هم غالباً پای سفره ناهار یا شام بلند می‌شدم، چشمم نمی‌دید؛ پایم به لیوان آب‌خوری یا بشقاب یا کوزه آب می‌خورد؛ یا آب می‌ریخت یا ظرف می‌شکست. آن وقت بی‌آنکه بدانند و بفهمند که من نیمه کورم و نمی‌بینم، خشمگین می‌شدند. پدرم بد و بی‌راه می‌گفت. مادرم شماتت می‌کرد، می‌گفت: «به شتر افسار گسیخته می‌مانی؛ شلخته و هر دم بیل و هیل و هیو هستی^۸؛ جلو پایت را نگاه نمی‌کنی. شاید چاه جلویت بود و در آن بیفتی.» بدبختانه خودم هم نمی‌دانستم که نیم کورم. خیال می‌کردم همه مردم همین قدر می‌بینند. در فوتبال ابداً و اصلاً پیشرفت نداشتیم؛ مثل بقیه بچه‌ها پایم را بلند می‌کردم، نشانه می‌رفتم که به توپ بزنم

۱- این متن، درس بیست و چهارم زبان و ادبیات فارسی پیش نیز هست.

۲- قلمرو ادبی: مثل روز می‌درخشد: تشبیه (این حادثه: مشبه/ روز: مشبه به). کنایه از وضوح و روشنی.

۳- قلمرو ادبی: خانه اول حافظه: اضافه تشبیهی (حافظه: مشبه/ خانه: مشبه به)

۴- قلمرو زبانی: تعلیمی: عصبی سبکی که به دست گیرند.

۵- قلمرو زبانی: مآبی: بازگشت، جای بازگشت. / فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها.

۶- هست و نیست: اصطلاح عامیانه است؛ بی‌برو برگرد؛ حتماً. جز این نیست که عینک یک چیز نوگرایانه است.

۷- قلمرو ادبی: مثل غلّم یزید و می‌خواهید بروید آسمان: کنایه از دراز بودن قد.

۸- قلمرو ادبی و زبانی: هر دم بیل: هر دم بیل (اصطلاح عامیانه و ترکی است)؛ بی‌نظم و بی‌ترتیب. / هیل و هیو: هیلو هیو: هیله هیو؛ هیولی هیال: لاقید و لاپایلی، هرج و مرج (معین) دست و پا چلفتی.

اما پایم به توپ نمی‌خورد؛ بور می‌شدم^۱؛ بچه‌ها می‌خندیدند؛ من به رگ غیرتم برمی‌خورد.^۲ بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام غفلت‌هایم را که ناشی از ناپیئایی بود، حمل بر بی‌استعدادی و مُهمَلی^۳ و ولنگاری‌ام کردند. خودم هم با آنها شریک می‌شدم. با آنکه چندین سال بود که شهرنشین بودیم، خانه ما شکل دهانی‌اش را حفظ کرده بود. مهمانداری ما پایان نداشت. خدایش بیامرز، پدرم دریا دل^۴ بود؛ در لاتی^۵، کارشاهان را می‌کرد؛ ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد.

یکی از این مهمانان، پیرزن [ی] کازرونی بود. کارش نوحه‌سرایی برای زنان بود. روضه می‌خواند. اتفاقاً شیرین زبان و نَقال هم بود. ما بچه‌ها خیلی او را دوست می‌داشتیم. چون با کسی رو درپایستی نداشت، رُک و راست هم بود، زادالمعاد و کتاب دعا و کتاب جودی^۶ و هرچه از این کتب تعزیه و مرثیه بود، همراه داشت. همه این کتاب‌ها را در یک بقچه می‌پیچید. یک عینک هم داشت، از آن عینک‌های بادامی شکل قدیم. البته عینک، کهنه بود؛ به قدری کهنه بود که فرامش شکسته بود اما پیرزن کذا^۷ به جای دسته فرام، یک تکه سیم سمت راستش چسبانده بود و یک نخ قند^۸ را می‌کشید و چند دور، دور گوش چپش پیچید. من فلا کردم^۹ و روزی که پیرزن نبود، رفتم سر بقچه‌اش. اولاً کتاب‌هایش را به هم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه‌اش درآوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریختِ مُضحک سر به سر خواهرم بگذارم و دهن کجی کنم.^{۱۰}

آه، هرگز فراموش نمی‌کنم. برای من لحظه عجیب و عظیمی بود؛ همین که عینک به چشم من رسید، ناگهان دنیا برایم تغییر کرد؛ همه چیز برایم عوض شد. یادم می‌آید که بعد از ظهر یک روز پاییز بود. آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیر خورده تک‌تک می‌افتادند. من که تا آن روز از درخت‌ها جز انبوهی برگ در هم رفته چیزی نمی‌دیدم، ناگهان برگ‌ها را جدا جدا دیدم. من که دیوار

۱- قلمرو زبانی و ادبی: بور؛ سرخ؛ بور شدن؛ شرمند شدن، خجالت زده شدن.

۲- قلمرو ادبی: به رگ غیرتم برمی‌خورد: کنایه از اینکه به جوش می‌آمدم، ناراحت می‌شدم و یا تحریک می‌شدم برای حفظ آبرویم کاری یکنم.

۳- قلمرو زبانی: مهمَلی: اهمال و سستی.

۴- قلمرو ادبی: دریادل: کنایه از بسیار بخشنده، تشبیه درون واژه‌ای. دریادل به معنی شجاع و دلیر نیز هست.

۵- قلمرو زبانی و ادبی: لاتی: این واژه را باید از اضداد بدانیم در ردیف واژه‌هایی چون عیاری که در اصل به معنی جیب بری و راهزنی است اما معنی جوانمردی یافته است؛ لاتی نیز در اینجا معنی جوانمردی. معنی کنایی جمله چنین می‌شود که در فقر و ناداری، بخشنده بود.

۶- قلمرو زبانی: زادالمعاد و کتاب جودی: کتاب دعا از علامه مجلسی و عبدالجواد جودی دوره قاجار.

۷- قلمرو زبانی: کذا: مرکب از «ک» (مانند) و «ذا» (این). یعنی توصیف شده، آن چنینی.

۸- قلمرو زبانی: نخ قند: قسمی نخ که از الیاف کف تهیه کنند. (به مناسبت اینکه سابقاً آن را در کله قند می‌پیچیدند، بدین نام شهرت یافته.) (معین)

۹- قلمرو زبانی: فلا کردن: کلک زدن، کمین کردن برای شیطنت.

۱۰- قلمرو ادبی: سر به سر کسی گذاشتن: کنایه از آزار و اذیت کردن و دهن کجی کردن: کنایه از مسخره کردن.

مقابل اتاقمان را یک دست و صافی می‌دیدم و آجرها مخلوط با هم به چشمم می‌خورد، در قرمزی آفتاب، آجرها را تک‌تک دیدم و فاصله آنها را تشخیص دادم. نمی‌دانید چه لذتی یافتم؛ مثل آن بود که دنیا را به من داده‌اند.^۱ ذوق زده بشکن می‌زدم و می‌پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده‌ام.

عینک را درآوردم، دوباره دنیای تیره در چشمم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم. آن را بستم و در جلدش گذاشتم. به ننه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم، عینک را از من خواهد گرفت و چند نی‌قلیان^۲ به سر و گردنم خواهد زد. می‌دانستم پیرزن تا چند روز دیگر به خانه ما برنمی‌گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و سرخوش از دیدار دنیای جدید به مدرسه رفتم.

درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی، پیرمرد شوخ و نکته‌گویی بود. من که دیگر به چشمم اطمینان داشتم. برای نشستن بر نیمکت اول کوشش نکردم. رفتم و در ردیف آخر نشستم. می‌خواستم چشمم را با عینک امتحان کنم. کلاس ما شاگرد زیادی نداشت. همه شاگردان اگر حاضر بودند، تا ردیف ششم کلاس می‌نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمکت داشت و من برای امتحان چشم مسلح، ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر سابقه شرارتی که داشتم، اول وقت کلاس، سوءظن^۳ پیرمرد معلم را تحریک کرد. دیدم چپ‌چپ به من نگاه می‌کند.^۴ پیش خودش خیال کرده چه شده که این شاگرد شیطان، بر خلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه باشد.^۵

بچه‌ها هم کم و بیش تعجب کردند، خاصه آنکه به حال من آشنا بودند. می‌دانستند که برای ردیف اول سال‌ها جنگال کرده‌ام. با این همه، درس شروع شد. معلم، عبارتی عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط‌کشی کرد. یک کلمه عربی در ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه را تجزیه کرد. در چنین حالی، موقع را مغتنم شمردم؛ دست بردم و با دقت، عینک را از جعبه بیرون آوردم؛ آن را به چشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم. نخ قند را به [پشت] گوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم.

در این حال وضع من تماشایی بود. قیافه یغورم، صورت درشتم، بینی گردن کش و دراز و عقابی‌ام، هیچ کدام، با عینک بادامی شیشه کوچک جور نبود. تازه اینها به کنار، دسته‌های عینک، سیم و نخ، قوز بالا قوز بود^۶ و هر پدر مرده مصیبت دیده‌ای را می‌خنداند، چه رسد به شاگردان مدرسه که بی‌خود و بی‌جهت از ترک دیوار هم خنده‌شان می‌گرفت!^۷

۱- قلمرو ادبی: دنیا را به کسی دادن: کنایه از شادی و خوشحالی فراوان.

۲- قلمرو زبانی: نی‌قلیان: نی‌ای که از آن قلیان سازند.

۳- قلمرو ادبی: چپ‌چپ به من نگاه می‌کند: کنایه: با تعجب و مشکوک به کسی نگاه کردن.

۴- قلمرو ادبی: نکند کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه باشد: کنایه از نقشه بدی کشیدن و آرایه تمثیل دارد.

۵- قلمرو ادبی: نخ قوز بالا قوز بود: مشکل را دو چندان کرده بود.

۶- قلمرو ادبی: سر از با نمی‌شناختم: کنایه از خوشحالی.

خدا روز بد نیاورد. سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت، رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه‌ها تشخیص دهد، ناگهان نگاهش به من افتاد. حیرت‌زده گج را انداخت و قریب به یک دقیقه پَر و پَر چشم به عینک و قیافه من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پا نمی‌شناختم.^۱ من که در ردیف اول با هزار فشار و زحمت، نوشته روی تخته را می‌خواندم، اکنون در ردیف دهم، آن را مثل بلبل می‌خواندم!^۲

مسحور کار خود بودم؛ ابتدا توجهی به ماجرای شروع شده نداشتم. بی‌توجهی من و اینکه با نگاه‌ها هیچ اضطرابی نشان ندادم، معلم را در ظن خود تقویت کرد. یقین شد که من بازی جدیدی درآورده‌ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم.

ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد. اتفاقاً این آقای معلم لهجه شیرازی غلیظی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همین طور که پیش می‌آمد، با لهجه خاصش گفت: «به به! مثل قوَال‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟»^۳

تا وقتی که معلم سخن نگفته بود، کلاس آرام بود و بچه‌ها به تخته سیاه، چشم دوخته بودند. وقتی صدای آقا معلم را شنیدند، شاگردان کلاس رو برگردانیدند که از واقعه با خبر شوند. همین که شاگردان به عقب نگرستند، عینک مرا با توصیفی که از آن شد، دیدند؛ یک مرتبه گویی زلزله آمد و کوه شکست. صدای مهیب خنده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هر و هر^۴، تمام شاگردان به قهقهه افتادند، این کار، بیشتر معلم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه بازی‌ها را برای مسخره کردنش راه انداخته‌ام. احساس کردم که خطری پیش آمده؛ خواستم به فوریت عینک را بردارم. تا دست به عینک بردم فریاد معلم بلند شد: «دست زن؛ بگذار همین‌طور تو را با صورتک پیش مدیر ببرم. تو را چه به مدرسه و کتاب و درس خواندن؟»

حالا کلاس سخت در خنده فرو رفته، من بدبخت هم دست و پایم را گم کرده‌ام. گنگ شده‌ام؛ نمی‌دانم چه بگویم. مات و میهوت عینک کذا به چشمم است و خیره‌خیره معلم را نگاه می‌کنم. این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کنار نیمکت من و چنین خطاب کرد: «باشو برو بیرون!»

... آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمسیون کردند. بعد از چانه زدن بسیار تصمیم به اخراج من

۱- قلمرو ادبی: آن را مثل بلبل می‌خواندم؛ به کنایه روان خواندن.

۲- قلمرو ادبی: روان می‌خواندم.

۳- قلمرو زبانی: قوَال: در اینجا بازیگر نمایش‌های دوره گردی/ قلمرو فکری: دسته هفت صندوقی: «گروه‌های نمایش دوره گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روی حوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند. بر جاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک از بازیگران گروه نیز «قوَال» یا «قوَالک» می‌گفته‌اند.

۴- قلمرو زبانی: هر و هر و پَر و پَر که پیش از این آمد، در اصطلاح نام‌آواها هستند.

گرفتند. وقتی خواستند تصمیم را به من ابلاغ کنند، ماجرای نیمه‌کوری خود را برایشان گفتم. اول باور نکردند اما آن‌قدر گفته‌ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می‌کرد.

وقتی مطمئن شدند که من نیمه‌کورم، از تقصیرم گذشتند و آقای معلم عربی با همان لهجه گفت: «بی‌چته، می‌خواستی زودتر بگی، جونت بالا بیاد، اول می‌گفتی. حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد، بیا شاه چراغ^۱. دم دکون میز سلیمون عینک‌ساز.» فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفت دیروز، وقتی که مدرسه تعطیل شد، رفتم در صحن شاه چراغ، دم دگان میرزا سلیمان عینک‌ساز. آقا معلم عربی هم آمد؛ یکی یکی عینک‌ها را از میرزا سلیمان گرفت و به چشم من گذاشت و گفت: «نگاه کن به ساعت شاه چراغ، بین عقربه کوچک را می‌بینی یا نه؟» بنده هم یکی یکی عینک‌ها را امتحان کردم. بالاخره یک عینک به چشمم خورد و با آن، عقربه کوچک را دیدم. پانزده قران دادم و آن را از میرزا سلیمان خریدم و به چشمم گذاشتم و عینکی شدم.

شلوارهای وصله‌دار، رسول پرویزی

درنگی کوتاه در متن

ریز پیام‌های درس که باید در آنها درنگی داشت:

○ فرنگی مایی.

در درس «ذوق لطیف» اندکی در این نکته درنگ کردیم که ما به جای گرفتن دانش رشد و توسعه غرب، گرفتار تقلیدی کوکوران‌ه از غرب شدیم، نتیجه اینکه غرب را در ظواهر فریبنده‌اش چون مد و تجدد دیدیم.

○ پدرم دریادل بود؛ ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد.

○ ...

کارگاه متن‌پژوهی

وابسته‌های پسین اسم

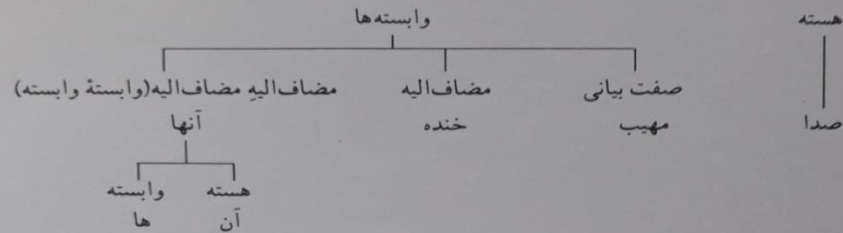
خواندیم که در یک گروه اسمی، هسته اجباری است و وابسته‌های پسین و پیشین اختیاری. وابسته‌های

پسین اسم عبارت‌اند از:

نشانه تکره، نشانه جمع، صفت شمارشی ترتیبی، مضاف‌الیه، صفت بیانی.

۱- قلمرو زیبایی: شاه چراغ: آرامگاه احمد بن موسی بن جعفر. فرزند امام موسی کاظم علیه السلام برادر امام رضا علیه السلام. / میز سلیمون: شاخص. / قلمرو ادبی: جونت بالا بیاد: کنایه از سخن گفتن.

در گروه اسمی «صدای مهیب خنده آنها» صدا هسته است که سه وابسته پسین گرفته است:



ویژگی‌های برجسته متن

کاربرد کلمات محاوره‌ای و عامیانه، توصیف دقیق جزئیات، کاربرد جمله‌های کوتاه، استفاده از کنایه و ...

روان خوانی

دیدار^۱

سه دیدار^۲، نادر ابراهیمی

تحلیل متن

نکته محوری داستان، چگونگی مواجهه قهرمان داستان (روح‌الله) با حکومت و مسائل سیاسی است؛ یعنی نگاه یک روحانی به مسئله سیاست است. به گونه‌ای دیگر، نویسنده بر این باور است که اگر امام خمینی رحمه‌الله توانستند در امر رهبری نهضت پیروز شوند، این بود که ایشان نگاه عالمانه‌تری به سیاست داشتند و نه اینکه شعاری با آن برخورد کنند.

این نکته را در مواجهه دو شخصیت داستان یعنی روح‌الله جوان با مدرس می‌توان دریافت. ایشان سخن مدرس را مورد نقد قرار می‌دهند که به رضاخان می‌گوید «غول بی‌شاخ و دم»؛ یعنی می‌خواهد بگوید که اگر در عالم سیاست اعتراضی داری و می‌خواهی سلطنت رضاخان را نقد کنی، بهتر است او را علمی‌تر نقد کنی و نه اینکه شعاری و عامیانه سخن بگویی.

۱- متن درس هفدهم ادبیات فارسی^۳، علوم انسانی.

۲- برگرفته از کتاب «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد». گزارش سه نوبت دیدار نویسنده با رهبر انقلاب اسلامی، آیت‌الله خمینی، که در سال‌های ۷۵ تا ۱۳۷۷ نوشته شده است.

درس هفدهم

نمایه درس

عنوان: خنده تو

نوع و قالب ادبی: شعر غنایی
درون‌مایه: عشق و محبت و شادمانه زیستن

قلمرو فکری

- ۱- درک بیت‌ها، دریافت پیام متن
- ۲- مضمون‌یابی

قلمرو ادبی

- بررسی آرایه‌های ادبی
(تشبیه، کنایه، مجاز، نماد،
مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- ۱- دریافت معنای واژه
- ۲- انواع نشانه «ان»

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با پابلو نرودا و سروده «خنده تو» (علم)
- ۲ توانایی مطالعه و خواندن آثار ارزشمند ادبیات جهان با لحن مناسب (عمل)
- ۳ پرورش روحیه بهره‌گیری مناسب از آثار ادبی برجسته جهان (اخلاق)
- ۴ تقویت باور عشق به زیستن و شادمانه زندگی کردن (ایمان)
- ۵ تقویت توانایی مطالعه تطبیقی آثار ادبی و سنجش محتوای آنها (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۷ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- ☐ روش تدریس کارایی گروه
- ☐ روش تدریس بحث گروهی
- ☐ روش تدریس پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب شعر «هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه!»، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ پابلو نرودا، شاعر، شهروند آزاد جهان. رامین مولایی. (۱۳۷۸). نشریه گلستانه. شماره ۱۳.
- ۲ پابلو نرودا، جادوگر زمین جادویی. ابراهیم میرهائیم‌زاده. (۱۳۵۲). مجله کتاب امروز.
- ۳ هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه (گزیده شعرهای عاشقانه). پابلو نرودا. (۱۳۹۴). ترجمه احمد پوری. با ویراستاری کاظم فرهادی. چاپ بیست‌وششم. تهران: چشمه.
- ۴ وداع. پابلو نرودا. (۱۳۶۹). مترجم: رکن‌الدین خسروی. مجله چیستا. شماره

تحلیل متن درس

خنده تو^۱

نان را از من بگیر، اگر می خواهی،
 هوا را از من بگیر، اما
 خنده‌ات را نه.^۲
 گلِ سرخ را از من بگیر
 سوسنی را که می کاری...^۳
 از پس نبردی سخت باز می گردم
 با چشمانی خسته
 که دنیا را دیده است
 بی هیچ دگرگونی،
 اما خنده‌ات که رها می شود
 و پروازکنان در آسمان مرا می جوید^۴
 تمامی درهای زندگی را
 به رویم می گشاید.^۵
 عشق من، خنده تو
 در تاریک ترین لحظه ها می شکفتد^۶
 و اگر دیدی به ناگاه خون من
 بر سنگ فرش خیابان جاری است^۷

۱- نرودا در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می دهد. حیاتی که ما را از وابستگی های خویش می رها کند و به هستی دل نشینی پیوند می دهد که پاسخ رنج و شادی، عشق و هجران، وصال و حرمان انسان هاست. شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

۲- قلمرو ادبی: نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس: و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی

۳- گل سرخ، نماد خنده است و خنده نیز خود نماد عشق و محبت است و شاعر در اینجا می گوید حیات بدون عشق معنایی ندارد.

۴- قلمرو ادبی: تشخیص: رها شدن خنده، و چسبن او شاعر را

۵- قلمرو ادبی: درهای زندگی: استعاره

۶- قلمرو زیبایی: تاریک ترین لحظه ها: منظور لحظه های ناامیدی است/ قلمرو ادبی: خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که

می شکفت).

۷- قلمرو ادبی: تشخیص: به روی ماه خیابان و... خندیدن

بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته^۱

خنده تو، در پاییز

در کناره دریا

موج کف آلوده اش را

باید بر فرازد^۲

و در بهاران^۳، عشق من،

خنده ات را می خواهم

چون گلی که در انتظارش بودم^۴،

گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند^۵.

بخند بر شیب^۶

بر روز، بر ماه،

بخند بر پیچاپیچ خیابان های جزیره،

اما آنگاه که چشمم می گشایم و می بندم،

آنگاه که پاهایم می روند و باز می گردند،

نان را، هوا را،

روشنی را، بهار را^۷.

۱- قلمرو زبانی: آخته: از غلاف درآمد، برهنه / قلمرو ادبی: تشبیه: خنده: مشبه، شمشیری: مشبه به، آخته: وجه تشبیه

قلمرو فکری: در هنگام مرگ من نیز بخند؛ خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری ها غلبه می کنم.

۲- قلمرو ادبی: خنده تو در پاییز/ در کناره دریا/ موج کف آلوده اش را/ باید بر فرازد: تشبیه (خنده به دریا تشبیه شده است. وجه تشبیه: موج کف آلوده اش را باید بر فرازد). مرجع ضمیر «ش»، «دریا» است. البته به لحاظ معنایی، موج کف آلوده چون وجه تشبیه است و وجه مشترک خنده و دریا، اگر بگوییم «ش» به هر دوی آنها برمی گردد، بی ربط نیست. (در هر دو صورت در معنی خللی وارد نمی شود).

قلمرو فکری: خنده تو مانند دریا باید مواج و توفانی باشد. (به جنبش و قدرت خنده در زندگی اشاره دارد).

۳- قلمرو زبانی: «ان» در بهاران نشانه زمان

۴- قلمرو ادبی: تشبیه: خنده مانند گلی است.

۵- قلمرو فکری: گل آبی و گل سرخ کشورم که مرا می خواند: گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است. رنگ آبی نماد آسمان و آقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون های ریخته شده برای استقلال کشور. شاعر خود در پی گل سرخ است و آنگاه مطلوب خود را با مطلوب کشورش که در پرچم آن آمده، درمی آمیزد تا بگوید من و کشورم در پی یک مطلوبیم. / معنی: و در بهاران... بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می کند؛ من نیز به هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، خنده تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ (دو نوار آبی و سرخ) نقش بسته است. (وجود من با کشورم معنا می یابد).

۶- قلمرو ادبی: تشخیص: خندیدن به روی شیب، ماه و خیابان

۷- قلمرو ادبی: تضاد: می روند و باز می آیند، می گشایم و می بندم

قلمرو فکری: نان، هوا، روشنایی، بهار: عناصر حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده» قرار می دهد تا بگوید که حیات بی خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گویانکه بی آنها می توان زیست اما بی عشق نمی توان.

از من بگیر
اما خنده‌ات را هرگز
تا چشم از دنیا نبندم.^۱
پابلو نرودا

ابیات فرامتنی که با متن ارتباط معنایی دارند :

تو مست مست سرخوشی من مست بی سرسرخوشم تو عاشق خندان لبی من بی دهان خندیده‌ام مولوی
دل از گشایش لب‌ها چو پسته نگشاید خوش است از ته دل غنچه وار خندیدن صائب
گلشن حسن از بهار عشق خرم می‌شود اشک بلبل رنگ چون گرداند شبنم می‌شود صائب
خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست هلالی
گفتم به عروس دهر کابین تو چیست گفتا دل خرم تو کابین منست ختام

آگاهی‌های فرامتنی

خنده، عصا حیات است، حیات در رستگاری. شاعر این مؤلفه را هسته شعر خود قرار داده و همه لذت‌های زندگی و آمل و آرزوهای شاعرانه‌اش را در قالب آن ریخته است. دیگر نیازی به شمشیر و جنگ نیست. وقتی می‌توان با خنده (عشق و محبت به هم‌نوع) بر دشمنی‌ها غلبه کرد و پیش رفت دیگر چه نیازی به جنگ است؟ درحقیقت، خنده آن فرج و موعودی است که شاعر انتظار آن را می‌کشد و امیدوار است با ظهور آن، حیات رستگاری آغاز شود.

کارگاه متن پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : نشانه «ان»

در زبان فارسی دو نشانه جمع وجود دارد : «ها، ان» در واژه‌هایی از قبیل : سبزه‌ها، درختان، گیاهان، زمینی‌ها و ...

☐ نشانه جمع «ها» از «ان» کاربرد بیشتری دارد و فعال تر است : گل‌ها، گیاه‌ها، دیوارها و ...

☐ نشانه جمع «ان» در شعر و نثر ادبی کاربرد بیشتری دارد : درختان را آب دادم.

۱- قلمرو ادبی : کنایه : چشم از دنیا بستن : مردن

□ کلماتی که با «ها» و «ان» جمع بسته می‌شوند، در زبان فارسی کاربرد یکسانی ندارند و معمولاً شکل «ها» رایج‌تر است. جمله «درخت‌ها را آب دادم» رایج‌تر است تا «درختان را آب دادم».

گاهی «ان» نشانه جمع نیست بلکه پسوندی است که به شکل‌های گوناگون کاربرد دارد که عبارتند از:

الف) پسوند زمان: پاییزان، بامدادان، شامگاهان، سحرگاهان

ب) پسوند مکان: گیلان، دیلمان، باختران، خاوران

پ) پسوند شباهت: کوهان، ماهان

ت) پسوند قیدساز: شادان، خواهان، خندان

ث) پسوند نسبت: کاویان، بابکان

گنج حکمت

مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد^۱ بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران^۲ رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحد^۳ جهان خلقتش قرار داده است^۴، فرود آیم. از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک^۵ می‌پیمایند تا به سرمنزلی غایی^۶ سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست.

در یک جاذبه خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحد^۷ دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی^۸ نفس نمی‌کشد». می‌گوید: «اوه،^۹ بایست! بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حد و کران قدم می‌گذاری؟»

۱- قلمرو زبانی: کاربرد زمان فعل‌ها: مضارع التزامی: بگذارم، بنشینم، رسم، آیم؛ مضارع اخباری: می‌بینم، می‌پیمایند، اکتفا نمی‌کنم و می‌روم.

قلمرو ادبی: بال‌های باد: باد استعاره از پرده‌ای که دارای بال است. زیر پا گذاشتن: کنایه از طی کردن

۲- قلمرو ادبی: دریای بی‌کران: استعاره از جهان آفرینش

۳- قلمرو زبانی: سرحد: مرز

۴- قلمرو زبانی: افلاک: ج. فلک، آسمان‌ها

قلمرو ادبی: دل افلاک: تشخیص

۵- قلمرو زبانی: غایی: نهایی

قلمرو فکری: از زمین بگذرم و به آسمان برسم.

۶- قلمرو زبانی: ذی‌حیات: جاندار. ذی: دارنده و صاحب

۷- قلمرو زبانی: اوه: صوت (شبه‌جمله) برای بیان شگفتی و تعجب

ای فکر دور پرواز من^۱، بال‌های عقاب آسایت^۲ را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من^۳، همین جا لنگر انداز^۴؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریدریش شیلر^۵

۱- قلمرو ادبی : ای فکر دور پرواز من : تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

۲- قلمرو ادبی : بال‌های عقاب آسا : تشبیه. بال‌های فکر در دور پروازی به عقاب تشبیه شده است.

۳- قلمرو ادبی : کشتی تندرو خیال من : اضافه تشبیهی/ کشتی : مثنیه، خیال : مثنیه

۴- قلمرو ادبی : لنگر انداز : کنایه : بایست، توقف کن.

۵- «یوهان کریستف فریدریش شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی است. او در طول عمر کوتاه خود آثار فراوانی خلق کرد.

برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، هم‌سنگ و برابر می‌دانند. سروده‌های شیلر شهرت بسیار دارند.» (ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۸۲)

آخرین درس

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم^۱. علی‌الخصوص که معلم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطرم گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم^۲. هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه^۳ مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

وقتی از پیش خانه کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی^۴ را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال‌انگیز (ی) که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو من — بی‌آنکه در آنجا توقفی کنم — با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟»^۵ آنگاه سر خویش گرفتم^۶ و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که غلغله آنها به کوی و برزن^۷ می‌رفت... بانگ و همهمه^۸ شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی‌آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد. بر سر جای خود بنشینم اما برخلاف آنچه من چشم می‌داشتم^۹ آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلم با همان چوب رعب‌انگیز^{۱۰} که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد. لازم بود که در را بگشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق

۱- قلمرو زبانی: بیم: ترس/ عتاب: سرزنش (ارزش‌املائی دارد)/ بند اول، متن مناسبی برای تمرین زمان افعال است: دیر شده بود، نیاموخته بودم، گفته بود: ماضی بعید/ خواهد پرسید: آینده/ گذشت، بود، گرفتم، داشتند و... ماضی ساده/ بگذارم، پیش بگیرم: مضارع التزامی/ مشغول می‌داشت: ماضی استمراری

قلمرو ادبی: مدرسه: مجازاً زمان مدرسه

۲- قلمرو زبانی: درس و بحث مدرسه را بگذارم: درس و بحث مدرسه را رها کنم./ راه صحرا در پیش گرفتن: به دشت و صحرا رفتن

۳- قلمرو زبانی: بیشه: جنگل، نیزار/ وسوسه: اندیشه بد

۴- قلمرو زبانی: اعلان: آگهی

۵- قلمرو ادبی: برای کسی خواب دیدن: کتابه از نقشه شومی برای کسی کشیدن

۶- قلمرو زبانی: راه مدرسه در پیش [گرفتم] بخشی از فعل به فریقه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: سر خویش گرفتن: کتابه از دنبال کار خویش رفتن

۷- قلمرو زبانی: غلغله: بانگ، فریاد، شور، هیاهو/ کوی و برزن: رابطه معنایی ترادف

۸- قلمرو زبانی: بانگ و همهمه: رابطه معنایی ترادف

۹- قلمرو ادبی: چشم داشتن: کتابه از انتظار و توقع داشتن

۱۰- قلمرو زبانی: رعب‌انگیز: ترسناک، هراس‌آور



شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتیم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردیم اما دل به دریا زدیم^۱ و به اتاق درس وارد شدیم؛ لیکن معلم، بی آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: ^۲ «زود سر جاییت بنشین؛ نزدیک بود درس را بی حضور تو شروع کنیم».

از کنار نیمکت‌ها گذشتم و بی‌درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطرم تسکین یافت،^۳ تازه متوجه شدم که معلم با لباس ژنده^۴ معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که با زرس به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را ابهت و شکوهی^۵ که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود... جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه‌رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل مرده^۶ به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه‌ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر^۷ به حروف و خطوط آن می‌نگریست. هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلم را دیدم که بر کرسی^۸ خویش نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت^۹ که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: «فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم، دشمنان حکم کرده‌اند^{۱۰} که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آنها تدریس نشود. معلم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبانی ملی شماست که امروز می‌خوانید. از شما خواهم داشتم که به درس من درست دقت کنید...» آری این آخرین درس زبان ملی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه‌ای که داشتم قناعت کنم. چه قدر تأسف خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم.^{۱۱} کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از

۱- قلمرو ادبی: دل به دریا زدن: کنایه از جرئت کاری را پیدا کردن، ترسیدن و شجاعت به خرج دادن

۲- قلمرو ادبی: با لطف و نرمی گفتن: حس‌آمیزی/ از سر مهر نظری بر کسی انداختن: کنایه از مهربانانه به کسی نگاه کردن

۳- قلمرو زبانی: فرونشست: فعل پیشوندی: [ترس] از بین رفت، آرام گرفت.

قلمرو فکری: خاطرم تسکین یافت: فکرم آرامش یافت.

۴- قلمرو زبانی: ژنده: کهنه، فرسوده، قدیمی

۵- قلمرو زبانی: ابهت و شکوه: رابطه معنایی مترادف

۶- قلمرو زبانی: افسرده و دل‌مرده: رابطه معنایی مترادف

۷- قلمرو زبانی: ستبر: کلفت

۸- قلمرو زبانی: کرسی: صندلی؛ با حفظ معنای گذشته معنای جدید نیز پذیرفته است. رشته تخصصی دانشگاهی: کرسی ادبیات دانشگاه تهران

۹- قلمرو ادبی: صدای گرم اما سخت: حس‌آمیزی/ صدای گرم: کنایه از دلنشین بودن صدا

۱۰- قلمرو فکری: دشمنان حکم کرده‌اند: آلمانی‌ها فرمان داده‌اند.

۱۱- قلمرو ادبی و فکری: «ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده» با عبارت کنایی «عمر به بازیچه به سر برده بودم» رابطه معنایی دارد.

آنها به سختی ناراحت و متأثر می‌کرد.^۱ دربارهٔ معلّم نیز همین‌گونه می‌اندیشیدم. اندیشهٔ آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحهٔ ضمیرم یکباره محو کرد.^۲...

در این اندیشه‌ها مستغرق^۳ بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم^۴ اما در همان لحظهٔ اول درماندم و نتوانستم جوابی بدهم و حتی جرئت نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم. در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی^۵ می‌گفت:

فرزند، تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت متنبه^۶ شده‌ای. می‌بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می‌گوید، وقت باقی است، درس را یاد می‌گیرم اما می‌بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. ... با این همه، فرزند، تنها تو در این کار مقصّر نیستی. همهٔ ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده‌اند و خوش‌تر آن دانسته‌اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا بولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟^۷ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده‌ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید؟^۸

آن‌گاه معلّم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان ملی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین‌ترین و رساترین زبان‌های^۹ عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطرنبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور^{۱۰} بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.^{۱۱} آن‌گاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس را

۱- قلمرو ادبی: ملال انگیز: اندوهیار

قلمرو ادبی: کتاب‌ها... در حکم دوستان کهن بودند: تشبیه

۲- قلمرو ادبی: صفحهٔ ضمیر: اضافهٔ تشبیهی/ خاطرات تلخ: حس‌آمیزی/ از صفحهٔ ضمیرم محو شد: کنایه از اینکه فراموش کردم.

۳- قلمرو زبانی: در این اندیشه مستغرق بودم: غرق فکر بودم.

۴- قلمرو ادبی: بیان روشن: حس‌آمیزی

قلمرو زبانی: از بر خواندن: از حفظ خواندن

۵- قلمرو ادبی: نرم گفتن: حس‌آمیزی

۶- قلمرو زبانی: به قدر کفایت متنبه شده‌ای: به اندازهٔ کافی آگاه و هوشیار شده‌ای.

۷- قلمرو زبانی: اهتمام: تلاش ورزیدن در کاری/ قلمرو ادبی: من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم: پرسش تأکیدی

۸- قلمرو زبانی: رخصت: اجازه/ قلمرو ادبی: شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید: پرسش تأکیدی

۹- قلمرو ادبی: شیرین‌ترین زبان: حس‌آمیزی

۱۰- قلمرو زبانی: مغلوب و مقهور: رابطهٔ معنایی ترادف

۱۱- قلمرو ادبی: تشبیه: حفظ زبان ملی مانند در دست داشتن کلید زندان خود است.

می‌فهمیدم... گفتی که این مرد نازنین می‌خواست پیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همهٔ معلومات خود را در مغز ما فرو کند.^۱ چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت^۲ رسید. معلم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آنها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌ها که به گوشهٔ میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشهٔ اتاق، درفش ملی ما را به اهتزاز^۳ درآورده باشند، نمی‌توان مجسم کرد که چه‌طور همهٔ شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می‌کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی^۴ فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کبوتران آهسته می‌خواندند و من در حالی که گوش به ترنم^۵ آنها می‌دادم، پیش خود اندیشه می‌کردم که آیا اینها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟

گاه گاه که نظر از روی صفحهٔ مشق خود برمی‌گرفتم^۶ معلم را می‌دیدم که بی‌حرکت برجای خویش ایستاده است و با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد^۷. ... نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غرس^۸ کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جانکاه^۹ و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می‌بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیاط مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید....

در آخر اتاق، یکی از مردان معمر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک سبتر خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم‌آواز گشته بود و با آنها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم.^{۱۰} دریغا!^{۱۱} خاطرهٔ این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند. در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیبور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین^{۱۲} باز می‌گشتند، در کوچه طنین افکند. معلم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم

۱- قلمرو ادبی: معلومات خود را در مغز ما فرو کند: کنایه از آموختن همهٔ علم موجود

۲- قلمرو زبانی: تحریر و کتابت: رابطهٔ معنایی ترادف

۳- قلمرو زبانی: درفش: پرچم، بیرق، علم/ اهتزاز: به حرکت و جنبش درآوردن

۴- قلمرو زبانی: سکوت و خموشی: رابطهٔ معنایی ترادف

۵- قلمرو زبانی: ترنم: آواز خوش، زیر لب آواز خواندن

۶- قلمرو ادبی: نظر از چیزی برگرفتن: کنایه از نگاه نکردن

۷- قلمرو ادبی: با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد: تناقض یا پارادوکس

۸- قلمرو زبانی: غرس کردن: کاشتن، کاشتن درخت و نهال/ باغ و نهال: رابطهٔ معنایی تضمت

۹- قلمرو زبانی: چه: صفت تعجبی/ جانکاه: صفت فاعلی مرخم

۱۰- قلمرو ادبی: گریه و خنده در اینجا تضاد دارد نه تناقض. در عین خنده گریستن امری است ممکن و ملموس.

۱۱- قلمرو زبانی: دریغا: شبیه‌جمله

۱۲- قلمرو زبانی: مشق و تمرین: رابطهٔ معنایی ترادف

چنان پرمهابت^۱ و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت :

«دوستان، فرزندان، من ... من ...» اما بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست.^۲ نتوانست سخن خود را تماشا کند. سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تخته سیاه این کلمات را با خطی جلی^۳ نوشت : «زنده باد میهن!» ...

قصه‌های دوشنبه، آلفونس دوده

آگاهی‌های فرامتنی

آلفونس دوده (Alphonse Daudet) از نویسندگان نامدار فرانسه، به سال ۱۸۴۰ زاده شد و به سال ۱۸۹۷ درگذشت. از کتاب‌های وی که به فارسی برگردانده شده است، «نامه‌های آسیاب من» و «قصه‌های دوشنبه» را می‌توان نام برد. داستان زیر از کتاب «قصه‌های دوشنبه» ترجمه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب انتخاب شده است. نویسنده در این داستان، احساسات میهن‌دوستانه را به شکلی زیبا از زبان کودکی دبستانی بیان کرده است.

تحلیل درون‌متنی

این متن آموزه‌ها و نکات دقیقی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود :

□ هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌کرد.

در بحث آموزش، اغلب، فراموش می‌کنیم که کتاب و کلاس بخشی از دانش‌ها و مهارت‌ها را در خود دارند و می‌توانند به دانش‌آموزان انتقال دهند. در بیشتر موارد، به قول سهراب :

«باید کتاب را بست/ باید بلند شد/ در امتداد وقت قدم زد/ گل را نگاه کرد/ ابهام را شنید ...»

(سپهری، ۱۳۷۴ : ۴۲۸)

□ زبان ملی : دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از آنها به سختی ناراحت و متأثرم می‌کرد.

□ وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تاوقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.

□ میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی.

□ تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس دستور را می‌فهمیدم. هرچه می‌گفت به نظرم آسان می‌نمود.

۱- قلمرو زبانی : پرمهابت : با هیبت، با شکوه، با بهت

۲- قلمرو ادبی : صدا در گلویش شکست : کنایه از اینکه بغض کرد.

۳- قلمرو ادبی : جلی : ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

نیایش

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز^۱
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست^۲
کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد^۳
به سوزی ده کلام را روایی کزان گرمی کند آتش گدایی^۴
۵ دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده^۵
ندارد راه فکر روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی^۶
اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز^۷

۱- قلمرو زبانی : الهی : منادا/ ده : بده، فعل امر/ آتش‌افروز : صفت فاعلی مرخم/ فعل [باشند] از آخر مصرع دوم به فریته معنوی حذف شده است.
قلمرو ادبی : آتش : استعاره از عشق/ سینه : مجاز از وجود
قلمرو فکری : الهی! به من وجودی شعله‌ور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوزوگداز عشق تو باشد. مفهوم : خدا یا مرا عاشق کن.

۲- قلمرو زبانی : «را» : رای اختصاص/ نیست اول : فعل خاص در معنی «وجود ندارد» است.
قلمرو ادبی : افسرده : ابهام تضاد دارد : ۱- افسرده و بی حال ۲- بخزده و منجمد (با توجه به «سوز») / آب و گل : مجاز از وجود دل/ واج آرایی صامت «س»/ دل و گل : جناس ناهمسان اختلافی
قلمرو فکری : (این بیت، معنی بیت پیش را تکمیل می‌کند.) هر دلی که سوزوگداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته به‌ظاهر دل است و در حقیقت مرده است. (عشق ارزشمند و حیات‌بخش است.) ارتباط معنایی با :

هر کس که نیست زنده به عشق تو مرده به	خود مرده پیش زنده‌دلان از افسرده به	صائب
دل به عشق است زنده در تن مرد	مرده باشد دلی که عاشق نیست	سنایی
هر که با صورت و بالای تماشایی نیست	حیوانیست که بالایش به انسان ماند	سعدی

۳- قلمرو زبانی : درد پرورد : صفت مفعولی مرخم/ کرامت کن : بخش.
قلمرو ادبی : درون و برون : تضاد و مجاز از همه و سراسر/ در ز پرورد : پرورده و به‌وجود آمده از درد/ درد : تکرار/ واج آرایی صامت «د»/ دل : مجازاً وجود
قلمرو فکری : (این بیت با بیت اول تناسب معنایی دارد.) درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیاده‌تر کند و مرا عاشق‌تر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.

۴- قلمرو زبانی : روایی : رونق، شایستگی/ مصراع دوم : اغراق/ مراعات نظیر : آتش، سوز و گرمی/ گدایی کند : فعل مضارع التزامی
قلمرو فکری : آن‌چنان سوزی به من بده که حتی از آتش هم سوزنده‌تر باشد.
۵- قلمرو زبانی : دلم را : «را» نشانه فکت اضافه (داغ عشقی بر جبین دلم نه). داغ نهادن : نشان کردن. بندها و برده‌ها را داغ می‌نهادند تا با آن نشان شناخته شوند. / جبین : پیشانی

قلمرو ادبی : جبین دل : تشخیص و استعاره/ مصراع اول : کتابه از اینکه مرا عاشق همیشگی و جاودانی خود کن. مرا بنده همیشگی خود ساز.
بیان آتشین : حتی آمیزی و کتابه از سخن گرم و گیرا و جذاب/ ده و نه : جناس ناهمسان اختلافی
قلمرو فکری : مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به من سوزوگداز عشق، گیرایی و جذابیت ببخش.

۶- قلمرو فکری : اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد، راه به جایی نمی‌برد. نظامی می‌گوید :
از ظلمت خود رهایی‌ام ده با نور خود آشنایی‌ام ده

۷- قلمرو فکری : اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمی‌تواند به رازهای از حکمت آفرینش بی‌

ببرد.

به راه این امید بیج در بیج مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ^۱
 فرهاد و شیرین، وحشی بافقی^۲

۱- قلمرو زبانی: به: معنی حرف اضافه «در» می‌دهد./ می‌باید: لازم است.

قلمرو ادبی: راه بیج‌دربیج: کنایه از راه دشوار و سخت عشق

قلمرو فکری: بازگردانی: به راه این امید بیج‌دربیج برای من لطف تو می‌باید و دیگر هیچ [نمی‌باید]. در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.

۲- درباره وحشی بافقی در تحمیدیه فارسی ۲ از کتاب راهنمای معلم فارسی ۲ سخن به میان آمده است. از ویژگی‌های منظومه فرهاد و شیرین می‌توان

به موارد زیر اشاره کرد:

۱- سادگی و روانی شعر

۲- صمیمیت زبان شعر

۳- سوز و گداز عاطفی و دلنشین بودن شعر